



دو انحراف در یک مسیر

سندی از سازمان کارگران افغانستان (مارکسیست-لنینیست-
مائوئیست، عمدتاً مائوئیست)



حوت 1394 خورشیدی

افغانستان

پیشگفتار

مواضع اپورتونیستی و رویزیونیستی، باید افشاء گردند. افشاگری چنان موضعی، بخشی از سازو-کار عمده در مصفا نگهداشتن خط انقلاب بوده، و بر عهده همه نیروهای انقلابی پرولتری است تا در این خصوص کوتاه نیایند. مواضع انحرافی، اپورتونیسم و رویزیونیسم، برخاسته از جدایی ذهن از عین بوده، و این جدایی، ویژگی مشترک انواع گرایش های انحرافی، اپورتونیستی و رویزیونیستی است. از همین خاطر است که قدر مشترک اپورتونیسم راست و "چپ" بر ملاء میگردد. اپورتونیست های "چپ"، با جدا افتادن از بستر بومی مبارزاتی، با خزیدن در برون مرز ها، نگاهی اصیل نسبت به ماهیت "طالبان" و دیروز و امروز آن ارائه نداشته اند. این امر تا حدی برخاسته از آنست که آنان "طالبان" را تجربه نکرده اند، و شاهد تاریخ آنروز ها نیستند، و "معلومات" شان، در حد همان نقل قول ها و برخی از "روایت های زبانزد" است، روایت هایی که می بایست نخست از پرویزن ذهن نقاد و سره-گر می گذشتند، و آنگهی می بایست مهر تایید یا رد بر آنها زد. اپورتونیسم راست، با آنکه "ضد فئودالیسم" خود را مارکسیسم قلمداد میکند، اما در گنداب فرو رفتن در آغوش امپریالیسم و تایید رژیم پوشالی کرزی، تا گلو غرق بوده، و با کارزار نمودن برای کرزی در "انتخابات" پوشالی، برای همیشه، از دامان جنبش چپ انقلابی کشور طرد گشته است. صدر اکرم یاری به درستی میگفت:

"اپورتونیسیم راست و "چپ" با آنکه ظاهرا در تضاد به نظر میرسد، ولی هر دو دارای ویژه گی ای مشترک است. اولاً هر دو جدایی ذهن از عین میباشد(این ماهیت مسئله است) و ثانیاً شیوه برخورد و اشکال بروز آنها در بسی موارد منطبق میباشد...

آنانیکه به بهانه عمارزه علیه فنودالیسم و "جنگسالاران"، در آغوش اشغالگران مشق دلربایی کرده و نرد "دموکراسی" باختند، با "ضد فنودالیسم" خویش، در لجن تسلیم طلبی و تسلیم شدن، خویشان را رسوای جهان ساختند، و اما، آنانیکه علی الرغم ادعای ضدیت با اشغالگران و رژیم پوشالی کرزی، باز "طالبان" مزدور امپریالیست های امریکایی-شرکا، همان "طالبان" عروسک کوکی آی.اس.آی را نیروی "مقاومت" خواندند؛ باز در بستر تسلیم طلبی و انحراف ذهنی گرایانه، به پوچیسم و دنباله روی از "طالبان" و بادران "القاعده" اش فرو افتاده، از "طالبان" یگانه عنبروی مقاومتگر در برابر اشغالگران و رژیم پوشالی پرداختند. به این ترتیب می بینیم که این "ضد امپریالیست" ها نیز، با فریب دادن اذهان توده ها مبنی بر "مقاومتگر و ضد اشغالگران" خواندن "طالبان"، اشغالگران امریکایی-شرکا را با الترناتیف "طالبانی" شان، از جان و دل نواختند. "ضد امپریالیست" ها، با چنین شگرد ها و ایستارهای تسلیم طلبانه، به همان منجلابی افتادند که قبلاً "ضد فنودالیست ها" افتاده بودند: منجلاب تسلیم طلبی! دو انحراف مذکور، یعنی "ضد فنودالیسم" و "ضد

امپریالیسم"، به مثابه دو انحراف در یک مسیر، در مسیر تسلیم طلبی، جریان یافته است. برای دفع و طرد اثرات زیانبار این دو انحراف، و برای سد نمودن مسیر انقیاد طلبی ملی و طبقاتی، لازم است تا نقاب از چهره "اصولیت" و "مارکسیسم" مدعیان این دو نحله انحرافی برداشته شود. سردمدار نحله انحرافی و تسلیم شده گان "ضد فنودالیست"، سازمان رهایی افغانستان است. خیانت کاری های این سازمان به امر انقلاب، به ویژه طی سالهای پس از تجاوز امپریالیسم امریکا-شرکا به افغانستان، کارنامه عسپاهی است که مورد افشاءگری های فراوان از سوی نیروها، تشکلات و عناصر انقلابی قرار گرفته است. در این اثر نیز به مواردی مشخص از کارنامه های سیاه این سازمان و حزب پوشالی "همبستگی افغانستان" مربوط به آن، تماس خواهیم گرفت، اما بخش عمده از مسایل مطروحه در این اثر، مربوط میشود به بررسی نقادانه از مواضع و نگره های سردمدار "ضد امپریالیست ها" یعنی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سلف آن. رفیق استالین زمانی گفته بود: "زبان در دهان، همیشه بسوی دندان تباهیده، میگراید." آری! از آنجایی که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از مائوئیسم و جنگ خلق میگوید، بایسته و لازم است که مواضع انحرافی این حزب، به مثابه "دندان تباه" جنبش انقلابی کشور در محراق نقد و بررسی قرار گیرد. سازمان رهایی افغانستان، یک سازمان معلوم الحال بوده، و ادعای مائوئیستی نیز ندارد. "مائوتسه دون اندیشه" خوانده شدنش از سوی برخی از هوادارانش نیز، در حد همان "مائوتسه دون اندیشه" بودن تینگ هسیائوپنگیست ها بوده، و ربطی به صدر مائو و اندیشه اش نداشته، و چیزی نیست جز همان امتداد خط

سیاه"سه جهانی گری"، همان خطی که "سیر خباثت" نئوپلازم اکونومیزم "گروه انقلابی خلق های افغانستان" بوده است. این نوشتار، هرگز به منظور دست کم گرفتن خدمات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در جهت ضدیت با رژیم پوشالی و باداران امپریالیست آن نبوده، و بار سکتاریستی ندارد. غرض از این نوشتار، انگشت گذاردن بر انحراف پوچیستی این حزب بوده، و بر دنباله "طالبان" شدن آن می تازد. ما متکی بر تز صحیح صدر سراج سکدر، طی این نوشتار تاکید ورزیده ایم که:نیمه مستعمره، میتواند مستعمره داشته باشد. از نگاه ما، پاکستان به مثابه یک کشور نیمه مستعمره، علی الرغم آنکه یوغ برده منشی امپریالیسم امریکا را بر دوش میکشد، در زمان "طالبان" و توسط "طالبان" افغانستان را به مستعمره خودمبدل گردانیده بود. افغانستان در زمان "طالبان" یک کشور مستعمره-نیمه فئودالی بود، نه آن سان که حزب کمونیست (مائوئیست)افغانستان، آنرا یک کشور نیمه مستعمره-نیمه فئودال میخواند. از نگاه ما، "طالبان" یک نیروی پوشالی و اشغالگر بوده، زیر درفش آی.اس.آی و نظامیان پاکستان، دایه گی شده، با پول امارات متحده عربی، قطر و عربستان، قد کشیده، تحت حمایهء "القاعده"حکم رانده، و افغانستان را لگد مال آمال و مطامع اجانب نموده بود. از نگاه ما، "طالبان" هنوز به مثابه یک نیروی اجیر و اشغالگر عمل نموده، و عمدتا در جهت تامین منافع استعماری دولت پاکستان عمل کرده، و در جهت مستعمره پاکستان شدن افغانستان، توسط آی.اس.آی مدیریت میشود. (این مدیریت شدن از سوی پاکستان، در انطباق با منافع استراتژیک امپریالیسم امریکا-شرکا در افغانستان و منطقه قرار دارد.)در زمان "امارت اسلامی"طالبان، عمدتا

در سالهای اخیر حکمرانی شان، وزرای "طالبان" حسب امر اسامه بن لادن عزل و نصب میشدند، و این گماشتنها و فرو گذاشتن ها، مطابق و موافق برنامه های آی.اس.آی و تحت نظر امپریالیست های امریکایی صورت میگرفت. شدت مزدوری و وابستگی "طالبان" به اشغالگران "القاعده" در زمان حاکمیت "طالبان" به اندازه ای بود که اگر یک جنگجوی عادی سودانی القاعده در شفاخانه چهار صد بستر کابل بستر میشد، به وی به مراتب بیشتر از یک وزیر "طالبان" توجه صورت گرفته و برایش به اصطلاح "تک و دو" میشد. این "میجر" های پاکستانی بودند که "جنگ های داخلی میان طالبان و تنظیم های جهادی" را مدیریت میکردند. حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، به درستی علیه نیرو ها و احزاب جهادی موضع گرفته است، اما در "داخلی" و خودی خواندن طالبان، عمیقا به خطا رفته، و برداشت انحرافی ارائه داده است. همانگونه که امروزه "داعش" و راهپانش در افغانستان اشغالگر محسوب میشوند، در آنزمان القاعده و راهیان "طالبی" اش، چیزی سواى اشغالگران نبودند. امروزه نیز القاعده و بقایای "طالبان" به مثابه نیروی اشغالگر عمل میکنند. سخنان اخیر سرتاج عزیز، که به وضوح پرده از چهره مزدور "طالبان" برداشته و آنان را موم دست دولت پاکستان معرفی داشته است، مهر صحه بر بررسی از "طالبان" به مثابه یک نیروی مزدور و غیر افغانستانی میزند. در این نوشتار، وزنه اصلی بر نوشته ها و مواضع حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در خصوص و مورد "طالبان" بوده است، و از همین رو، لازم بود تا صحت و سقم ادعا های آن حزب، در پرتو واقعیت ها و فاکت های مسلم به محک زده شود. هنوز آوار پیکره های فرو ریخته بودا های

بامیان، صدای چکمه های خونین اشغالگران پاکستانی را فریاد می آورد، و هنوز این سخنان "بینظیر بوتو" که در (مکتب اقتصاد لندن) بیان داشته، پرده "طالبان" را به مثابه یک سپاهی اجیر، می درد:

"ما در امر حمایت (ساختن) طالبان، اشتباه کردیم."

واضح است که بوتو، "اشتباه" خواندن ایجاد طالبان، را تحت تاثیر جو فشار های اذهان عامه در سطح بین المللی بیان داشته، و در این گفته اش، صداقت وجود ندارد. اما قدر مسلم آنست که: بوتو، اعتراف میکند که "طالبان" ساخته و پرداخته نظامیگری ها و تروریست پروری های دولت پاکستان است. وی از اثر همین تروریست پروری ها و دست داشتن در فساد های گسترده مالی و سیاسی بود که به "ملکه فساد" شهرت یافت.



تصویر بالا از بوتو، مربوط به همان لحظاتی است که وی در سخنرانی خویش در (مکتب اقتصاد لندن) به ایجاد "طالبان" از سوی پاکستان اعتراف میکند. "ملکه فساد" سرانجام در همان آتشی که برافروخته بود، سوخت و خاکستر بدنامی اش، دامن تاریخ پاکستان را گرفت.

جالب آنست که امروز، در افغانستان، در کشوری که طی بیش از سه دهه دستان ناپاک مداخلات نظامیان پاکستانی را "برتاافته" است، در کشوری که زمانی از سوی نظامیان پاکستان اشغال شده بود، و رژیم پوشالی وابسته به پاکستان در آن حکم میراند، حزبی که خود را "مائونیست" میخواند، می آید و از "طالبان پاکستانی" همان "طالبانی که "نصیر الله بابر" وزیر داخله زمان بی نظیر بوتو، آنها را "طالبان فرزندانم" میخواند، تندیس های "مقاومتگر علیه اشغالگران" ساخته، و به بهانه "غیر عمده بودن طالبان" به مشاطه گری از "مقاومت" اجیران پاکستان مبادرت ورزیده، و به این ترتیب، بسوی تسلیم طلبی ملی و طبقاتی روانه میشود. در آخرین اسناد منشتره این حزب نیز، پیوسته از مقاومتگری "طالبان" علیه اشغالگران خارجی یاد شده است. به منظور رد چنین واهیات و مواضع انحرافی و تسلیم طلبانه، این انحراف را که با انحراف "ضد فئودالیسم" هر دو یک "دوقلوی" انحرافی اپورتونیستی را نماینده میکنند، در این نوشتار به نقد کشیده، و خواهان آن ایم که: تا سیه روی شود هر که در او غش باشد! از نظر سازمان کارگران افغانستان (مارکسیست-لنینیست-مائونیست، عمدتا مائونیست)، همانگونه که داعش و راهیانش اشغالگر و اجنبی محسوب

میشوند، "القاعده" و تالیان و راهیان "طالبانی" اش نیز نیروهای مزدوری اند که تحت زعامت امپریالیست های امریکایی-شرکا، مهندسی، ایجاد، تسلیح، تجهیز،... و تا امروز ابقاء گردیده اند. **"طالبان" در صف دشمنان خلق، و در صف اشغالگران قرار دارند.** به همین خاطر، ما پیوسته در اعلامیه های خویش ذکر کرده ایم که: "نه با طالبان، نه با رژیم پوشالی". امروزه در پهلوی "طالبان"، اشغالگران "داعشی" نیز از سوی اشغالگران امریکایی-شرکا در بخش هایی از خاک افغانستان پیاده گردیده اند و به سربازگیری در خاک ما مبادرت می ورزند. اتخاذ مواضع مستحکم علیه اشغالگران امریکایی-شرکا، مستلزم اتخاذ موضع استوار علیه مزدوران "طالبی" و "داعشی" امپریالیست ها، نیز هست. حرف آخر در این پیشگفتار اینک: این کتاب را به صدر اکرم یاری، و رنج هایی که متحمل گردید، تقدیم میکنیم. رنج های وی، همان رنج های ماست، رنجهای پرولتاریای در بند گیتی است، و که این رنج ها، با خیزش های ظفر نمودن خلق ها و با راه اندازی جنگ های خلق در سراسر گیتی، و در فرجام، با پیروزی جنگ های خلق در سراسر گیتی، از عرصه گیتی زدوده خواهد گشت. برای چنان روزی و بسوی چنان روزی!

سازمان کارگران افغانستان (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست، عمدتا

مائوئیست)

حوت 1394 خورشیدی

1. 1. چگونه "ضد فئودالیست ها" به اشغالگران امپریالیست، (آری) گفتند؟

اشغالگران امپریالیست تحت رهبری امپریالیست های امریکایی، پس از آنکه رژیم پوشالی کرزی را نصب کردند، به ایجاد قشر "روشنفکر" مشاطه گر مزدور رژیم دست آهیختند. رسانه های پوشالی که مستقیم یا غیر مستقیم از منابع امپریالیستی یا تحت نظارت و مورد تأیید اشغالگران امپریالیست ایجاد شدند، معرکه دار و عرصه آرای مشاطه گرانی شد که به توجیه "لزوم حضور نیروهای حافظ صلح" و "خلاص گیر" میان جناح های تنظیم های در-گیر، تحت درفش دروغین مجادله با "تروریست های طالبی" و "القاعده" کمر بی همتی گماشته و همه آ هم و غم شانرا تایید و حمایت فکری و سیاسی از حامد کرزی-شاه شجاع سوم- در برابر جهادی ها و تروریسم طالبانی تشکیل میداد. مشاطه گرانی که ادعای روشنفکری و حتی "چپ" و "دموکرات" بودن نیز میکردند، بی شرمانه مدعی میشدند که به خاطر نجات وطن از لوٹ جهادی ها و برای جلوگیری از گسترش سیطره و هژمونی جهادی ها، باید به تیم حامد کرزی پیوست و به تایید "حضور ناتو" و نیروهای "ائتلاف بین المللی" که "حافظ صلح و خلاص گیر" اند باید روی کرد. این مشاطه گران میگفتند که موجودیت نیرو های خارجی اشغالگر، یگانه ضامن "خلاص گیری" میان طرفهای درگیر احزاب و تنظیم های جهادی است که سابقه و حال

مخاصمت و تنش دارند. مشاطه گران همچنان می‌گفتند که با توجه به "دموکرات" و متمایل به غرب بودن کرزی، باید از وی در برابر جهادی ها که نمایندگان فنودالیسم بودند، حمایت کرد. به این ترتیب، بلوک مشاطه گران "ضد فنودال" در عرصه سیاست عملی شکل گرفت. نمونه "موفق" و مطرح کارنامه های سپاه عاین طیف از مشاطه گران، در نشریه "روزگاران"، در کارزار حمایت از حامد کرزی در "انتخابات ریاست جمهوری" در برابر رقبای جهادی اش، یکی از نخستین کارهای منسجم "ضد فنودالیست" ها بود. برای آنکه عمق لجن مشاطه گری های این نشریه عسپاه را که بوسه های ننگین بر چکمه های خونین رژیم پوشالی میزد، با ارائه مثالی برای خوانندگان حالی کنیم، بیا باید بخشی از شماره سوم (سنبله ۱۳۸۲ - سپتامبر ۲۰۰۳) این نشریه را مورد نقل قول قرار دهیم.

"آقاعبدالحمید مبارز معین نشراتی وزارت اطلاعات و فرهنگ

بتاریخ اول سنبله ۱۳۸۲ در دفتر کار خود طی مصاحبه ای به پرسشهای

"نورانی" مدیر مسئول روزگاران پاسخ گفتند. درین مصاحبه از عام گویخود

داری شده، سوالات بطور اخص مطرح و پاسخهای مشخص ارائه گردید.



مصاحبه روزگاران، با عبدالحمید مبارز.

نورانی: وزارت اطلاعات و فرهنگ گامهای موثری در جهت آزادی مطبوعات و ایجاد فضای دموکراتیک بر داشته است که قابل قدر می باشد. از سویی مشکلاتی متوجه ما بوده، جریده نگاران با تهدیدهایی مواجه اند. از جمله خودم عصر 28 اسد از طریق تلفن تهدید شدم. گفته شد " این نوشته ها برایت سنگین تمام خواهد شد."

وزارت اطلاعات و فرهنگ در برابر این تهدیدها چه رهکارها و گامهای عملی ممکن است بر دارد؟

مبارز: ما از ۲۳ سال جنگ بیرون آمده ایم. ملت افغانستان طرفدار صلح، امنیت و دموکراسی میباشد. عده ای فکر می کنند که منافع شانرا در حکومت قانونمند از دست می دهند لذا پریشان شده اند. اینها جرایم و تخطی هایی دارند که از مطبوعات آزادیکه سانسور قبل و بعد از انتشار نداشته باشد حقایق را نوشته کرده تخطیها را می نویسند، در مقابل، زورگویان یا تهدید یا عمل می کنند. سه روز پیش قوماندان هلمند مدیر رادیو تلویزیون را شدیداً لت و کوب کرده که شاید يك چشم خود را از دست بدهد. ولی این وقایع کوچک است. اینها پایه اجتماعی ندارند و اطمینان داریم شکست خواهند خورد.

مراجع امنیتی ما وزارت داخله و لوی خگرنوالی اند. اگر توانستیم یکی دو تاي اینها را به محاکمه بکشانیم تهدید کم خواهد شد. همچنان بازسازی شروع شده است. با پیدا شدن کار، افرادی که دور جنگسالاران جمع اند و از تفنگ خسته شده اند تفنگ ها را می گذارند و زورگویان سقوط خواهند کرد. این معضله است من تایید می کنم. ما و شما به آن مواجه هستیم. من کار مطبوعات آزاد را تایید می کنم. کار آنها در راه اعتلای کشور مفید و موثر است.

نورانی: شما در یکناز مصاحبه های خود گفته بودید که نشریه نگاران نباید خود سانسوری بکنند. شما خود سانسوری را در چه می بینید؟

مبارز: بعد از سقوط دموکراسی مصوب قانون اساسی سال ۱۳۴۳، رژیم های ایدیولوژیک بمیان آمد. رژیم های بعد از ۷ ثور همه چیز را به نفع ایدیولوژی خود ختم میکردند. حکومت مجاهدین یکنوع نشرات مفید را قبول داشت. ما مسلمان هستیم ولی تعصب را دوست نداریم. تعصب ما را کور و نابینا میسازد و دین را وسیله ی به قدرت رسیدن نمیدانیم. آنانیکه دین مقدس اسلام را وسیله ی بقدرت رسیدن قرار می دهند از دین سوء استفاده می کنند و سانسور را بمیان می آورند. آنها با ایجاد فضای ترس و وحشت خود سانسوری را تقویت می نمایند. یکی از وظایف وزارت اطلاعات و فرهنگ این است که علیه خود سانسوری مبارزه کرده ذهن ژورنالیست های خود را آزاد بکند. وقتی این ذهن ها آزاد شد وقایع را بهتر می نویسند و آنوقت مردم در قبال مسائل شان آزادانه تصمیم میگیرند.

نورانی: تا زمانیکه روزنامه نگاران احساس امنیت نکنند خود سانسوری باقی نخواهد ماند؟

مبارز: این انتقاد شما درست است. ما و شما در مرحله ی حساسی قرار داریم باید شجاعت داشته باشیم برای حصول استقلال دو ملیون شهید دادیم، براستقلال مطبوعات نباید لت و کوب را قبول کنیم؟

نورانی: جلوگیری از خود سانسوری که شما عنوان کرده اید در مطبوعات طنین خوبی داشته است. ما با سانسور جنسی در رادیو تلویزیون مواجه هستیم. چرا صدای آواز خوان زن را در رادیو تلویزیون نمی شنویم؟

مبارز: تلویزیون های مزار، غزنی، قندهار و نیمروز سانسور ندارند. تنها تلویزیون کابل سانسور دارد. این نظر انجنیر اسحاق ربییس رادیو تلویزیون میباشد. ما در جرأید و مطبوعات جمعی مداخله نمی کنیم و آزادی اپدیتور آنرا تا وقتیکه مورد انتقاد بین المللی قرار نگیریم قبول داریم. من با این سانسور مخالف بوده، هستم و خواهم بود. پاکستان که بر مبنای ایدئولوژی اسلام بوجود آمده است در تلویزیون های آن آواز خوان زن دیده می شود و چنین سانسوری ندارد. این سیاست انجنیر اسحاق است و تا وقتیکه او باشد چنین سانسوری در رادیو تلویزیون ما وجود خواهد داشت.

نورانی: درست است که شما مخالف سانسور جنسی در رادیو تلویزیون هستید و باید هم باشدید ولی وزارت اطلاعات و فرهنگ چه گامهای عملی در رفع این سانسور برداشته و مردم تا چه وقت انتظار بکشند؟

مبارز: گامهای عملی برداشته شده. اولاً نمی خواستند زن در تلویزیون دیده شود. حال آواز خوان های زن کشورهای دیگر و فلم های هندی بنمایش گذاشته می شود. صرف معضله ی آواز خوان زن افغان در رادیو تلویزیون میباشد که نظر ربییس آن میباشد. باید این معضله حل گردد.

نورانی: فلم های هندی و بعضاً سکسی در غرفه های فروش به نظر می رسد. این یکتوع اببدال فرهنگی بوده، برای جوانان ما تخذیر کننده و منحرف کننده میباشد. بنظر شما درین رابطه چیست؟

مبارز: کشور ما بیش از ده سال زیر فشار حزب خلق و قوای شوروی و ۴ سال زیر فشار دولت مجاهدین و شش سال زیر فشار دولت طالبان قرار داشت. آقای کرزی هم می خواهد با لطف و مهربانی حکومت بکند زیرا مردم از خشونت سیر آمده اند. فلها بعد ازین همه سالهای فشار، آزادی بشکل انفجار وارد جامعه ی ما شد. جوانان تشنه ی موسیقی هستند. آنان هر روز باید فلم ببینند و موسیقی بشنوند. رادیوی افغانستان ۶۲ سال

عمر دارد ولی در مقابل رادیوی آرمان که شخصی و FM است نارسایی نشان میدهد چون رادیوی آرمان موسیقی مورد نظر مردم را مسگذاارد. مردم عشق و محبت را بر خشونت ترجیح میدهند. این جوشش چون انفجاری در جامعه ی اسپر ما راه باز کرد که آهسته آهسته ته نشین شده نورمال میگردد. یکبار من فروشنده های فلم را دعوت کردم با صحبت و منطق ضرر این فلم ها را گفتم. چون ما نمی خواهیم امرو نهی کنیم باید با منطق و بحث دیگران را فهماند. ما ذریعه ی شما تبلیغ می کنیم. در شهر بزرگ کابل چند جمنازیوم وجود دارد؟ وزارت معارف چند جمنازیوم دارد تا جوانان در آنها به سپورت و تفریح بپردازند؟ فامیل ها، رادیو تلویزیون و مطبوعات آزاد وظیفه دارند تا موسیقی سالم و فلم های سالم را تبلیغ و ترویج کنند. تاجران ما نباید فلم های نا سالم را وارد بکنند. سانسور راه علاج نیست چون ماهواره و انترنت دیگر سانسور را نمی پذیرند. باید از جنبه های مثبت مدنیت و بیپشرفت استفاده کرد. انتقاد شما بجای است ما کار می کنیم از طریق منطق و تبلیغ نه از راه سانسور و تهدید.

نورانی: برای جلوگیری از فرهنگ میندل وزارت اطلاعات و فرهنگ توانسته است الترناتیوی ارایه کند؟ مثلاً ساختن سینماهای سیار و کتابخانه هایی در مکاتب و غیره؟

مبارز: ببینید در ظرف پانزده ماه افغان فلم باز سازی شد و گلنهارى دختر كوچك فلم لقب ستاره آسیا را از سوی سینمای هند گرفت و فلم های دیگری حالا زیر کار است. ما پیشنهاد هایی به کشور های دوست کردیم تا بما کمک بکنند ولی آنها موسسه ی آینه را کمک کردند. ما در شهر کابل پروگرام نمایش فلم را شروع میکنیم ولی کتابخانه ها در مکاتب کار وزارت معارف است اگر بخواهند همکاری خواهیم کرد. ما در آینده این کار را جدتتر تعقیب خواهیم کرد.

نورانی: در مورد نشریه آفتاب، آیا غیر قانونی توقیف نشد؟

مبارز: وقتی آفتاب مقاله ی فاشیزم مقدس را نوشت من سرپرست وزارت اطلاعات و فرهنگ بودم. زمانیکه با کلمه ی "اگر" برخورد کردم آنرا شرطی دیدم و فوراً مکتوبی به دفتر آفتاب نوشته آنها را احضار نمودیم. آنان فردا می آمدند که متأسفانه ستره محکمه دستور دستگیری و توقیف آفتاب را صادر کرد. ما کمیسیونی داریم که دران آقای رهین، فانوس استاد ژورنالیزم، ناصری سر محقق و شفیقه حبیبی از کمیسیون حقوق بشر عضویت دارند. کمیسیون جلسه خود را تا رهایی مهدوی به تعویق انداخت. فشار وزارت اطلاعات و فرهنگ و مطرح نمودن مسئله در حضور آقای کرزی باعث رهایی شان از نظارت گردید. وقتی بما بعد از رهایی توضیح داده شد که "اگر" شرطی نه بلکه تأکیدی است من و کمیسیون راضی شدیم. به مهدوی گفتیم دفاع کتبی خود را بنویسید. آنان نوشتند. حال کمیسیون نظر خود و دفاع مسئولان آفتاب را به حارنوالی منفرستد.

نورانی: آیا توقیف آفتاب کار درستی بوده است؟

مبارز: جامعه ما يك جامعه اسلامی است درین جامعه عناصر محافظه کار هم وجود دارد که می توانند از چنین نوشته ها سوء استفاده بکنند و تحریکاتی را در شهر کابل بوجود آورند و اینطور مطرح بسازند که وزارت اطلاعات و فرهنگ درین زمینه اقدامی نکرده. دران وقت خودم هم قانع نبودم و بعد از آنکه توضیح آقای مهدوی را شنیدم راضی شدم. من تخطی از دین اسلام را درین مقاله نمی بینم و هیچ مشکلی وجود ندارد. مسئله در نزد وزارت اطلاعات و فرهنگ حل می باشد.

نورانی: با اینکه ابهام در مورد نشریه آفتاب نزد شما و وزارت اطلاعات و فرهنگ حل میباید اگر مسئولان آفتاب بشما مراجعه کنند شما رفع توقیف کرده جواز صادر می کنید؟

مبارز: هر دو طرف قانع شده ایم. آقای مهدوی گفته که اگر این "اگر" خوب جابجا می شد چنین جنجالی خلق نمی گشت. پیش ما رفع شده است و اگر ارگانهای مثل حارنوالی مانع نشود ما جواز صادر میکنیم. توقع داریم که با توضیحات مسئولان آفتاب حارنوالی هم قانع شود.

نورانی: مسئولیت کمیسیون برگزاری مراسم جشن را آقای رهین به عهده داشتند. در صحنه برگزاری عکسهای بزرگی از احمد شاه بابا، احمد شاه مسعود و آقای کرزی تعبیه شده بود ولی از امان الله خان که باید درین روز تعظیم و تکریم میشد چنین عکس بزرگی نصب نشده بود و یا اگر نصب بود در تلویزیون نشان داده نشد. علت چه بود؟

مبارز: بر سر در وزارت اطلاعات و فرهنگ تصویر بزرگی از اعلیحضرت امان الله خان نصب شده است در استدیوم هم عکسهایی از امان الله خان جابجا شده بود و در رسم گذشت هم تصاویری گذاشته شده. اینکه چرا عکس های نصب شده را در تلویزیون نشان ندادند کار کامره مین است. و مسئولیت متوجه او میباشد.

نورانی: این را بی توجهی کامره مین بدانیم یا نظر مسئولان تلویزیون؟

مبارز: این سیاست وزارت اطلاعات و فرهنگ نبوده است. در جراید دولتی عکسهای زیادی از غازی امان الله خان چاپ رسیده و تجلیل شده است ما این بی توجهی تلویزیون را بحث خواهیم کرد. من خودم تلویزیون را ندیدم.

نورانی: عده ای از نشرات آزاد تبعیض های ملیتی و لسانی را دامن می زنند. شمال و جنوب را مطرح میسازند. چیزیکه طی سالهای اخیر وطن ما را ویران ساخت. آیا شما اقدامات معینی را لازم نمی بینید. مثلاً برگذاری سیمنارهایی درین زمینه؟

مبارز: ما طرفدار وحدت ملی هستیم. آنهایی که این چیز ها را در نشریه دامن می زنند گپ شان بجایی نمیرسد. مردم ما وقتی از دورترین مناطق با رادیو های خارجی مصاحبه

می کنند طرفدار وحدت ملی هستند. از تذکر ملیت و قوم خوش شان نمی آید. آنها خود را ملت افغان مینامند. باید وحدت ملی تامین گردد تا دولت قوی مرکزی بوجود آید. انتقادی که مخالفان بر آقای کرزی وارد می کنند همین است که چرا حکومت قوی مرکزی نساخته و جنگ سالاران را سر جای شان ننشانده. آنانیکه این تبعیض ها را دامن میزنند در اقلیت هستند و شکست می خورند. ما جلو آنها را بزور نمی گیریم در جامعه ی مبنی بر اساسات دموکراسی هرکس حق دارد نظر خود را بنویسد. ما هم حق داریم نظر خود را بگوییم شما هم حق دارید. ضرورت جلسات و کنفرانس هایی درین زمینه دیده می شود که انشاء الله به آن توجه خواهیم کرد.

نورانی: اخیراً شما سفری به هرات داشته اید. نتیجه این سفر را در رابطه با مسئولیت های مطبوعاتی تان در مورد هرات چطور ارزیابی میکنید؟

مبارز: من از رادیو تلویزیون هرات گلبه دارم. این نهاد باید بیطرف باشد و حیثیت پلی بین مردم و دولت را داشته باشد. بی خوف و ترس وقایع را آنطوریکه هست شجاعانه توضیح بدهد. مطبوعات وقتی نقش خود را در بیان کمبود ها میتواند ایفا بکند که بیطرف باشد.

اسماعیل خان در کارهای عمرانی هرات توجه داشته است، در حالیکه قندهار، مزار و جلال آباد هم گمراک داشته اند ولی کوچکترین توجهی به عمران این ولایات نشده است. وقتی مرد و زنی را جهت معاینه به شفاخانه برده بودند من شدیداً انتقاد کرده بودم. با شورای متخصصان که از مخالفان اسماعیل خان است ملاقات نمودم و فردا اعلامیه شان از تلویزیون منتشر شد. در انجمن زنان هرات رفتم و در تالار نگارستان هرات مصاحبه کردم که زنان نیز در آن شرکت کرده بودند.

نورانی: نظر شما در مورد روزگاران چیست؟

مبارز: روزگاران نشریه خوبیست. از نظر من تایید است. وقایع را به روانی می نویسند و زبان متین دارد.

نورانی: از شما آقای مبارز که حاضر شدید با تمام مصروفیت هایی که دارید وقت خود را در اختیار ما بگذارید و به پرسشهای ما پاسخ بدهید يك جهان سپاس می کنیم.

نیشته بالا، نمونه ای "موفق" از مشاطه گری های "چپ" تسلیم

شده به امپریالیست های اشغالگر میباشد، "چیپی" که سر بر آستان رژیم

پوشالی، حتی بر آستان معین نشراتی وزارت اطلاعات و فرهنگ رژیم مزدور ساییده، و به اصطلاح مردم، چنین "صفایی" میدهد:

نورانی: وزارت اطلاعات و فرهنگ گامهای موثری در جهت آزادی مطبوعات و ایجاد فضای دموکراتیک بر داشته است که قابل قدر می باشد.

در نگاه این "چپ" پوشالی و "ضد فئودالیست"، رژیم پوشالی و وزارت اطلاعات و فرهنگش، "گامهای موثری در جهت آزادی مطبوعات و ایجاد فضای دموکراتیک برداشته است که قابل قدر میباشد." از این فراتر نمی شود به ابتذال مشاطه گری و هرزه درایی و تسلیم شدگی تن داد. تنها مشکلی که این "چپ" با رژیم پوشالی داشت در آن بود که چرا تنظیم های جهادی را مورد بی مهری قرار نمی دهد، و چرا اربابان رژیم که "دم از دموکراسی میزدند"، هنوز بالای امثال سیاف و ربانی حساب میکنند و دموکرات های "مدافع آزادی مطبوعات و فضای دموکراتیک" را هنوز کم بها میدهند.

"ضد فئودالیست ها" ، سرانجام در حزبی پوشالی تحت نام "حزب همبستگی افغانستان" گرد آمدند، و به مثابه درفش بیرونی سازمان مادر- سازمان رهایی افغانسان- مشی تسلیم طلبی ملی و طبقاتی آن سازمان را نمایندگی کردند. برای آنکه اوج وجدان باختگی و به پستی گراییدگی حزب همبستگی را درک کنید، به نقل از (اعلامیه) این حزب در حمایت از کاندیداتوری حامد کرزی-شاه شجاع ثالث- می پردازیم:

اعلامیه حزب همبستگی افغانستان

سلطه‌ی اشغالگران روسی و عمال‌شان، جنگ‌های وحشیانه تنظیمی، تروریزم و جهالت طالبان طی دونیم دهه‌ی اخیر کشور ما و هستی مادی و معنوی آن را در معرض نابودی تمام و کمال قرار داد، تا آنکه فاجعه ۱۱ سپتامبر بوقوع پیوست و ائتلاف جهانی ضد تروریستی برای برداشتن زخم متعفن طالبان و القاعده از پیکر میهن ما بوجود آمد که در نتیجه‌ی مداخله‌ی آنان رژیم طالبان ساقط گردید. صرف نظر از نیرو گرفتارن مجدد جنگسالاران و احراز پست‌ها مهم دولتی توسط آنان، شرایطی بوجود آمد که از هر سو شعارهای دموکراسی خواهی بلند گردیده نهادهای مدنی و دموکراتیک یکی پی دیگر پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند.

و اینک باز هم فرصتی دست داده که مردم ما بایست برای اولین بار در تاریخ خود جهت انتخاب فرد اول کشور شان به پای صندوق‌های رای بروند و آرزو دارند با انتخاب رئیس‌جمهور و ایجاد دولتی مبتنی بر دموکراسی، ولو نیم‌بند و ناپیگیر، خود را از شر تفنگسالاران نجات دهند تا آنکه فضای صلح‌آمیز و شرایط آرام زندگی برای شان میسر گردد. اما این پروسه از یکسو توسط تروریست‌های طالبی و گلبدینی تهدید میشود و از جانب دیگر جنگسالاران و تجزیه‌طلبان در کمین نشسته‌اند تا با نقاب فریبنده دموکراسی یکبار دیگر خود را بر مردم تحمیل نمایند.

حزب همبستگی افغانستان بعد از مطالعه‌ی همه جانبه‌ی شرایط مشخص تاریخی کشور برای قطع دست‌های شوم جنگسالاری و تروریزم؛ تأمین امنیت و ثبات سراسری در کشور؛ برای استفاده‌ی حداکثر از شرایط موجود جهت پا گرفتن نیروهای ملی و دموکرات؛ برای قطع مداخله بیگانگان در امور داخلی کشور ما و برای کسب مجدد هویت بین‌المللی افغانستان در منطقه و جهان تصمیم گرفته است با تمام قوت در انتخابات ریاست جمهوری اشترک ورزد. به همین منظور لست‌کاندیدان این پست را مورد بررسی و تدقیق همه جانبه قرار داده به این نتیجه رسید که:

ملت ما در موقعیت خاص انتخاب بین آقای کرزی از یکطرف و جنگسالاران از طرف دیگر قرار گرفته است. حزب همبستگی افغانستان حامدکرزی را با وصف عدم قاطعیتش مقابل جنگسالاران، عدم اتکایش بر مردم و سازش‌باناپاکترین چهره‌ها، کاندید مناسب برای احراز این پست ارزیابی نموده از تمام اعضا و هواداران خود در سرتاسر کشور می‌خواهد که در زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری از آقای کرزی حمایت نمایند.

حزب همبستگی افغانستان

۱۳۸۳/۶/۴

حزب همبستگی افغانستان آشکارا از کاندیداتوری حامد کرزی
در برابر رقبای جهادی اش حمایت کرده، و شاه شجاع ثالث را :

کاندید مناسب برای احراز این پست ارزیابی نموده از تمام اعضا و هواداران خود در
سرتاسر کشور می‌خواهد که در زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری از آقای
کرزی حمایت نمایند.

سازمان ما، مدت ها قبل سوابق و اسناد تسلیم شدگی های این
حزب پوشالی را به بررسی گرفته است. خوانندگان میتوانند با مراجعه به
آن اسناد سازمان ما، داستان وطن فروشی ها و تسلیم شدن های آن حزب
پوشالی به اشغالگران امریکایی-شرکا را بخوانند و ببینند که چگونه "ضد
فئودالیست" های گرد آمده در آن حزب، دست به دامان امپریالیست های
اشغالگر شدند، و حق نان و نمک "تیوری سه جهان" را در شرایطی دیگر
و در آستان اربابی دیگر، ادا کردند. در آن سالهای "داغ" سر سایه بر
آستان امپریالیست های اشغالگر، "چپ" پوشالی، طیف دیگری از تسلیم
طلبان را نیز در بر داشت، طیفی که هنوز "مطمئن نبودند" و درک نکرده
بودند که "حضور" اشغالگران امپریالیست تحت زعامت امپریالیسم امریکا
در افغانستان را، اشغال امپریالیستی تلقی کنند یا ضرورت مبارزه علیه
"تروریسم"! این طیف تسلیم طلب، در وجود بخش عمده از بقایای ساما و
ظاهرا تحت نام ساما، دم و بازدم ننگین سیاسی خویش را از پیش میبرد.
نکته ای که باید در اینجا ذکر کرد آن است که در همان سالها نیز، آحادی
از بقایای ساما و گسسته گان از صفوف رهایی، علیه تسلیم شدن‌ها و تسلیم

طلبی های سازمان رهایی و ساما، موضع گیری کرده و کرنش ها و تسلیم طلبی های این دو تشکیل "ضد فنودالیست" را چیزی جز شمشیر انداختن در مقابل اشغال امپریالیستی ندانستند. حساب این مبارزان از حساب رهبران خائن شان که موید پروسه اشغال گردیدند و به مشاطه گران طراز اول مبدل گردیدند، جدا است. آنادر مقابل "ضد فنودالیست ها"، صف بندی دیگری از "چپ" پوشالی قرار داشت، که با آنکه از ضدیت با اشغالگران امریکایی-شرکا و رژیم پوشالی دست نشانده آنها سخن میگفت، اما مدعی بود که "طالبان" نیرویی است که در برابر اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی میجنگد و به مثابه نیروی مقاومت، هر چند ارتجاعی محسوب میشوند. این "چپ های ضد امپریالیست" که طالبان را نیروی مقاومت در برابر امپریالیست های اشغالگر میدانستند، با پیش بردن کارزار دفاع از "مبارزه ضد اشغالگری طالبان"، با کسانی که الترناتیفی برای رژیم پوشالی جز "طالبان" عنوان نمیکردند، هم کاسه شده بودند. اگر این "ضد امپریالیست ها" به انحراف خود پی میبردند و یا از این انحراف دست میکشیدند-دست کم در حد صفوف و تشکیلات خویش- میتوانستند این باور را بپرورانند که "طالبان" نه تنها نیروی عمدهء مقاومت نیستند، بلکه به مثابه نیروهای مزدور امپریالیست های اشغالگر، هرگز به مثابه نیروی مقاومت محسوب نمی شوند، و به عهده چپ، عمدتاً چپ کمونیست است که رهبری مبارزه ضد امپریالیستی-ضد اشغالگری را به عهده بگیرد. "ضد امپریالیست ها" با برجسته کردن "مقاومتگری طالبان، از همسویی با "طالبان" سخن گفتند، و در حقیقت عملاً به دنباله آنها مبدل گردیده و جز مثنی شعار، چیزی به گفتن نداشتند.

2. چگونه "ضد امپریالیستها" به "طالبان" و امپریالیسم، (آری) گفتند؟

"ضد امپریالیستها"ی موید "طالبان" به یگانه چیزی که نمی اندیشیدند و آنرا به "فراموشی" سپرده بودند، ماهیت طبقاتی طالبان و علت وجودی این گروه بود. حضرات "چپ" با شعارهای همگرایانه با "طالبان" مقاومتگر، این نکته را که "طالبان" ساخته و پرداخته امپریالیست ها است، عملاء "مسکوت"گذاشته و مدعی شدند که در واقعیت امر، "طالبان" در برابر اشغالگران امپریالیست، یک نیروی مقاومت اند، هر چند مقاومت شان یک مقاومت ارتجاعی است، اما به هر حال، آنها در مقابل اشغالگران موضع گیری کرده اند. این "ضد امپریالیست ها" از قبول این حقیقت مسلم ابا ورزیدند که سناریوی "حفظ" و توازی "طالبان" با رژیم پوشالی، خواست و پراتیک اشغالگران امپریالیست است، تا از سویی، دست به ایجاد یک الترناتیف پوشالی برای ناراضیان از رژیم پوشالی بزنند، و از سوی دیگر، با توجه به نفرت عمیقی که خلق ها از "طالبان" داشتند، توده ها را بیش از پیش به لغزیدن در دامان رژیم پوشالی و اطاعت از "اولو الامر عروسک اشغالگران امپریالیست" بکشاند. نیز موجودیت "طالبان"، بهانه ای از برای دوام حضور اشغالگرانه امپریالیست ها شده، و رادیکالیسم اسلام سیاسی تحت چتر امپریالیست های اشغالگر، تحت عنوان دروغین "مخالف رژیم"، حضور خود را در همسایگی جمهوری های آسیای میانه و آنسوی رود آمو، حفظ نموده، و ایران و چین را نیز به همین طور، به چالش کشیده، و به مثابه "شمشیر

داموکلس" مورد استفاده و امپریالیست های امریکایی-شرکا در برابر رقبای شان در منطقه قرار میگردد. این حقایق، الفبای درک وضعیت آن سالها، و سنتز است که برخاسته از تحلیل مشخص از اوضاع مشخص آن زمان بدین سو بوده است. اما، "ضد امپریالیستها" را با این درک، و با این تحلیل مشخص کاری نیست! آنها با انکار و کتمان ماهیت "طالبان"، خاک در چشم توده ها پاشیده، و با کارزار نمودن به نفع "مقاومتگری طالبان"، خلق ها را سر دو راهی انتخاب از میان "مقاومگران" یا "رژیم" کشانیده، و به گونه مستقیم یگانه الترناتیف بالفعل" را در وجود "طالبان" نشان میدهند. حال آنکه، با افشای بیشتر ماهیت "طالبان" و زدودن توهمات راجع به این گروه تروریستی ساخته و پرداخته و اشغالگران امپریالیست، راه بسوی نضج گیری یک الترناتیف قوی و واقعی در برابر رژیم پوشالی، باز میشد، الترناتیفی که در برابر اشغال امپریالیستی صف می آراست، و در شرایط پخته تر و متکاملتر، بسوی جنگ خلق تمام عیار روانه میشد. بزرگترین خدمتی که "ضد امپریالیست ها" به اشغالگران کردند، خلع سلاح کردن سیاسی توده ها و سد نمودن مسیر جنگ خلق بود. "ضد امپریالیستها" سرانجام انسجام مرکزی خویش را در تشکیلاتی تحت نام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان فرا دست آوردند. این حزب، با آنکه در برابر رژیم پوشالی و اشغالگران شعار میدهد، و با آنکه در جهت دفاع از مائوئیسم در برابر اپورتونیسیم بقایای سازمانهای رویونیستی مواضع مناسب و مثمری داشته است، اما در "همسویی" سیاسی با "طالبان" و در حقیقت با دنباله روی از "مقاومت" شان، بازیچه دست اشغالگران امپریالیست گردیده، و تخطئه آمیز، از "طالبان" به مثابه نیروی عمده

مقاومت در برابر اشغالگران یاد میکند. ۷ اسازمان ما، در اسناد خود بارها مواضع "همسویانه" ء این حزب با "طالبان" را مورد نقد و افشاگری قرار داده و خواستار آن شده است که این حزب در مواضع انحرافی خود در خصوص دفاع از "طالبان" به مثابه نیروی "مقاومتگر" تجدید نظر کرده و از انحراف تایید "طالبان" دست بکشد. اما قسمی که طی سالهای اخیر دیده میشود، و آخرین اسناد این حزب نیز نشان میدهد، این حزب نه تنها از مواضع انحرافی خویش در خصوص "طالبان" دست نکشیده است، بلکه بیش از پیش، با قوتی هر چه "تمامتر"، سنگ "طالبان" را به سینه میزند. این ابتدای پیر و یا قرص در "مقاومتگر" خواندن طالبان از سوی این حزب، یکی از این دو نگره را در خصوص این حزب، پذیرفتنی میدارد:

➤ این حزب، با "فراموشیدن" ماهیت طبقاتی و وجودی طالبان، دچار سفاهت سیاسی و سطحی نگری شده است.

➤ این حزب، علی الرغم آگاهی از ماهیت طبقاتی و وجودی طالبان، باز هم به حمایت از طالبان از طریق "مقاومتگر" خواندن آنها، ادامه داده، و در حقیقت، تن به تسلیم طلبی محض داده و به توجیه و تایید دسیسه های امپریالیست های اشغالگر رو آورده است. در صورت صحت چنین موردی، این حزب دچار خیانت

سیاسی و وطن فروشی گردیده، مارکسیسم-لنینیسم-
مائوئیسم را نیز به بازیچه گرفته است.

برای اینکه ببینیم کدام یکی از دو نگره بالا در مورد این حزب
صدق میکند، بیابید مروری بر مواضع و بیانات گذشته این حزب در
خصوص "طالبان" نموده و جایای مواضع این حزب را در این خصوص،
تا امروز پیگیری کنیم.

هنگامی که "طالبان" در صحنه سیاسی و قدرت نمایی ظهور
نمودند، هنوز حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان وجود نداشت، و هسته
بنیادین و خط گذاران پایه ءآن، در تشکیلاتی تحت عنوان (حزب کمونیست
افغانستان) فعالیت میکردند. در حقیقت، این حزب است، که بعدا اساس
کار را با یک جا شدن با نیروهای معین دیگری، برای تشکیل حزب
کمونیست (مائوئیست) افغانستان گذاشت. پس ناگذیر بررسی نگاه این
حزب به پدیده "طالبان" را باید معطوف به نگاه (حزب کمونیست
افغانستان) و نشرات "شعله جاوید-دور دو) بایست داشت. در شماره
سیزدهم، دور دوم، نشریه شعله جاوید در مطلبی تحت عنوان " **طالبان**

تاج و تخت " پایه اجتماعی اصلی "طالبان" چنین بررسی گردیده است:

" حرکت انقلاب اسلامی افغانستان " اولین تنظیم جهادی
بود که در سال 1358 تحت سرپرستی آي . اس . آي پاکستان
وساواک ایران و نظارت اعلي سي . آي . آي ، در پاکستان ایجاد
گردید . این تنظیم که در واقع اتحادی از دوشاخه اخوانی های

افغانستان یعنی شاخه گلب الدین و شاخه ربانی بود و علت ناسازگاری هردوجناح در انتخاب رهبری ، تحت ریاست مولوی محمد نبی محمدی که به اصطلاح شخص ثالث بالخیري در میان دو جناح مذکور محسوب می گردید ، تشکیل شد . گرچه این اتحاد دیردوام ننمود و چند ماه بعد از تاسیس آن ، هردوجناح برهان الدین وگلب الدین یعنی جمعیت اسلامی و حزب اسلامی از آن بیرون رفتند ، اما " حرکت انقلاب اسلامی " بعنوان اولین تنظیم جهادی ساخته شده در پاکستان باقی ماند .

تنظیم " حرکت انقلاب اسلامی " از همان زمان شروع جنگ ها در مناطق جنوبی کشور علیه رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی یعنی بهار سال 1358 به تنظیم ملاها معروف گردید، زیرا که اکثریت قاطع ملاها وطلاب دینی پشتون ها درین تنظیم عضویت داشتند . از آنجای که در این مناطق – که دقیقا همین دوازده ولایت تحت کنترل طالبان رادبر میگیرد- از یکطرف نفوذ اخوانی ها ضعیف بود و از طرف دیگر حسب سنت دیرینه جامعه پشتون ها، قشر ملاها و طالبان مدارس دینی کثیر التعداد، " تنظیم ملاها " بعنوان نیروی اصلی جهادی برآمدنمود که نیروی جنگی ضربتی آنرا گروپ های خاص طالبان تشکیل می داد . تنظیم ملاها، علیرغم انشعابات و پراکندگی روز افزون، در طول سالهای جنگ مقاومت، همچنان به عنوان نیروی اصلی جهادی درین منطقه باقی ماند. البته علاوه بر این ولایات، " تنظیم ملاها" در سایر ولایات در میان ملاهای غیر پشتون نیز نفوذ داشت که بعدا مثلا در ولایات بامیان، غور و بادغیس کم و بیش گسترده ونیرومند نیز بود.

ازجانب ديگر، با سرازير شدن آوارگان افغانستان به
پاكستان مدارس ديني، چه در كمپ هاي مهاجرين و چه در شهر
هاي مختلف پاكستان بويژه شهرهاي مناطق پشتون نشين
پاكستان، سمارق وارروئين گرفته و تعداد شان بطور
روزافزون افزايش يافت . اين مدارس كه به كمك مدارس
آخوندي كشورهاي مختلف اسلامي و حتي كمك هاي دولتي
بعضي از اين كشورها داپرميگرديد، تعداد زيادي از اطفال
ونوجوانان خانواده هاي آواره را بسوي خودجلب نمود.
تعدادطلاب ديني درميان آوارگان افغانستان آنچنان افزايش
يافت كه علاوه بر مدارس ديني متعلق به مهاجرين، بطور
وسيعي درمدارس مربوط به جمعيت علماء اسلام پاكستان تحت
رهبري مولانا فضل الرحمن نيز جاي گرفتند . البته علاوه بر
مدارس ديني در پاكستان، تعداد معيني از اين مدارس درداخل
افغانستان درمناطق نزديك به سرحد پاكستان نيز داپر
گرديد، كه بيشتر توسط جمعيت طلبه حركت انقلاب اسلامي و تاحدودي
نيز توسط ساير ملاحاداره مي گرديد.

جنبش طالبان پايه اجتماعي اصلي خود را از ميان ملاحا
وطلاب مدارس ديني فوق الذكر وهمچنان از ميان ملاحا و طلاب
قبلا مربوط به تنظيم حركت انقلاب اسلامي وتاحدي كمّي از ميان
ملاحا وطلاب ديني بيرون از اين تنظيم كسب نموده است . حلقه
اصلي راس رهبري جنبش طالبان يعني ملامحمد عمر ،
ملامحمد رباني، ملا احسان الله، ملامحضر، ملا عبدالمنان
وملاخيرالله همگي قبلا عوض جمعيت طلبه حركت انقلاب
اسلامي بودند ودرجبهات تنظيم مذكور فعاليت داشته اند .
تعدادي از اينها - مثلا خودملاحمد عمر - پس از فروپاشي

رژیم نجیب در مدارس دینی پاکستان مجدداً به زندگی طلبگی روی آوردند و از همین مدارس توسط آی. اس. آی و سی. آی. آی. ای در رابطه با جلوگیری از قاچاق مواد مخدر توظیف گردیده و سرانجام در راس جنبش طالبان قرار گرفتند. علاوه بر شيرازه بندي سازمان دهی و ستون های اصلی نیروهای نظامی طالبان را، ملا و طلاب فوق الذکر تشکیل می دهند.

البته در پهلوی ملاها و طلاب دینی اصلی، يك تعداد افراد نظامی و ملکی خلقی های سابق نیز به هیئت ملاها و طلاب دینی درآمد و در میان طالبان و در واقع برای طالبان به فعالیت مشغولند و بر علاوه تعدادی از افسران نظامی به اصطلاح بی طرف متعلق به حکومت های گذشته توسط طالبان به خدمت گرفته شده اند. اینها، علیرغم اهمیت کم و بیش خدمات شان، نیروهای فرعی و ضمیمه را تشکیل می دهند و پایه اجتماعی اصلی جنبش طالبان شمرده نمی شوند. همچنان در صفوف "طالبان" يك تعداد مجاهدین سابقه از "توده عوام" (*) نیز فعالیت می نمایند که کم اهمیت تلقی می شوند، زیرا که "طالبان" معمولاً از میان عوام سربازگیری نمی نمایند و در صورت مبادرت به چنین کاری فقط از آنها با اصطلاح کار میکشند و صلاحیت های خواص را به آنها نمی سپارند.^۷

قسمی که در فوق میخوانید، از نگاه حزب کمونیست افغانستان، این (سیا) و (آی.اس.آی) بود که ملا عمر و سایر رهبران اولیه "طالبان" را در راس جنبش "طالبان" قرار داده، و تحریک "طالبان" مولود مهندسی آن دو دستگاه جهانی جاسوسی بوده است.

"شعله جاوید" vi از "گروه کوچک ملا عمر آخوند" و "تمویل و تجهیز آن توسط سی.آی.ای" در آغاز فعالیت های سیاسی این گروه در مسیر تصرف قدرت سخن میزند:

این گروه کوچک پس از آنکه وظیفه باصطلاح مبارزه با قاچاق مواد مخدر در پاکستان به ارتش سپرده شد، توسط سی . آی . ای تحویل و تجهیز گردیده و در رابطه با قاچاق مواد مخدر فعال گردید . البته این يك کار خفیه نه ، بلکه تقریباً بصورت کامل علنی بود . چنانچه " شیخ الحدیث مولوی تره خیل " که ملامحمد عمر، این باصطلاح سالار طالبان را ارجمندم و نورچشم خطاب می نماید ، در اوایل پیدایش جنبش طالبان در قندهار، در مصاحبه ای با رادیو بی بی سی به صراحت گفت که : " وظیفه اولی طالبان در مورد پودر (هیروئین) بود " .

سایر عوامل خارجی و داخلی دخیل در پیدایش جنبش طالبان ، با نگاه مختصری به کنفرانس کوئته که پارسال تابستان توسط ملل متحد برگزار گردید و حوادث همزمان و متعاقب آن به روشنی خود را نشان میدهد .

در این کنفرانس که بوروکراتهای سابقه ، افرادی مثل مولوی تره خیل و نمایندگان بعضی از تنظیم های جهادی شرکت داشتند ، یکی از فیصله های که بعمل آمد این بود که يك قوای امنیتی بیطرف افغانستانی شامل بیست هزار نفر سرباز و منصب دار برای تامین امنیت کابل و حفظ قدرت حکومت عبوری باید تشکیل گردید، اما مکانیزم تشکیل این نیرو در پرده ای از ابهام باقی ماند.

همزمان با کنفرانس کویت، تلاش دیگری توسط روحانیون مسلمان خارجی عرب و غیر عرب براه افتاد که منجر به ملاقات های میان سران تنظیم ها و یا نمایندگان شان با روحانیون مذکور و نیز میان خود شان گردید. هماهنگی این تلاش و کنفرانس کویته بابرگذاری جلسات جلال آباد میان نمایندگان کنفرانس کویته و سران و نمایندگان سران تنظیم های جهادی تامین گردید. در جریان همین جلسات بود که دکتر یوسف بنا به تعلق ملیتی توصیه خاص به نمایندگان هردوجناح حزب وحدت و نیز نماینده حرکت اسلامی نمود، به این صورت که: " آمریکایی هالین بار کارشان پخته است و بصورت جدی تصمیم گرفته اند به جنگ در افغانستان خاتمه دهند. شما از زوخوردها و درگیری ها خود را کنار بکشید و سعی نمائید نیروهای تان را حفظ کنید تا در تعاملات آینده از قلم نیفتید."^{vii}

تا اینجا که بررسی "شعله جاوید" مورد مطالعه قرار گیرد، حتی برای خواننده ء کند ذهن نیز شکی باقی نمی ماند که نگاه "شعله جاوید" در خصوص خاستگاه و ماهیت طالبان چی بوده است: "طالبان" از نگاه "شعله جاوید" ساخته و پرداخته (سیا و آی.اس.آی) بوده اند.

"شعله جاوید" تا آنجا پیش میرود که "نصیر الله بابر" را به مثابه

" سازمانده اصلی پاکستانی طالبان" معرفی میکند:

"اخيرا نصرالله بابر سازمانده اصلي پاکستانی " طالبان
" آشکارا از لزوم تعیین شاه مخلوع به عنوان رهبر با اتوریته
ملي در راس جنب طالبان صحبت مي نماید و از جانب دیگر
تبلیغات معینی نیز در میان صفوف " طالبان " به نفع وي پیش
برده مي شود"viii

بعدا خواهیم دید که "شعله جاوید" که به این ترتیب "طالبان" را
بازیچه و ساخته و پرداخته اجانب-مشخص امریکا و پاکستان- خوانده
است، چگونه به ادعای خود وفادار نمانده، و مدعی میشود که "طالبان واقعا
در برابر اشغالگران امریکایی می رزمند" و "یک نیروی مقاومتگر است".
از یک طرف "شعله جاوید" مدعی است که "طالبان" یک تحریک پوشالی
و مزدور است که دست آموز (سیا و آی.اس.آی) بوده و غلام حلقه به
گوش باداران آفرینندهء خود است، اما از طرفی دیگر، از فردای "سقوط
طالبان" به دست اشغالگران امریکایی-شرکا، "طالبان" را به مثابه یک
نیروی "مقاومت" در برابر اشغالگران-همان اشغالگرانی که پروردگار و
حامی محکم طالبان اند-معرفی میکند. تناقضی که میان "شعله جاوید" دور
دوم و "شعله جاوید" دور سوم، یا به بیانی دیگر میان حزب کمونیست
افغانستان و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در این خصوص رخ
میدهد، یا ناشی از سفاقت سیاسی "شعله جاوید" دور سوم است که به ریش
ادعاهای "شعله جاوید" دور دوم خنثیده، و ماهیت واقعی و خاستگاه و
پروردگار "طالبان" را "می فراموشد، یا اینکه ناشی از خیانت سیاسی

"شعله جاوید" دور سوم در خصوص تطهیر "طالبان" از لوٹ مزدوری به اشغالگران خارجی بوده، و "طالبان" را نیروی میهن پرست معرفی میکند.

"شعله جاوید" در شماره هجدهم، از (پاکستان و سعودی و آمریکا) به عنوان "حامیان پر و پا قرص طالبان" یاد میکند.

"شعله جاوید" در مورد حمایت امریکا و متحدانش از "طالبان" چنین می نویسد:

"امریکا و متحدینش ، طالبان را دارند که به طرق گوناگون ، منجمله کمک های مستقیم نظامی ، از آنها حمایت می نمایند." ix

می بینیم که "شعله جاوید" در بررسی از "طالبان" از (حمل 1374 خورشیدی) تا (دلو 1375) خورشیدی، یعنی از شماره سیزدهم تا شماره هجدهم، هنوز عین نگاه را به "طالبان" دارد: نیرویی ساخته و پرداخته امریکا و متحدینش.

3. طالبان و اربابان پاکستانی شان

وقتی که "شعله جاوید" شماره هجدهم، از "طالبان و اربابان پاکستانی شان" سخن میگوید، به صحت این تز رفیق شهید سراج سکر، صدر حزب پرولتاریایی بنگال شرقی پی می بریم که میگفت: نیمه مستعمره، میتواند مستعمره داشته باشد (تکیه از ما است-سازمان کارگران افغانستان)

پاکستان میخواست بنگال شرقی (بنگلادیش امروزی) را به حیث مستعمره خود حفظ کند، حال آنکه خود پاکستان نیمه مستعمره بود. در زمان حاکمیت "طالبان" بر افغانستان، این کشور که خودش نیمه مستعمره است، و زیر یوغ امپریالیسم امریکا قرار دارد، افغانستان را از طریق "طالبان" پوشالی که ارباب شان به شمار میرفت، مستعمره ساخته بود. از آنجایی که تز صدر سراج سکدر هنوز در میان مائوئیست های افغانستان به درستی معرفی نشده است، و تنها سازمان ما است که از این تز یاد کرده است، بنابر آن تعجب نیست که عدم آشنایی و شناخت از این تز، سبب گردیده است که "شعله جاوید" در آن وقت، علی الرغم آنکه بر پوشالی و مزدور بودن رژیم "طالبان" از عان دارد، اما آنرا مستعمره پاکستان نمی خواند، و افغانستان آنروز را نیمه مستعمره می نامد. "شعله جاوید" قسمی که در بالا تر نقل کردیم، "نصر الله بابر" پاکستانی را عملا ارباب "طالبان" میخواند، اما با آنهم برایش مفهوم نیست که چطور ممکن است افغانستان آنروز مستعمره پاکستان باشد. این عدم درک "شعله جاوید" ناشی از آن است که تصور نمی کند که یک کشور نیمه مستعمره میتواند مستعمره داشته باشد. از یمن تجربه رفقای بنگلادیشی و صدر سراج سکدر است که تز صحیح (نیمه مستعمره میتواند مستعمره داشته باشد) به گنجینه انقلابیون جهان افزوده شده است، و ما میتوانیم درک صحیحی از وضعیت کشور خویش در زمان حاکمیت "طالبان" داشته باشیم. در غیر آن، از سویی پاکستان را ارباب "طالبان" خواندن، و "طالبان" را دست نشانده و پاکستان دانستن، و از سوی دیگر از وضعیت نیمه مستعمره بودن افغانستان یادکردن، تناقضی آشکارا را در بر دارد. بعد تر اقرار "شعله جاوید" را

خواهیم آورد که معترف به وجود سپاهیان اشغالگر پاکستان در کنار
صفوف "طالبان، و موجودیت فرماندهان و میجر های پاکستانی در راس
و رهبری تحریک "طالبان" در نبرد بسوی تصرف قدرت، و بعد از به
قدرت رسیدن آنها، بوده، و اینهمه نشان میدهد که افغانستان عملاً یک
کشور اشغال شده از سوی پاکستان بود. امروزه، احیا و قوتمندی طالبان
بوسیله "پاکستان" و ارتجاع عرب، خود نشان دهنده آن است که پاکستان
میخواهد افغانستان را بوسیله "طالبان" یعنی غلامان حلقه بگوش خویش،
دوباره به قمر خویش مبدل کند. البته این امر در صورتی ممکن است که
پاکستان بتواند ارباب خویش یعنی امپریالیسم امریکا را متقاعد بسازد که
حکومت "وحدت ملی" قابلیت و کفایت مزدوری امپریالیست های امریکایی
را ندارد و بهتر آن است که افغانستان از طریق افگندن طوق بردگی
اشغالگران پاکستانی، در خدمت امپریالیست های امریکایی در آید. یعنی
اینکه افغانستان بنده عبده شود. این امر، به مفهوم بنده گی مضاعف برای
افغانستان خواهد بود. اینکه آیا امریکا به ساز بنده ء خود یعنی پاکستان
خواهد رقصید، یا اینکه برنامه ویژه خودش را در پیش خواهد گرفت، در
این جا مورد بحث نیست. بحث بر سر آنست که میگالومانایای سیاسی
دلتمردان پاکستانی، آنها را بر آن داشته است که خواب احیای "امارت
اسلامی طالبانی" را دیده، و افغانستانی سراپا تسلیم شده به اراده میجر
های پاکستانی را باز شاهد باشند. اگر مطابق تحلیل حزب کمونیست
(مائوئیست) افغانستان، "طالبان" یک نیروی مقاومتر در مقابل
اشغالگران امپریالیست امریکایی-شرکا خوانده شوند، این سخن به معنای
مشروعیت بخشی به "طالبان" به مثابه نیرویی میهن پرست و

"افغانستانی" بوده و این سخن معنایی جز سر سودن به آستان میجران پاکستانی و آب ریختن در آسیاب پاکستانی ها ندارد. نظامیان پاکستان از این تحلیل "مائوئیستی" به وجد آمده و به "نبوغ" "مائوئیست" های افغانی آفرین خواهند گفت. موضع گیری مشروعیت تر اشتهاء و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای "طالبان" به نفع استراتژی اشغالگرانه و سیطره جویانه و پاکستان بر افغانستان تمام خواهد شد، و ما باز به یک مستعمره یک کشور نیمه مستعمره مبدل خواهیم گردید. ما همانگونه که مخالف مستعمره بودن و خواهان رهیدن از یوغ استعمار اشغالگران امریکایی-شرکا هستیم، به همانگونه مخالف افتادن در مغاک استعمارگران پاکستانی نیز هستیم. "طالبان" همانگونه که هنوز افزار برآورده شدن آزمندی های امپریالیسم امریکا-شرکا در سطح منطقه است، به همانگونه ابزار تحقق هژمونیسم پاکستانی ها و ارتجاع عرب نیز بوده، و برای افغانستان جز اسارت چیزی فرا آوردنی نیست.

4. بخش عمده و "شعله جاوید" دور دوم، در برابر "شعله جاوید" دور سوم

امروزه حزب (کمونیست) مائوئیست افغانستان، با سنگ تمام گذاشتن برای "مقاومت" "طالبان" و آنها را نیروی مقاومت گر خواندن، در تناقض با مواضع اتخاذی زیر "شعله جاوید" دور دوم، قرار گرفته است:

— حامیان خارجی طالبان آنها را برای مقاصد کوتاه مدت و موقتی سازمان دهی و بسیج نکرده اند ، بلکه مقاصد دراز مدت تری را مد نظر دارند .

آمریکا می خواهد که از طریق طالبان به آسیای میانه راه باز نمایند و این راه را باز نگه دارند و نیز در صورت لزوم — طبق اوضاع واحوال سیاسی روسیه — از طریق سرحدات جنوبی شوروی سابق ، علیه روسیه متحدین آن در آسیای میانه بتواند اقداماتی را روی دست گیرد . همچنان می خواهد جمهوری اسلامی ایران را بمثابة متحد محوری روسیه زیر فشار قرار دهد و این فشار را حفظ نماید .

سیستم سیاسی طالبان و سیستم سیاسی سعودی تقریباً با هم منطبق اند و سعودی ها ازدوام حاکمیت طالبان حمایت می نمایند . همچنان آنها می خواهند که از طریق طالبان اسلام نوع خود شان را به آسیای میانه صادر نمایند و در رقابت های ارتجاعی منطقوی با جمهوری اسلامی ایران ، افغانستان را بمثابة متحد سیاسی در پهلوی خود داشته باشد .

پاکستانی ها می خواهند از طریق طالبان به آسیای میانه راه باز نمایند و پیوند های اقتصادی و تجارتي با کشورهای منطقه بر قرار نمایند برای حلقات معینی از حکام پاکستانی ، موضوع خط دیورند اهمیت جدی دارد . این حلقات اساساً سلامت افغانستان را نمی خواهند و لذا ازدوام حالت تحت الحمایگی فعلی حکومت طالبان ، تا هر زمانی که ممکن و میسر باشد ، حمایت به عمل می آورند . احزاب اسلامی حامی طالبان در پاکستان از قدرت گیری آنها در افغانستان و نیز دوام حکومت

شان ، خیالات طلابی " انقلاب اسلامی " و " حکومت اسلامی " در پاکستان را در سمری پروراند . بعید از امکان نیست که در صورت سرتاسری شدن قدرت طالبان در افغانستان ، " انقلاب اسلامی " آنها قبل از آنکه بطرف شمال حرکت نمایند ، بسوی جنوب بر گردد و زمینه تعبیر خواب های مولوی فضل الرحمن و هم قماشانش رافراهم آورد . از جانب دیگر بخش وسیعی از سرزمین افغانستان به بازاری برای خرید و فروش کالاهای خوب و خراب پاکستانی مبدل گردیده است . دوام این حالت به نفع فیودال ها و سرمایه داران پاکستان است و منافع سرشاری برای جیب آنها سرازیر می نماید .^x

کدامین کودن بر این باور است که امریکا از اهداف استراتژیک خویش در منطقه منصرف شده باشد؟ مگر این "شعله جاوید" نبود که میگفت:

آمریکا می خواهد که از طریق طالبان به آسیای میانه راه باز نمایند و این راه را باز نگه دارند و نیز در صورت لزوم – طبق اوضاع و احوال سیاسی روسیه – از طریق سرحدات جنوبی شوروی سابق ، علیه روسیه متحدین آن در آسیای میانه بتواند اقداماتی را روی دست گیرد . همچنان می خواهد جمهوری اسلامی ایران را بمثابة متحد محوری روسیه زیر فشار قرار دهد و این فشار را حفظ نماید

آیا وظیفه "طالبان" یا نیروهای نظیر آن که راه را برای امریکا در پیشروی بسوی "آسیای میانه" و ایران هموار کند خاتمه یافته است؟ چگونه میتوان باور کرد که "طالبان" به مثابه یک نیروی مزدور و ساخته

و پرداخته امریکا که به قرار اعتراف خود "شعله جاوید" بوسیله امریکا "تمویل و تسلیح" میشود، در برابر اربابان اشغالگر خویش، مقاومت کنند، آنهم با استفاده از امکانات ارتجاع عرب و رژیم مزدور پاکستان. ارتجاع عرب و رژیم مزدور پاکستان، به مثابه غلامان ناچیز امریکا، هرگز یارای دست انداختن به ریش بادار را ندارند. پس موضع گیری های "شعله جاوید" دور سوم که از "طالبان" به مثابه نیروی مقاومت یاد میکند، از کجا آب میخورد؟ آیا ناشی از سفاهت سیاسی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است، یا برخاسته از یک تحلیل به غایت غیر واقع بینانه و عمیقا تسلیم طلبانه؟ ادامه تحلیل ما، موضوع را بیشتر روشن خواهد ساخت. سوالی که در اینجا مطرح میکنیم این است که آیا ابقای "طالبان" در صفت و جنایت پیشه از سوی اشغالگران امپریالیست امریکایی-شرکا، خود در راستای بقای رژیم پوشالی که آنرا اشغالگران "بزک" و "آرایش دموکراتیک" کرده اند نیست؟ درست است که خلق ها فریب دموکراسی پوشالی را نمی خورند، اما این هم درست است که "ابقای طالبان" به مثابه شمشیر داموکلس، خلق ها را به یاد دوره سیاه و خفقان "طالبی" و سیطره میجر های پاکستانی خواهد افگند. انقلابیون اما برای خلق های کشور باید صریحا اعلام کنند که غلامی، غلامی است، و زیر سیطره استعمارگر زیستن- چی این استعمار گر شرقی باشد، چی غربی، چی یک کشور باشد، چی جمعی از کشور های رهن و خونخوار، فرقی در ماهیت امر نمی آورد. خلق های کشور نباید تحت هیچ شرایط و وضعیتی به انقیاد ملی تن دهند. خلق ها باید پیوسته در راستای دفع هر گونه سیطره و تجاوز امپریالیستی صف آرایی کنند.

هنگامی که "شعله جاوید" از شرایط و اوضاعی که طی آن پاکستان دست نشانده خویش را "به رسمیت شناخت" یاد آوری میکند، و عواقب آنرا نیز بر می شمارد، در ضمن پرده از ماهیت سراپا مزدور منشانه "طالبان" نیز بر میدارد. حال اقرار جانانهء "شعله جاوید" را بخوانیم. "شعله جاوید" اقرار میکند که پاکستان علاوه بر حمایت غیر مستقیم از "طالبان"، به ارسال نیروی رزمی نیز به آنها مبادرت ورزیده و مستقیماً "طالبان" مزدور را مورد سرپرستی و حمایت همه جانبه قرار داده است:

"طالبان" تقریباً مجموع نیروهای راکه به سمت شمال در مناطق فاریاب، جوزجان، مزار شریف، سمنگان و سالنگ ها داخل کرده بودند از دست دادند، نیروی پلخمری شان شدیداً صدمه دید و یکتعداد از رهبران شان دستگیر شدند. با يك محاسبه تقریبی میتوان گفت که مجموع این نیروها بالغ برده هزار نفر بوده اند. این تلفات و صدمات بزرگ نظامی نه تنها از لحاظ نظامی ضربت فوق العاده ای بر "طالبان" محسوب می گردد، بلکه از لحاظ سیاسی نیز پی آمد های مشخصی برای آنها دربر خواهد داشت. یکی از پی آمد های سیاسی این صدمات و تلفات بروز ناراضیاتی و ناخشنودی آشکار در میان اهالی مناطق پشتون نشین کشور علیه طالبان است که از هم اکنون خود را نشان می دهد. از جانب دیگر گرچه پیشروی اولیه "طالبان" در سمت شمال باعث به رسمیت شناخته شدن حکومت آنان توسط پاکستان و سعودی و امارات متحده عرب گردید، اما خود این به رسمیت شناخته شدن توأم با يك سلسله حرکات مداخله گرانه صریح و روشن پاکستان - به شمول اعزام

نیروهای نظامی به کمک طالبان - وابستگی و مزدوری طالبان
را بیشتر از پیش روشن ساخت و باعث بی آبرویی سیاسی
بیشتر آنها گردید. "xi

وقتی که "شعله جاوید" خود میدانند و برملاء میدارد که پاکستان
در جهت حمایت از رژیم دست نشانده عخویش در افغانستان، به "اعزام
نیروهای نظامی به کمک "طالبان" مبادرت ورزیده است، و در نتیجه
وابستگی و مزدوری "طالبان، بیش از پیش روشن گردیده است، دیگر
چطور میتواند حال ادعا کند که "طالبان" یک نیروی مقاومت گر در برابر
اشغالگران میباشد؟ چطور این حزب "بی آبرویی سیاسی" نیروهای مزدور
"طالبی" را از عذار کارنامه های امروزین و دیروزین این گروپ خود
فروخته و مزدور پاک میکند؟ با اینهمه اقرار "شعله جاوید" به دست نشانده
بودن و پوشالی بودن "رژیم طالبان"، باز چگونه در شماره ۱ بیستم، دور
دوم، حمل 1377 خورشیدی مدعی میشود که:

"افغانستان يك کشور نیمه فیودال – نیمه مستعمره

است"

اگر هم از نگاه "شعله جاوید" افغانستان یک کشور نیمه مستعمره
بود، نه مستعمره، دست کم می بایست عمدگی را بر جنبه نیمه مستعمره
گی آن می داد، نه به نیمه فئودالی بودن آن. می بایست نیمه مستعمر-نیمه
فئودال میگفت، زیرا که در آن زمان، این پاکستان بود که بساط سیطره
استعماری خویش را به بی شرمانه ترین وجهی بر مملکت ما گسترده بود.

"شعله جاوید" علی الرغم آنکه حتی از اعزام نیروهای نظامی پاکستانی به یاری "طالبان" سخن میگوید، باز هم جنگ اشغالگری "طالبان" را یک "جنگ داخلی" آنهم جنگ داخلی میان دسته های اسلامی میخواند!!!

در آن زمان که "شعله جاوید" از آن سخن میگوید، از یکطرف "دولت پوشالی" و پا درهواى "ربانى" تحت حمایه بادرانش آزمندانه در تلاش حفظ "مشروعیت" بیشتر و تلاش برای زنده ماندن بود، و از طرفی دیگر، "طالبان" و حامیان شان میخواستند میخ خویش را در افغانستان محکم بکوبند. به هیچ صورت، آن جنگها، ماهیت داخلی نداشت، و جنگهایی بود که از سوی ارباب های دو طرف "درگیر" راه اندازی و تقویه شده بود. "شعله جاوید" در شماره بیست و یکم ، دور دوم، باز بر پوشالی بودن "طالبان" انگشت گذارده می نویسد:

" جنبش طالبان " با ماهیت و سرشت عمیقاً ارتجاعی نئوکراتیک و سرخاب و سفیدآب شوونیزم ملیتی توام با وابستگی غلیظ به قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی معین ، در شرایط عدم موجودیت يك جنبش انقلابی نیرومند یعنی در شرایط ضعف مفرط این جنبش ، توانست بمثابه بدیل سیاسی بی آبرویی جهادی مطرح شود. این بازی عوام فریبانه توانست چند صباحی بخش های معینی از توده های متوهم و فاقد دورنمای کشور را به دنبال خود بکشد . اما این بازی نیز ، سرتاسری نبوده ، آنقدری حیثیت و بی مقدار گردید که دیگر حتی سازندگان و حمایت کنندگان امپریالیستش نیز دیگر جرئت

حمایت آشکار از آن را ندارند . حالا دیگر به روشنی پیدا است که " طالبان " نیز نمی توانند در تامین حاکمیت یکدست ارتجاع توفیقی داشته باشند . درچنین حالتی است که بقایای باند و ظنفرشان و جانیان خلقی و پرچمی جرئت می یابند یکباردیگر زمزمه های درمورد برگشت مجدد به صحنه سیاسی کشور در قالب یک حزب سیاسی ، براه بیندازند و اینجا و آنجا به تشجیع و تشویق عناصر رانده شده از متن سیاسی جامعه بپردازند و آنها را به فعالیت مجدد فرا خوانند .

سوال این است که آیا تحریکی :

"با ماهیت و سرشت عمیقا ارتجاعي تئوکراتیک و سرخاب و سفیدآب شوونیزم ملیتی توام با وابستگی غلیظ به قدرت های امپریالیستی و ارتجاعي خارجی معین " که قرار اقرار خود "شعله جاوید" : "دیگر حتی سازندگان و حمایت کنندگان امپریالیستش نیز دیگر جرئت حمایت آشکار از آن را ندارند" چطور ممکن است که در فردای افتادن از اورنگ قدرت سیاسی، ماهیت "ضد امپریالیستی" و "ضد اشغالگران" پیدا کرده و یک نیروی مقاومت در برابر "سازندگان و حمایت کننده گان امپریالیستش" محسوب شود؟ این سوال را باید حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان صریحا جواب بگوید.

5. طالبان یک جریان امریکایی است.

اینکه "طالبان" یک جریان امریکایی، است، این را همه میدانند. این را "شعله جاوید" دور دو هم میدانست. همین فهم را به "نشریه حقیقت" سخنگوی حزب کمونیست افغانستان بیان داشت. سوال این است که چرا امروز حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، خود را به کوچه حسن چپ زده، و میخواهد "طالبان" را مخالف اشغال امپریالیست و یک نیروی مقاومت در برابر اشغالگران امریکایی-شرکا وانمود کند؟

بیاید بخشهایی از (مصاحبه نشریه حقیقت با سخنگوی حزب کمونیست افغانستان) را مورد باز خوانی قرار دهیم:

"سوال :

به احزاب مرتجع اسلامی افغانستان اشاره کردید . مایلیم تصویر مشخص تری از پیوند های منطقه ای و بین المللی اینها و دعوا های شان داشته باشیم . این مسئله مهم است زیرا بعد از رو شدن طالبان، اینجا چهره ای از سایر احزاب ارائه می کنند که انگار نسبت به طالبها " معتدل" و " ملی" و " مترقی" هستند !

جواب :

بسیار خوب ، از طالبان شروع کنیم . طالبان يك جریان امریکایی است . پاکستان و عربستان سعودی و امریکایی ها نه تنها از لحاظ تسلیحاتی و مهمات و نقشه های نظامی و غیره تقویتش می کنند ، بلکه برایش نیرو می فرستند. پس از اینکه حزب

اسلامی (حزب گلبدین) نتوانست سیاست های آمریکا را پیش
ببرد حذفش کردند . حزب اسلامی دیگر نیروئی بحساب نمی
آید. بنابر این يك صف بندی دیگر شکل گرفت : صف بندی
طالبان که تعداد پاکستانی ها در آن آنقدر زیاد است که دیگر
طالبان هم نمی توانند منکر شوند . می گویند افراد داوطلب اند
. در واقعه مزار خیلی افراد و افسر پاکستانی دستگیر شدند.
میجرهای پاکستان و احزاب ارتجاعي پاکستانی در جنگ
افغانستان در گیراند . سپاه صحابه يك ارتش براي خود
درطالبان دارد . سعودي ها براي خود تشکیلات هاي خاصي
دارند و غيره . چندین دسته از خود پاکستانی ها هست و همین
طور " اویغورها" که مربوط به استان سین کیانگ در چین
هستند .^{xiii}

"شعله جاوید" خود اقرار میکند که " صف بندی طالبان که تعداد پاکستانی
ها در آن آنقدر زیاد است که دیگر طالبان هم نمی توانند منکر شوند.
میگویند افراد داوطلب هستند. در واقعه مزار خیلی افراد و افسر پاکستانی
دستگیر شدند." سوال این است که در این صورت، آیا افغانستان از سوی
پاکستانی ها اشغال و کنترول نمی شده است؟ آیا این اقرار "شعله جاوید"
مؤید مفاد این تز صحیح صدر سراج سکدر نیست که: نیمه مستعمره ای
نظیر پاکستان، توانسته است مستعمره ای مثل افغانستان داشته باشد؟ و آیا
این اقرار جانانه خود نشان نمی دهد که رژیم طالبان یک رژیم دست نشانده
بوده، و جنگی هم که جریان دارد، بر خلاف ادعا های سابق "شعله جاوید"
یک "جنگ داخلی میان دسته های اسلامی" نبوده بلکه تجاوز تمام عیار

یاکستانی ها بر افغانستان بوده است. خود "شعله جاوید" اقرار میکند که: "میجر های پاکستانی در جنگ افغانستان در گیر اند". این اقرار به چی معنا است؟ آیا به این معنا نیست که افغانستان از سوی همان میجر ها اداره میشد، و همان ها بودند که جنگ را رهبری میکردند؟ کجای چنین یک جنگ، یک جنگ "داخلی" میتواند باشد؟ رژیم مزدوری که در آن: سپاه صحابه يك ارتش براي خود درطالبان دارد . سعودي ها براي خود تشکیلات هاي خاصي دارند و غيره . چندین دسته از خود پاکستاني ها هست و همین طور " اویغور ها" که مربوط به استان سین کیانگ در چین هستند . "Xiii گروه مزدوری که حامل اینهمه ننگ تاریخی است، چطور ممکن است که صد و هشتاد درجه تغییر ماهیت دهد و در برابر بادران و پروردگاران خویش ایستاده و مبدل به نیروی مقاومت شود؟ "شعله جاوید" خود اقرار میکند که "طالبان یک جریان امریکایی است"، و اینکه پاکستان و عربستان سعودي و آمریکایی ها نه تنها از لحاظ تسلیحاتی و مهمات و نقشه های نظامی و غیره تقویتش می کنند ، بلکه برایش نیرو می فرستند. " حال باید از حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان پرسید که با اینهمه اقرار های محکم و جانانه، دیگر شما چطور میخواهید خاک در چشم توده ها پاشیده و از "یک جریان امریکایی" یک جریان "مقاومت گر" و ضد اشغال بتراشید؟؟؟ در جایی دیگر از این (مصاحبه) سخنگوی حزب کمونیست افغانستان، چنین درفشانی میکند:

پایه حمایت از طالبان را فقط رقابت امپریالیستی تشکیل نمی دهد. طالبان که اصلا موجود نبود ، خود شان ساختندش و پلان

کردند . این طالبان حتی دوران رقابت بین شوروی و آمریکا هم شکل نگرفته بود که بگوئیم تحت تاثیر رقابت های امپریالیستی بوده است . آنها را ساختند. درواقع آنها حساب می کنند که جامعه ای مثل افغانستان بهتر ازین هم نمی تواند داشته باشد. این چیزی است که قرار است هم ثبات بیاورد و هم نیازهای سیاست های منطقه ای شانرا برآورده کند. نیازهای پاکستان را مثلا در نظر گرفتند . منظورم این است که حالا آمریکایی ها مستقیم نمی گویند ولی پاکستانی ها می گویند که خوب فرهنگ افغانستانی ها است که مکاتب دخترانه رامی بندند، یا در رابطه با زنان، يك نفر که معلوم بود مامور " آی . اس . آی " است در مصاحبه تلویزیونی می گفت " بابا 99 درصد زنان افغانستان خود شان را پوشیده می سازند و فقط يك فیصدي هست که طالبان مجبور شان می کنند با مردم عام افغانستان خودرا منطبق کنند . حالا ما چرا اعتراض و انتقاد کنیم؟ فرهنگ شان است . "

فکر می کنم آمریکایی ها ازیکطرف نمی توانند افکار عمومی خود را قانع کنند وازطرف دیگر اتفاقا از زاویه تخفیف تضاد های بین خود شان با بقیه غربی ها است که از تمام کارهای طالبان علنا حمایت نمی کنند . از زاویه که مبدا دیگران هم دست

بکار شوند. یا حتی زمانیکه روسها بعد از واقعه مزار شریف آشکارا به حمایت از مخالفین طالبان بر می خیزند. آمریکایی ها به اصطلاح بی طرف می مانند و حتی سفارت افغانستان در واشنگتن را می بندند. سیاست های آمریکایی ها کلا دورویی است. کل روند برخورد امپریالیست ها و حمایت آنها از طالبان بخشی از ذات این نظام است. یک برخورد امپریالیستی است. امپریالیزم تشکیل شده است از این قسم تضاد ها. حمایت شان از اینگونه نیروها در واقع – مثل رقابت های شان - با ذات نظام پیوند دارد"

با قبول فراز فوق از قلم و زبان سخنگوی حزب کمونیست افغانستان، دست کم برای خود این حزب دیگر می بایست جای شک و شبهه باقی نمانده باشد که "طالبان یک جریان امریکایی است!"

6. شکل دهنده اصلی (امارت اسلامی طالبان) کیست؟

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان میخواهد چنین جلوه دهد که در صورتی که میدانیم که دشمن عمده همانا اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی است، چرا "طالبان" را عمده بسازیم. چنین یک پرسشگری، مغالطه کاری محض است. این حزب با طرح چنین یک مسئله نما، میخواهد "طالبان" را تافته ای جدا بافته از نسبیج کارخانه های اشغالگری امپریالیسم امریکا جلوه داده، و آنها را جدا از پروژه "رژیم پوشالی" و در

خارج از دسیسه اشغالگری امپریالستی جلوه دهد. پاسخ این مغالطه بازی ها، را بهتر از همه "شعله جاوید" دور دوم خود داده است، و با مشت به دهان خزعبلات "شعله جاوید" دور سوم، کوفته است:

"مقامات ارشد آمریکایی ، درین اواخر آشکارا ازین موضوع صحبت بعمل می آورند که "طالبان" به انتهای نقش شان رسیده اندوشاید سلطه شان را از دست بدهند. این "بی لطفی" ارباب بزرگ و شکل دهنده اصلی "امارت اسلامی" از کجاناشی می شود؟ آیا با بروز آشکار این "بی لطفی" اقبال سیاسی "تحریک اسلامی طالبان" را باید رو به رونق دانست؟

تقریباً شش سال قبل از امروز، جنبش طالبان از طرف پاکستان و عربستان سعودی به حمایت و رهبری آمریکایی ها ، بمثابه وسیله ای برای فراهم آوری شرایطی در افغانستان که بتواند برای آمریکایی ها و متحدین منطقوی شان به عنوان یک پل عبور به سوی جمهوری های آسیای میانه مفید باشد، وارد میدان سیاسی افغانستان گردید ، این بود که از "نیروی سیاسی" که در پاکستان ساخته شد و از طریق مرز چمن و سپین بولدک وارد افغانستان گردید ، این بود که از طریق خاتمه دادن به "خانه جنگی" و "تامین صلح" در افغانستان یک حکومت مرکزی

مطلوب براي آمريكائي ها و متحدين منطقوي شان بوجود بياورد
تا زمينه نفوذ به آسياي ميانه و دسترسي به منابع سرشار گاز
ونفت اين منطقه را براي آنها فراهم آورد.

براي به پيروزي رساندن سريع اين برنامه ، ميلياردها
دالر به مصرف رسيد، ده ها و بلکه صد ها هزار انسان قرباني
شدند، صدها هزار انسان به آوارگي و بي خانماني كشانده شدند
و ارتجاعي ترين قوانين و مقررات اقتصادي ، سياسي ،
فرهنگي واجتماعي بر مردم افغانستان تحميل گرديد."

همان "شعله جاويد"ی که امپرياليسم امريکا را "شکل دهنده اصلی امارت
اسلامی طالبان" خوانده است، اينک در دور سوم نشرات خود، "طالبان"
را نيروی مقاومت در برابر اشغالگران امركايی ميخواند! زهی سفاقت
سياسی!!!

باز ميگويم، اگر پای سفاقت در ميان نباشد، موضع گيری های حزب
كمونيست (مائونيست) افغانستان در قبال "طالبان" را به چه چیزی جز
خيانت سياسی در برابر جنبش مقاومت خلق های افغانستان در امر مبارزه
دادخواهانه در برابر اشغالگران امپرياليسم و پوشاليان "طالبی" و
"رژیمی" اش توان نسبت داد؟

وقتی که "شعله جاويد" دور دوم از طالبان به مثابه "نيروی سياسی که در
پاکستان ساخته شد" ياد ميکند، و خالق "امارت اسلامی" را "امپرياليسم

امریکا" میدانند، دیگر مجالی از برای مشاطه‌گری نزد "طالبان" باقی نمی‌ماند. با اینگونه "ضد امپریالیسم" نمی‌توان روی سپاه و اهریمنان "طالبی" را سفید کرد.

7. دوسر یک نخ

از دیدگاه مائوئیست‌ها، رژیم پوشالی و "طالبان" دوسر یک نخ میباشند. این نخ، همان نخ تجاوز امپریالیستی است. به همین قسم، "مؤسسات امپریالیستی و طالبان" در زمان حاکمیت "طالبان" دوسر یک نخ بودند. "شعله جاوید" به درستی بیان داشته بود که:

واقعیت اینست که طالبان و مؤسسات امپریالیستی هردو، دوسر یک نخ می‌باشند. اینکه طالبان مانع ورود سرمایه‌های امپریالیستی در افغانستان باشند نیز نمی‌تواند قابل قبول باشد، زیرا حکومت طالبان برای امپریالیست‌ها در شرایط فعلی که تقسیم کار در سطح جهانی عملی گردیده است قبل از اینکه مانعی بر سر راه باشد در یک دایره واحد در سطح جهانی وظیفه‌اش را اجرا می‌نماید. نباید از امپریالیست‌ها انتظار داشت که دست مرحمت بسوی ما دراز نماید و ما را از بدبختی نجات دهد، زیرا که آنها خود عاملین اصلی این بدبختی اند.^{xiv}

سوال این است که "شعله جاوید" دور سوم، چرا یک سر نخ را گه کرده است؟ چرا یک چشم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان کور است؟ یک سر نخ- رژیم پوشالی - را می‌بیند، اما "سر دیگر نخ" یعنی "طالبان را

نمی بیند. شاید فاصله زمانی میان "شعله جاوید" دور دوم و دور سوم، سبب کاهش بینایی و کور سویی چشم دیگر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان شده باشد، و الا، گزیری جز آن نبود که امروز آن سر دیگر را منکر افتد!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، را فرا میخوانیم تا سطور زیر را که در "شعله جاوید" دور دوم، شماره مشترک بیست و چهار و بیست و پنج، به نشر رسانیده است، خود یکبار دیگر با دقت و حوصله مندی بخواند:

"عهده ای طالبان را متهم می نمایند که اینها مانع ورود سرمایه های خارجی به افغانستان هستند. گویا "بشردوستان" امپریالیست در انتظار نشسته اند که در صورت مساعد شدن زمینه به کمک مردم افغانستان بشتابند و کشور را آباد نمایند، به زندان فرستاده شدن مری مکمین توسط طالبان این توهم را تقویت می نماید. سوال اینجاست که آیا طالبان واقعا مری مکمین را به جرم جاسوسی به زندان فرستاده است؟ نمی دانیم چه چیز طالبان نیاز به جاسوسی دارد؟ اینها چه چیزی مخفی از امپریالیست ها دارند که نیاز به جاسوسی داشته باشد؟ حکومتی که خودش مهره دست نشاندۀ باشد قبل از هرکس دیگر تمام سیستم حکومتش جاسوس بلکه پایگاه اربابش است. گمان نمی رود امپریالیست ها نیاز داشته باشند جاسوسانی را وظیفه بدهند تا از حکومت طالبان جاسوسی بعمل بیاورد. آیا از تمام مؤسسات باصلاح خیریه فقط مؤسس مری مکمین وظیفه جاسوسی داشته است؟ چرا طالبان افراد بقیه مؤسسات را که مردان اداره می نمایند و در رابطه با سیاست طالبان درمورد زنان سکوت کرده اند به جرم جاسوسی نمی گیرند و زندانی نمی سازند؟ معلوم است که برای طالبان

جاسوسی کردن ویا نکردن آنها از اهمیتی برخوردار نیست زیرا می دانند که خود شان در امر جاسوسی مهره های اصلی تراند ، ولی کسی حق ندارند سیاست های زن ستیزی طالبان را افشاء نماید .

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، به تاسی به گفتار سلف خویش، نباید از "مهره دست نشانده" امپریالیست ها توقع داشته باشد که چیزی از امپریالیست ها مخفی داشته باشد. زیرا که "طالبان در امر جاسوسی مهره های اصلی تر اند".

شعله جاوید دور دوم، شماره عیبست و ششم، تمهیدی است از برای "شعله جاوید" دور سوم، و مقدمه ای است از برای "همسویی" حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان با "طالبان" در نبرد علیه اشغالگران! در این شماره، چنین میخوانیم:

"این موضوع باید خاطر نشان گردد که ما بر مبنای تجزیه و تحلیل طبقاتی فکر می کنیم که جنبش طالبان دشمن استراتژیک ما است؛ با وجود این در مقطع کنونی اشغال امپریالیستی ما آنها را به مثابه دشمن عمده در نظر نمی گیریم؛ و نه آنها را با رژیم پوشالی و نیروهای اشغالگر مساوی قرار می دهیم. ما در مقطع کنونی، اشغال امپریالیستی و رژیم پوشالی را دشمن عمده مردم افغانستان می دانیم. بنابراین اشغالگران و رژیم پوشالی آماج عمده جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی خواهند بود."

در فراز فوق، به وضوح می بینیم که "طالبان" پوشالی و "مهره دست امپریالیسم امریکا" به تافته عجاذ بافته از کارخانه های تولید نسیج

اشغالگران امپریالیست مبدل گردیده، و خط فاصل میان "طالبان" و "رژیم پوشالی" کشیده میشود. از نگاه مائوئیست های اصیل، "طالبان" در امر حلقه به گوشی و مزدوری به اشغالگران امپریالیست امریکایی-شرکا، دست کمی از رژیم پوشالی ندارند. وطن فروشان لمیده بر کرسی های قدرت در رژیم پوشالی، از "درون" حاکمیت پوشالی، کمر برده گی به اشغالگران بسته اند، و اما مزدوران و جنایت پیشه گان "طالبی، در "خارج" از حاکمیت، به نفع برنامه های راهبردی و تروریستی اشغالگران امپریالیست، کمر برده گی به اشغالگران بسته اند. اگر "طالبان" یک نیروی بی اراده، ساخته و پرداخته امپریالیست های امریکایی نمی بودند- موضوعی که "شعله جاوید" دور دوم هم، قسمی که بار ها نقل قول کردیم، به آن معترف است و "طالبان" را مهره امپریالیسم امریکا میخواند- میشد باور کرد که علی الرغم ارتجاعی بودن، در برابر اشغالگران امپریالیست، موضع گیری کرده اند. اما، با شناختی که از ماهیت "طالبان" داریم، همان شناختی که در "شعله جاوید" دور دوم نیز مثبت است، هرگز به خود اجازه نمی دهیم که فریب "مقاومت طالبان در برابر اشغالگران امپریالیست" را بخوریم. "طالبان" همانگونه که در گذشته یک نیروی مزدور و سیاهی اجبی بودند، اکنون نیز مزدوران حقیری بیش نیستند، و تا زمانیکه اشغالگران امپریالیست ابقایشان کند، کمر به این مزدوری بسته اند. هنگامی که واقعیات و فاکت ها سرسختی میکنند، و پرده از "ارتباطات مخفی" طالبان با امپریالیسم امریکا طی سالهای اشغال امپریالیستی برداشته میشود، "شعله جاوید" دور دوم، شماره بیست و ششم، آنرا "تازه کردن دوستی طالبان با دولت امریکا" میخواند. هنگامی که "شعله جاوید" تزلزل

"طالبان" را در برابر آمریکایی ها مشاهده میکند، به جای آنکه آنرا حمل بر وابستگی این نیرو به اشغالگران امپریالیست بنامت، آنرا "اشتباه" این نیرو و "خود کشی سیاسی" میخواند!!! القصه نتیجه گیری میکند که " ظرفیت مقاومت ارتجاعی طالبانی در حال افول قرار گرفته است. !!!"

"شعله جاوید"، دور دوم، شماره بیست و هفتم مدعی است که:

"...بویژه طالبان درکلیت خود ، بشمول استقرار باندهای تحت سرپرستی اسامه در افغانستان قرار بود ثبات سیاسی مورد خواست امپریالیست های آمریکایی و متحدین شان در این کشور بوجود آورده و راه نفوذ آنها به آسیای میانه را هموار سازد . اما این پروژه نه تنها برای امپریالیست های آمریکایی ثمره ای بیار نیآورده وکلا یک پروژه ناکام است ، بلکه به ضد خود بدل گردیده و نه تنها به مانعی بر سر راه نفوذ امپریالیست های آمریکایی به آسیای میانه ، بلکه به عامل مزاحمی برای خود آنها نیز مبدل گردیده است . "

اینکه آیا "پروژه طالبان" به ضد خود مبدل گردیده است "رازی" است که تنها "حضرات" حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان قادر به تفسیر آن اند!!! هیچگونه فاکت مسلم از ضدیت و یا از توانایی ضدیت مشتئ از مزدوران امپریالیسم امریکا با این امپریالیسم وجود ندارد. تنها کسانی که الفبای سیاست را بلند نیستند میتوانند تصور کنند که مشتئ سپاهی اجیر و مزدور که سر اش در آخور اشغالگران امپریالیست خم است، توانایی مقاومت در برابر امپریالیستهای بادر را دارا خواهد بود. امروزه،

با مطرح شدن داعش در صحنه، و در جا هایی، پر شدن جای "طالبان" بوسیله داعش، نشان دهنده آن است که "طالبان" رفته رفته به پیشیزی مبدل میشود، که می بایست از "چلش" و "ارزش" باز مانده، و عرصه را به داعش تهی کند. اینکه آیا امپریالیست های اشغالگر موفق خواهند بود که برای داعش از میان افغانستانی ها سرباز گیری کنند و برایشان پایگاه هایجاد کنند، سوالی است جدا گانه. تعلل اشغالگران امپریالیست در برچیدن رخت "طالبان" ریشه در برآزمایی این امر دارد که آیا میشود "طالبان" را در کوتاه مدت زدود، و جای شانرا به داعش داد یا خیر؟ در صورتی که این امر در کوتاه مدت بدست نیاید، توازی حضور پوشالیان داعشی و "طالبان" در عرصه، همانند امروز برای مدتی دیگر متصور خواهد بود. در صورتی که اشغالگران ببینند که داعش در عرصه "خریداری" ندارد و برای خود قادر به گشودن جای پای نیست، در آنصورت، باز همان "لته ء کهنه ء " طالبانی، دست آویز تداوم حضور "اسلام سیاسی نظامی" در صحنه بوده، و بوسیله این ابزار، امپریالیست های غربی، اهداف استراتژیژیک خویش را در پیشروی بسوی آسیای میانه، چین و ایران، دنبال خواهند کرد. حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان به درستی داعش را یک "قدرت" خارجی و اشغالگر میدانند. اما، بیم آن میرود که همانگونه که این حزب در آغاز "طالبان" را پاکستانی و امریکایی میخواند، و پس از محکم شدن میخ قدرت شان در خاک کشور، آنان را افغانستانی، اما نیروهای مرتجع خواند، در "فردای" ریشه گرفتن و سرباز گیری داعش در افغانستان، "داعش" نیز از سوی این حزب، یک نیروی بومی و "مقاومتگر" اما از نوع ارتجاعی آن تلقی نگردد! مشی نادرست

این حزب نسبت به "طالبان"، این احتمال را در میان میگذارد که این حزب انحراف بینشی خویش را نسبت به داعش نیز تسری بخشیده، و در آینده ها، داعش را یک نیروی مقاومتگر علیه اشغالگران بخواند. والا، مفهوم است که القاعده، اجیران "طالبی" و داعشی، همه سر و ته عیب کرباس بوده، و دست آویز مداخلات و تجاوزگری های امپریالیست های اشغالگر در افغانستان و منطقه بوده اند.

8. جنایت بزرگی علیه مردم ستمدیده افغانستان

"شعله جاوید" و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، علت تیرگی مناسبات میان "طالبان" با داران امریکایی شانرا در عدم توافق طرفین بر سر مسئله "اسامه بن لادن" می بیند. به بیانی دیگر، محض ابا ورزیدن "طالبان" از تسلیم نمودن اسامه به امریکایی ها، سبب گردید که "طالبان" منفور چشم امریکایی ها واقع شده و آنها کمر به واژگونی رژیم "طالبان" بندند. این روایت چندین بار توسط "شعله جاوید" مطرح شده است. جالب آن است که یک بار، آنهم در شماره بیستم و هشتم دور دوم نشریه "شعله جاوید"، از قول مردمی که در ماهیت "ضد امریکایی" بودن "طالبان" و "اسامه" شک داشتند، حزب کمونیست افغانستان تحلیل درستی ارائه کرده است. اگر این تحلیل را این حزب انکشاف میداد و به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان میرسید، دیگر سخن از "همسویی" این حزب با "طالبان" در میان نمی بود. حال برگردیم به آن تحلیل درست:

"به محض اولین نشانه های حمله نظامی امپریالیست های آمریکایی و متحدین شان به افغانستان ، مبارزات از جانب توده ها ، گروه های انقلابی و مترقی ، دانشجویان ، روشنفکران ، هنرمندان ، سایر افراد مترقی و انقلابی، علیه این جنگ آغاز شد . مبارزات مهمی در همان اواخر ماه سپتامبر یعنی قبل از آغاز جنگ صورت گرفت و امپریالیست ها را با محدودیت های شان روبرو کرد مخالفت توده های مردم درکشورهای مختلف که از بخش های مختلف جامعه ، بانظرات سیاسی متفاوت صورت می گرفت ، اما همگی معتقد بودند که باین جنگ نه آزادی ، بلکه چیزی جز کشتار و بدبختی برای مردم افغانستان بیار نخواهد آمد . آنها در مقابل آمریکا ایستادند نه به این دلیل که طرفدار طالبان بودند ، بلکه برعکس به این دلیل که معتقد بودند که طالبان واسامه کسانی نیستند جز همان دست پروردگان و تغذیه شوندهگان امپریالیست های آمریکایی .

امپریالیست ها که سالها این جانینان را حمایت کرده و برسرکارنشونده بودند و کلیه اعمال جنایت کارانه آنها از جمله ستم وحشیانه برزنان را مورد حمایت قرار داده بودند به یکباره علیه آنان شده و آنها را بعنوان منفورین شماره یک معرفی کردند و ناگهان متوجه حقوق زنان و اقلیت های مذهبی و غیره شدند . آنها بااستفاده از چنین پوششی قصد ارتکاب یک جنایت بزرگ دیگری علیه بشریت را در سر می پروانیدند . جنایت بزرگی علیه مردم ستمدیده افغانستان"^{xv}

آری! مردم " در مقابل آمریکا ایستادند نه به این دلیل که طرفدار طالبان بودند ، بلکه برعکس به این دلیل که معتقد بودند که طالبان واسامه

کسانی نیستند جز همان دست پروردگان و تغذیه شوندگان امپریالیست های آمریکایی ". سپس "شعله جاوید" این تز سنتز درست را، چنین به درستی و محقانه ادامه میدهد:

"امپریالیست ها که سالها این جانیان را حمایت کرده و برسرکارنشاندۀ بودند و کلیه اعمال جنایت کارانه آنها از جمله ستم وحشیانه برزنان را مورد حمایت قرار داده بودند به یکباره علیه آنان شده و آنها را بعنوان منفورین شماره یک معرفی کردند و ناگهان متوجه حقوق زنان و اقلیت های مذهبی و غیره شدند . آنها بااستفاده از چنین پوششی قصد ارتکاب یک جنایت بزرگ دیگری علیه بشریت را در سر می پروانیدند . جنایت بزرگی علیه مردم ستمدیده افغانستان".

پرسش ما نیز اینک از حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان این است که چرا حال اینطور فکر نمی کنند که امپریالیست هایی که "سالها جانیان طالبی را حمایت کرده و بر سر کار نشانده بودند و کلیه اعمال جنایت کارانه آنها از جمله ستم وحشیانه بر زنان را مورد حمایت قرار داده بودند"، حال چطور شد که " به یکباره علیه آنان شده و آنها را بعنوان منفورین شماره یک معرفی کردند"؟ جواب واضح است، و خود "شعله جاوید" به درستی پاسخ میگوید: آنها {=امپریالیست ها} با استفاده از چنین پوششی قصد ارتکاب یک جنایت بزرگ دیگری علیه بشریت را در سر می پروانیدند. جنایت بزرگی علیه مردم ستمدیده افغانستان. "آری! القاعده و "طالبان" می بایست تظاهر به ضدیت علیه منافع امریکا میکردند، تا در چشم توده ها مغضوب امریکا نموده می شدند. آنگاه، صحنه دوم نمایش

شروع میشد همانطور هم شد. صحنه دوم، "سقوط دادن" رژیم پوشالی "طالبان" و هموار شدن راه برای تجاوز امپریالیستی بر افغانستان بود. "طالبان" واژگون شده از اریکه قدرت، که نقش خود را به بهترین وجهی در عبا و قبای (تسلیم ناپذیر در برابر اراده امریکا بازی نموده بودند، حال می بایست به حیث مخالفین مسلح رژیم و "تروریست" مورد پیگیری، قرار گیرند، اما نمی بایست محو شوند. ابقای "طالبان" در توازی با رژیم پوشالی، خود رساننده آن بود که نقش های دیگری برای "طالبان" در نظر گرفته شده است: پیوسته شدن زنجیر "طالبانی ساختن منطقه". این کار، از سویی با نیرو گرفتن "طالبان" پاکستانی، مسجل گردید، و از سوی دیگر، افزایش خطرات نفوذ "طالبان" در جمهوریت های همسایه شمالی ما، نشان دهنده آن بود که هنوز "طالبان" برای اشغالگران امریکایی-شرکا کارایی و "چلش" دارند. ایران نیز می بایست از نظر اشغالگران به دور نباشد. مسلمانان چین در همسایگی افغانستان نیز می بایست هر از چند گاهی بوی رادیکالیسم افراطی "اسلام طالبانی" را استشمام کرده و از آن الگو برداری کنند. سرانجام، مهم تر از همه از نگره "مشروعیت تراشی برای حضور اشغالگرانه در افغانستان و منطقه"، موجودیت "طالبان" به مثابه یک خطر بالفعل بود. با ابقای "طالبان" امریکایی ها میتوانند ادعا کنند که ماموریت ما ادامه دارد و افغانستان را ترک نمی کنیم، زیرا که هنوز "طالبان" خطر عمده برای بقای رژیم بر سر اقتدار در کابل حساب میشود. در اواخر سال 2015، قرار برخی سنجش ها، حدود یک سوم نواحی روستایی، مشمول ساحات زیر تسلط و در دایره نفوذ "طالبان" بودند. سقوط شهر کندز بدست "طالبان" نشان داد که اشغالگران امریکایی-شرکا،

هنوز از "طالبان" به مثابه برگ برنده در برابر سرکشی های برخی از مزدوران رژیم، استفاده کرده و نیز برای روسیه حالی کنند که هر آن توانایی آنرا دارند که امنیت جمهوری های آسیای میانه را در خطر اندازند. سقوط کندز، پاسخ "خاموشی" بود به موفقیت های روسیه در سوریه. اینجا دیگر بازی، به مفهوم واقعی کلمه ادامه دارد. امتیازگیری ها امتیاز دهی های بی سرو صدا، مفهوم است. تحرکات به قصد تهدید طرف مقابل و رزم آرای های پنهانی، بی آنکه دم خروس امریکایی ها از "زیر کش" طالبان بیرون شود. بازی ادامه دارد و باز خیر "کنکاش" روس ها با "ملا اختر منصور" مدعی جانشینی ملا عمر را می شنویم. رسانه های پوشالی، اعلام میدارند که روس ها با "طالبان" در خصوص مبارزه مشترک علیه پاکبازی داعش به توافقاتی دست یافته اند. می بینیم که امریکا تا اینجا خوب بازی کرده است. نیز می بینیم که حریف "روسی" اش نیز آنی نمی خواهد از ترصد باز ایستد. "طالبان" تا اینجا بر وفق مراد اشغالگران امریکایی و آفریدگاران خویش گام برداشته اند. اظهار هر گونه "همسویی" با این نیرو، و آنها را نیرو های "ضد اشغال" و "مقاومت گر" خواندن، نشان دهنده فرط سفاهت سیاسی است. اگر پای سفاهت در بین نباشد، حمایت از "طالبان" و آنها را "مقاومتگر" خواندن، چیزی نیست جز سر سودن بر آستان اشغالگران امپریالیست و کرنش و تسلیم شدن در برابر دام های مکر و تزویر اشغالگران. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، باید دست از مغالطه بردارد. سازمان ما هرگز مدعی نشده است که "طالبان" دشمن عمده اند. دشمن عمده اشغالگران امریکایی-شرکا و رژیم پوشالی است، در این راستا، طالبان، پروژه ای مرتبط با روند اشغال افغانستان،

و در خدمت اشغالگری و اشغالگران بوده، و توجیه کننده ء ضرورت حضور اشغالگران در افغانستان برای فریباندن اذهان عامه میباشد. "طالبان" همان "جناحی" از "رژیم پوشالی" اند که عمداً خارج از رژیم باقی مانده اند تا به مثابه الترناتیف، نیروی پتانسیل مخالف رژیم پوشالی را شکار کنند. این الترناتیف، "ضرورت" دروغین تداوم اشغال امپریالیستی را توجیه میکند. اگر "طالبان" به مثابه یک نیروی ضد اشغال مطرح میبودند، در همان سالهای نخست پس از واژگونی، به وسیله امپریالیست ها قلع و قمع میشدند.

9. "دار و دسته ء قابل استفاده"

"شعله جاوید" در همان شماره (بیست و هشت) این نکته را نیز در نظر دارد که علی الرغم آنکه تاریخ مصرف "طالبان" توسط امپریالیست ها به انقضاء انجامیده است، اما ممکن است به حیث "یک دار و دستهء قابل استفاده" در آینده به درد اشغالگران بخورد. از همین رو ابقای بخشی از آنها، ممکن از ناشی از این قابلیت مصرف خواهد بود. بیابید عین کلمات "شعله جاوید" را نقل کنیم:

"رژیم طالبان در شرف نابودی قرار دارد و چنانچه بنا به ملاحظاتی توسط امپریالیست های بمثابه يك دار و دسته قابل استفاده در آینده ، بصورت ضعیفی حفظ نگردد ، بزودی کاملاً از میان خواهد رفت . "xvi

اینکه اگر "طالبان" به ملاحظاتی توسط امپریالیست ها به مثابه یک دار و دسته قابل استفاده در آینده" حفظ میشوند که شدند- این خود آیا رساننده آن نیست که احتمال "از میان رفتن" یا "حفظ" گروه "طالبان" از صحنه سیاست افغانستان-هر دو- در در حیطه خواست و توان امپریالیست ها بوده، بنابراین، این-همان-ملاحظاتی ای است که سبب ابقا و تداوم حضور "طالبان" در صحنه بوده است. این ملاحظات است که میرساند که "طالبان" هرگز واقعا "مغضوب" امریکا واقع نشده اند، بلکه دامنه به کارگیری آنها محدود شده بود، اما اشغالگران امریکایی-شرکا، بنابر "ملاحظاتی" مزدوران "طالبی" خویش را به مثابه یک "شمشیر داموکلس" ابقاء کردند. اگر این اشغالگران امپریالیست اند که بنابر "ملاحظاتی" بقایای "طالبان" را ابقا و حفظ نموده اند، پس دیگر شکی نمی ماند که "مقاومت" این گروه "زنده نگهداشته شده توسط امپریالیست ها" چی نوع "مقاومتی" است؟ این خود نشان میدهد که مقاومتی در کار نبوده، و "طالبان" یک "مقاومتگران" دروغین و ساخته و پرداخته ماشین تبلیغاتی اشغالگر در نقش "مقاومتگران علیه امپریالیست ها" بوده، و خاکی اند که به چشمان توده ها پاشیده میشوند. مقاومتگر خوانده شدن "طالبان" از سوی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، خود نشان میدهد که این حزب، تبلیغات دروغین امپریالیست های اشغالگر در خصوص "مقاومتگری طالبان" را در خورد توده ها میدهد.

"شعله جاوید" گاه چنان می بیند که انگار حفظ و ابقای "طالبان" از سوی اشغالگران امپریالیست ناشی از آن است که اشغالگران میخواهند

توسط "طالبان" مزدوران رژیمی خویش را سر به راه نگه‌دارند. "شعله جاوید" چنین می نویسد:

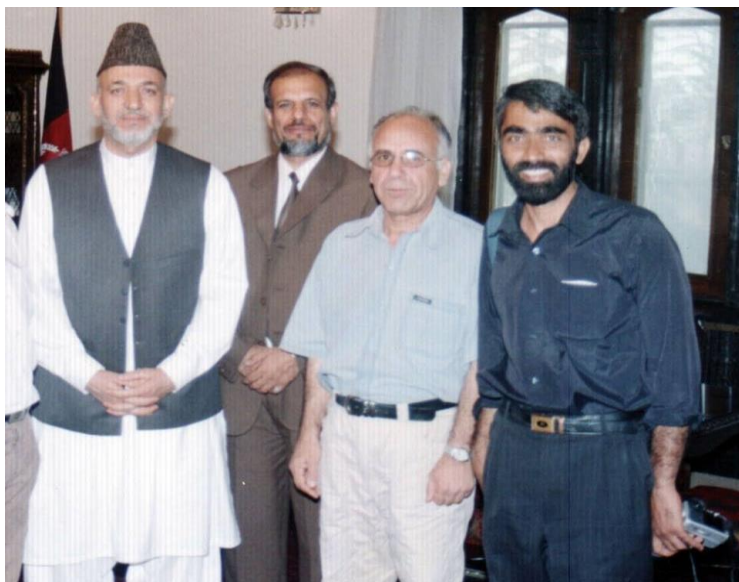
"حالا تمامی امپریالیست ها ومرتجعین جهان در متن کارزار جهانی امپریالیستی وارتجاعي ، که در مرکز آن افغانستان قرار داده شده ، تحت رهبري امپریالیست های آمریکائی ، مستقیما به تجاوز و اشغالگری نظامي جنایتکارانه دست زده اند تا اوضاع درین کشور را مستقیما تحت هدایت و کنترل شان قرار دهند .

امپریالیست ها بخاطر تامین همین هدف و سایر اهداف شوم شان بود که به سلطه رژیم طالبان بر بخش اعظم افغانستان و از جمله مرکز آن کابل ، خاتمه دادند . نه بخاطر پایان بخشیدن به دردها و آلام مردم افغانستان . آنان برای اینکه بتوانند مزدوران و دست نشانندگان جدیدا قدرتمند شان را بخوبی اداره و کنترل نمایند و به آسانی بتوانند اوضاع را مطابق به امیال خود شان شکل دهند، از یک جانب ملوک الطوائفی و قوماندان سالاری در کشور را دامن زده اند و از جانب دیگر حاکمیت رژیم طالبان را بمثابه آلت تهدیدی علیه دست نشانندگان جدید شان بر بخشی از افغانستان همچنان حفظ کرده اند .^{xviii}

اگر این نگاه اخیر "شعله جاوید" را هم ملاک قرار دهیم، باز می بینیم که امپریالیست ها آنقدر ها هم از "طالبان" بدشان نمی آید، و از آنها رویگردان نیستند! دست کم "دشمنان" طالبی خویش را چنان می نوازند تا به حیث خار چشم "دست نشاندگان جیدا قدرتمند" اشغالگران عمل کنند. با این حساب نیز، دیده میشود که "ابقا" و "حفظ" طالبان، خواست و کار خود امپریالیست های اشغالگر است، و نه برخاسته از سخت جانی و توانی که منجر به "مقاومتگری طالبانی" گردد!

10. تصادم "ضد امپریالیست ها" و "ضد فئودالیست ها"

در صفحات آغازین این اثر، خواندید که چگونه "حزب همبستگی افغانستان" به مثابه یک حزب سرکاری، پوشالی و "ضد فئودالیست" از



سرنگونی رژیم "طالبان" و رویکار آمدن رژیم پوشالی توسط امپریالیست ها در افغانستان، استقبال نموده، و "اعلامیه" میدهد. همچنان از نقش سیاه و وطن فروشانه نشریه "روزگاران" یاد کردیم که چگونه برای شاه شجاع سوم کمپاین نموده، و از وی در برابر "جهادی ها و جنگ سالاران" حمایت کرد. همچنان بررسی کردیم که "ضد فتوالیست ها" به بهانه اینکه علیه فتوالیسم و نمایندگان سیاسی آن موضع گیری میکنند، داغ تسلیم شدن به امپریالیست ها را بر جبین پذیرفتار شدند. مشاطه گرانی پوشالی نظیر فاضل سنگچارکی، شکریه بارکزی، داد نورانی، قسیم اخگر... "زینت المحافل" و آیینه دار میز های گرد در رسانه های پوشالی شده، با "نقد" های شان از کارکرد های رژیم، مشق "دموکراسی" را بر بستری از خون و خیانت اعلام کردند.



عکس بالا، اجتماع شماری از مشاطه گران "مشهور" سالیان حاکمیت شاه شجاع ثالث را نشان میدهد. این مشاطه گران، عمدتاً در خدمت "مشروعیت بخشی" برای آنچه "دموکراسی" اش میخواندند، قرار داشتند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، دقیقاً همان "امپریالیست پروری" مشاطه گران را نشانه میگیرد و علیه "ضد امپریالیست" هایی از قماش حزب همبستگی افغانستان می تازد. این حزب، "اعلامیه" حزب همبستگی افغانستان "در دفاع از اشغال امپریالیستی را مورد نقد و رد قرار داده و آنرا تسلیم طلبی میخواند:

"از قرار معلوم نویسندگان اعلامیه " حزب همبستگی افغانستان " خود هارا همان " طبیبان حاذقی " میدانند که قادر اند زخم های جانکاه کشور بیمار را مرهم گزاری نموده و التیام بخشند . اما این " طبیبان حاذق " بیماری را که به شدت مریض است ، در حال " بیرون رفت " از مریضی تشخیص می دهند و به روشنی نشان می دهند که نه مداوا کننده بیمار بلکه دشمن جان آن هستند.

در پاراگراف دوم " اعلامیه " چنین می نویسند :
"اتتلاف جهانی ضد تروریسم ، که برای زدودن بقایای القاعده و طالبان به سر زمین ما پا گذاشته ، جهت تامین صلح و آرامش در کشور و برپایی نظام مردم سالار متأسفانه بر نیروهایی تکیه کرده است که تعدادی از آنان لکه های خون در آستین دارند و عامل برپادی وطن بوده اند" .
در شرایطی که افغانستان مورد تجاوز امپریالیستی قرار گرفته است ،

، "پاك دامن و خدمتگزار وطن و مردمان وطن اند؟ چه معياري براي پاك دامني و خدمتگزاري به وطن و مردمان وطن وجود دارد؟ چاكر پيشگي براي اشغالگران؟ وطنفروشي و خيانت ملي؟ پس از تجاوز امپرياليست ها به افغانستان و اشغال اين کشور توسط آنها چه تعدادي از ساكنين اين کشور به شمول کودکان، زنان و پيرمردان توسط مهاجمين امپرياليست به خاك و خون كشيده شده اند؟ آيا لکه هاي خون ناحق اين قربانيان صرفا روي دامن چند سردمدار جنائتكار رژيم دست نشانده پاشيده شده است و ساير سردمداران رژيم از اين دامن آلودگي بري و منزه اند؟
xviii

اين نقد، تمام و کمال مورد تاييد ما است. سازمان ما همانند حزب کمونيست (مائونيست) افغانستان عليه تسليم شدن های مشاطه گرانی نظير "حزب همبستگی افغانستان" قرار دارد. اما از سوی ديگر، اظهار "همسویی" حزب کمونيست (مائونيست) افغانستان با "طالبان" را نيز قبول نداشته، و در اين خصوص اعلام ميکند که: تسليم شدن امثال سازمان رهایی به امپرياليست های اشغالگر، انحرافی از سمت راست، يعنی رويزیونيسم است، اما اعلام همسویی حزب کمونيست (مائونيست) افغانستان با طالبان، انحرافی از سوی "چپ" بوده، و نماينده ء گرايش اپورتونيستی "چپ" است، که علی الرغم اظهار آشتی ناپذیری با امپرياليست های اشغالگر، سر بر آستان گرگان "طالبی" امپرياليست ها می سايد. "ضد امپرياليست ها" تسليم طلبی و تسليم شدن "ضد فنوداليست" ها را در خصوص سر سايی "ضد فنوداليست" ها بر آستان اشغالگران

امپریالیست و رژیم پوشالی کرسی، به درستی نشانه میگیرند، اما خود شان در مغاک مشروعیت تراشی برای "مقاومت" طالبانی افتاده، و میخواهند که مقاومت خلق های افغانستان را به حساب "طالبان" ددمنش و مزدور اشغالگران ثبت کنند. "طالبان" مسیر مقاومت ملی و مردمی را به انحراف کشانیده، و دزدانی اند که "رهبری" مقاومت را به انحراف کشانیده و سد راه نضج گیری یک مقاومت ملی، مردمی و انقلابی گردیده اند. در این راستا، "طالبان" بزرگترین خدمت را به اشغالگران امپریالیست نموده اند.

11. "مخالفت از یک موضع ارتجاعی"

"شعله جاوید" دور سوم، که ارگان رسمی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است، "امریکایی بودن طالبان" و "ساخته و پرداخته پاکستان بودن طالبان" را به "فراموشی" سپرده، و حال که رژیم "طالبان" بوسیله باداران شان قهرا سرنگون شده است، "طالبان" برگشته "بختت" و "بی تاج و تخت" را نیروهای مخالف اشغال می خوانند. شعله جاوید (دور سوم)، مخالفت "طالبان علیه اشغالگران را (مخالفت از یک موضع ارتجاعی) میخواند. شعله جاوید (دور سوم) در قسمتی از بحثی انتقادی در مورد بیانات یکی از جهادی ها (محمد سرور جوادی)، چنین می نویسد:

واقعا مسخره است. در اینجا به نظر می رسد که نه یکی از منسوبین رژیم دست نشانده بلکه یک طالب یا یک عضو القاعده حرف می

زند و "غیرت دینی" اش بجوش آمده است.

جناب دیندار با غیرت و مسلمان متعهد! اگر چنین است که می فرمائید، چرا شما و حزب تان و سایر جهادی های تان در خدمت به توپخانه استعمار امریکا و انگلیس جنگیدید و راه صاف کن سلطه مستقیم آنها به افغانستان شدید؟ چرا با هم مسلکان طالبی و القاعده بی تان متحد نشدید و علیه بشر دوستی توپخانه استعمار علم جهاد بلند نکردید؟ آیا چنین نیست. توپخانه استعمار امریکا و انگلیس "امارت اسلامی" طالبان را که دست ساخته خودشان بود از میان بردند و "جمهوری اسلامی" کنونی را بوجود آوردند. این توپخانه در عراق نیز باعث قدرتگری جناح های مذهبی و بصورت مشخص باعث قدرت گیری ملاحی شیعه در عراق گردیده و عملاً در عراق جمهوری اسلامی بوجود آورده است، ولو اینکه نام دولت را صرفاً "جمهوری عراق" بگذارند و نه "جمهوری اسلامی عراق" . توپخانه استعمار غرب از چندین دهه به این طرف شکلدهنده و پشتیبانی اصلی بنیاد گرایی اسلامی بوده و هست. فقط از مدتی به این طرف جناح القاعده و وابستگان آنها مثل طالبان کنونی (که فقط بخشی از طالبان بر سر قدرت سابق را تشکیل دهند) از یک موضع ارتجاعی مخالفت با این توپخانه را در پیش گرفته اند. اما حزب جناب محمد سرور جوادی و هم قماشان آن هم چنان به بخش بنیاد گرایان تابع و نوکر توپخانه استعمار تعلق دارند^{xix} .

"شعله جاوید" از یک طرف اظهار میدارد که: "توپخانه استعمار
امریکا و انگلیس " امارت اسلامی" طالبان را که دست ساخته خودشان
بود از میان بردند و " جمهوری اسلامی" کنونی را بوجود آوردند." اما
از دیگر سو، میخواهد بر خوانندگان بقبولاند که بقایای همان "امارت
اسلامی دست ساخته" امپریالیست ها، بدون حمایت کدام رقیب امپریالیستی
دیگر در برابر اشغالگران امپریالیست امریکایی و انگلیس قرار گرفته
است. "شعله جاوید" دور سوم، مدعی است که وحدت امپریالیست های
اشغالگر و صف کشیدن شان در عقب امپریالیسم امریکا، از سویی سبب
گردیده است که بر خلاف دوره مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم، یک
مقاومت ارتجاعی ضعیف در برابر اشغالگران امریکایی-شرکا شکل
بگیرد. از نظر این نشریه، ضعیف بودن "مخالفت" و "مقاومت" گروه
"طالبان" و حامیان "القاعده" ای شان، در نداشتن حمایت از سوی کدام
قدرت امپریالیستی دیگر که در مخالفت با امپریالیست های امریکایی باشد،
ریشه دارد. پرسش ما از "شعله جاوید" این است که: با آنکه صریحا اظهار
میدارید که "امارت اسلامی طالبان" ساخته دست امپریالیسم امریکا و
انگلیس است، چگونه می خواهید و میتوانید بر خلق ها بقبولانید که چنین
ساده باور شوند و بیاندیشند که "طالبان" سرنگون شده، که به اقرار خود
"شعله جاوید" محروم از حمایت قدرت/قدرت های امپریالیستی اند، قادر
اند که در برابر آفریدگارهای خود قد علم کنند و از این غرور برخوردار
باشند که در برابر اشغالگران و استعمارگران امپریالیست درفش مخالفت
بر افزانند؟

"شعله جاوید"-دور سوم- به درستی میگوید که:

مقایسه دوره فعلی با دوره طالبان به آنصورتی که اشغالگران و رژیم پوشالی به عمل می آورند ، اساسا فریبکارانه و دغلبازانه است . دوره طالبان و دوره فعلی دو رخ يك سیاست امپریالیستی واحد به حساب می آیند . سیاست هایی که در دوره طالبان عملی می گردید ، در نهایت همان سیاست هایی بودند که امپریالیست های امریکایی و متحدین امپریالیست و وابستگان ارتجاعی خارجی شان برای افغانستان تجویز کرده بودند . رژیم طالبان عامل و اجرا کننده این سیاست ها بود . امروز امپریالیست های اشغالگر مستقیما خود شان کنترل امور را در افغانستان بدست گرفته اند و سیاست ها و اقدامات مشخص مورد نیاز برای تامین منافع منطقی و جهانی شان را پیش می برند . اما در زمان طالبان نیز کنترل امور را بدست داشتند منتها نه بصورت مستقیم . از این جهت " استبداد " طالبانی و " دموکراسی " امروزی در واقعیت امر در مقابل هم قرار ندارند بلکه مراحل مختلف سیاست های امپریالیست ها و عمدتا امپریالیست های امریکایی در مورد افغانستان محسوب میگردند^{xx} .

باز سوال این است که در صورتی که خود "شعله جاوید" اقرا می نماید که رژیم و "طالبان" -مادامیکه طالبان، صاحبان تاج و تخت بودند- مراحل مختلف سیاست های امپریالیست ها بوده اند و عملا فرقی میان "دموکراسی" اشغالگران و "استبداد طالبانی" وجود ندارد، باز چگونه میخواهد خود قبول کند-و بر دیگران نیز بقبولاند-که آن "طالبان مستبد "

که مهره های امپریالیست ها بودند، مبدل به مخالفین اشغالگری امپریالیست
ها گردیده اند؟

وقتی که "شعله جاوید" خود اظهار میدارد که طالبانی چیزی جز
مجریان سیاست های تجویزی امپریالیست ها نبودند، و در زمان حاکمیت
"طالبان" نیز این امپریالیست ها بودند که در افغانستان کنترل امور را
در دست داشتند، پس "طالبان" چی چیزی را پس از "سقوط" ظاهری
خویش از دست دادند که در برابر همان امپریالیست ها که آمرین و اربابان
شان بودند، به مخالفت برخیزند؟ چنین ادعای خام را هر که صاحب عقل
سلیم باشد، نمی تواند پذیرا شود.

12. طالبان در برابر اشغالگران!

از نگاه "شعله جاوید" (دور سوم) :

"بخشی از طالبان که به جنگ ادامه می دهند و همچنان متحدین
القاعده ئی شان در افغانستان نیز از جنگ خسته نیستند و می توان گفت
که در مقایسه با پارسال ، در سال جاری فعالیت های نظامی و جنگی شان
افزایش یافته است .

بخشی از توده های مردم نیز از جنگ خسته نیستند . در واقع از میان
همین بخش از توده ها است که رژیم پوشالی از یکجانب و طالبان و
القاعده از جانب دیگر سرباز گیری می نمایند. "xxi

وقتی که از "طالبان و متحدان القاعده بی" شان به مثابه
"جنگجویان" در برابر تجاوز امپریالیستی یاد شود، و به این بهانه،

"طالبان" را نیروی "مقاومت" آنهم "داخلی" و "وطنی" علم کنند، این دیگر چیزی جز تحریف و اقیعات، و چیزی جز خود-فریبی نیست. "طالبان" به فرض اینکه علیه اشغالگران در نبرد باشند- باز خود سپاهی اجیر اشغالگرانی از دست دیگر، یعنی سپاهیان اجیر اشغالگران القاعده ای هستند. چرا حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان علیه موجودیت ظاهرا کمرنگ داعش در افغانستان به مثابه نیروی اشغالگر موضع میگیرد، اما علیه اشغالگران القاعده و چوکره های "طالبانی" اش به مثابه نیروهای اشغالگر و پوشالی موضع قاطع نمی گیرد؟ چرا این حزب نمی خواهد "طالبان" را یک نیروی بیگانه و اشغالگر معرفی کند؟ میدانیم که تا هنوز بخش عمده نیروهای "داعش" در افغانستان همان "طالبان" سابق هستند که اینکه درفش داعش را برافراشته اند. چرا تنها آنها از نگاه این حزب بیگانه و اشغالگر معرفی میشوند، اما وابستگی "طالبان" به القاعده، سبب اشغالگری "طالبان" و اربابان "القاعده" شان نمی شود؟ به خاطر بیاورید نقل هایی را که از "شعله جاوید"(دور دوم) داشتیم. "شعله جاوید" (دور دوم) به وضوح به ریشه خارجی "طالبان" و اینکه آنها در خارج از خاک افغانستان (مشخصا در پاکستان) و به بوسیله امریکا و پاکستان به وجود آمده بودند، انگشت گذارده بود. حال چرا این "طالبان" اجنبی و اشغالگر، "مقاومت گر" شده اند اما "طالبان" داعش شده، اشغالگر؟ از دید سازمان ما، هم "طالبان" و هم "داعش" هر دو نیروهای اشغالگر اند. ابرام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در "مقاومتگر" خواندن طالبان، و طفره رفتن این حزب از بیان این نکته که "القاعده" یک نیروی اشغالگر و حامی "طالبان" است، خود این گمان را در اذهان می پروراند که نشود که این

حزب، سمپاتی "معناداری" نسبت به "طالبان و القاعده" داشته باشد. چنین یک گمانی راه، به گونه شدید تر، و به گونه یک اتهام مشخص، برخی از نیرو های سیاسی مدعی "چپ" بودن، در گذشته بر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان وارد کرده اند. اما نگاه و طرز "اتهام" آنها، بیشتر ریشه در ضدیت آن نیرو ها با حزب کمونیست (مائوئیست) داشت. ما کدام ضدیت غیر اصولی با این حزب نداریم. محض جهت روشن شدن ریشه های انحراف طالبانگرایی نزد این حزب، میخواهیم به بررسی مواضع این حزب بپردازیم. چنانچه که بررسی ما مبین رابطه بین این حزب "طالبان" باشد، آنگاه ماحصل مطالعه، ما را بر آن خواهد داشت که این حزب را به مثابه "آقابلی گوی" گروه "طالبان"، مورد سرزنش قرار داده و آنرا از جرگه نیرو های انقلابی طرد کنیم.

در بالا از حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نقل کردیم که:

"بخشی از توده های مردم نیز از جنگ خسته نیستند . در واقع از میان همین بخش از توده ها است که رژیم پوشالی از یکجانب و طالبان و القاعده از جانب دیگر سرباز گیری می نمایند."

اما این حزب، متأسفانه ایمان خویش را به توده ها از دست داده است، و دنباله روی اش "طالبان" و مهر تایید گذاشتن اش بر "جنگ مقاومت طالبانی" وی را بر آن داشته است که مقاومت خلق ها در برابر اشغالگران امپریالیست را "ندیده" و به هیچ گرفته، و مدعی شود که تنها این "طالبان" اند که در برابر اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی میر

زمنده. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، این نگاه سرشار از تسلیم طلبی خویش را در اظهارات به احزاب خارجی نیز پنهان نکرده برای همگان جار میزند که بدون "طالبان" هیچ نیروی مقاومتگر دیگری در صحنه موجود نیست. در اینجا فراز هایی را از مصاحبه سخنگوی این حزب را با نشریه "حقیقت" نقل میکنیم:

"طالبان تا چه اندازه به مثابه الترناتیوی در مبارزه علیه امریکا مطرح است؟

▪ اگر از گلبدین (گلبدین حکمتیار از جنگ سالاران جهادی سابق و رهبر یک حزب بنیادگرا یعنی حزب اسلامی که بعد از اشغال افغانستان توسط آمریکا و متحدین در دولت جدید نقش نگرفت) و اطرافیان فعلی اش که چندان قابل محاسبه نیستند بگذریم، واقعیت فعلی این است که صرفا طالبان در افغانستان می جنگند. از این نظر نیروی بالفعل جنگنده فعلا همان هاینده. اما جنگ آنها نمی تواند عمق و گسترش یابد و رو به پیروزی برود. جنگ آنها حمایت فعال قدرت های امپریالیستی مخالف امریکا و همچنان بخش عمده طبقات استثمارگر بومی را پشت سر خود ندارد و از این نظر به مثابه یک مقاومت ارتجاعی نیز چانس پیشرفت چندانى ندارد. xxiii

قسمی که در فراز بالا می بینید، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بی شرمانه و به دور از حقیقت ادعا میکند که

"واقعیت فعلی این است که صرفاً طالبان در افغانستان می

جنگند."

از نگاه سازمان ما و مائونیست های اصیل، "طالبان" نه تنها علیه اشغالگران نمی رزمند، بلکه مقاومت و رزم کبیر خلق ما علیه اشغالگران را به انحراف کشانیده اند و در بسا موارد رهبری این رزم را دزدیده بودند. اگر در ایران "خمینی" ملعون دزد "رهبری" انقلاب بود، در افغانستان، "طالبان" همان دزدانی اند که "رهبری" رزم کبیر ما را دزدیده اند. اما، نوشتن رزم مقاومت ملی ما به پای "طالبان" چیزی جز بی ایمانی به توده ها و در نظر نگرفتن واقعیت ها نیست. همین تسلیم طلبی این حزب است که سرانجام وی را بر آن میدارد که سخن از "همسویی" با طالبان بزند. واقعیت تلخ آن است که این حزب فروتر و فراتر از همسویی با "طالبان" به دنباله روی از این جریان مزدور امپریالیست های اشغالگر مبدل گردیده است. اگر چنین نمی بود هرگز به خود جرئت نمی داد که دروغزنانه مدعی شود که:

"نیروی بالفعل جنگنده فعلاً" طالبان میباشد.

می بینیم که در پس پرده ء "غیر عمده" خواندن طالبان از سوی این حزب، چیز دیگری نهفته است: دنباله روی تایید آمیز کامل از "طالبان" به مثابه یگانه نیروی جنگنده در برابر اشغالگران امپریالیست.

این حزب، گاه "ناآگاهانه" بر نگاه مسلط خویش، پا گذاشته، به نحوی اقرار میکند که حتی در جنگ کدایی میان اشغالگران امپریالیست

و "طالبان"، اشغالگران امپریالیست به سرکوب مواضع طالبان و القاعده نپرداخته و تعدداً توده‌ها را نشانه میگیرند. به نقل قول زیر توجه از این حزب توجه کنید:

"نیروهای متجاوز امریکایی از همان روزاولی که افغانستان را مورد تهاجم قرار دادند، علیرغم آنکه نقشه‌های دقیق مراکز نظامی طالبان و القاعده را در اختیار داشتند، دست به قتل عام اهالی ملکی زده و هزاران تن آنها را کشته، زخمی و معیوب نمودند و ده‌ها هزار تن دیگر را آواره و بی‌خانمان ساختند. سلسله این جنایات در طول مدت چهار و نیم سال گذشته، پیوسته و بی‌وقفه و در نقاط مختلف کشور ادامه یافته است^{xxiii}."

چی دلیلی برتر و بالاتر از این تواند بود که "طالبان" و "القاعده" تا اکنون که بیش از یک و نیم دهه از تجاوز امپریالیستی بر افغانستان می‌گذرد، نه تنها در این کشور ابقا و احیا شده‌اند، بلکه هنوز در حدود یک سوم ولسوالی‌ها، حرف اول را میزنند. اینهمه دال بر آن است که اشغالگران امپریالیست، هرگز خواست قلع و قمع مزدوران "سرکش" خودی را نداشته‌اند، و آن "سرکشی" ماسکی است از برای ابقای "طالبان" و "القاعده" موازی با "حاکمیت" رژیم پوشالی در افغانستان. این دو پروژه یعنی "طالبان" و رژیم پوشالی، پشت و روی یک سکه‌اند: سکه‌ء اشغالگری و توسعه طلبی امپریالیست‌های امریکایی-شرکا در منطقه. نقش پاکستان به مثابه مادر و دایه‌ء "طالبان" روشنتر از آن است که مورد کاوش ژرف قرار گیرد. ما در این اثر بیشتر متکی به اظهارات ادآور نشراتی دوم و سوم "شعله جاوید" وابستگی‌های عمیق "طالبان" به پاکستان

را به بررسی گرفتیم. میتوان هزاران سند و شاهد آورد و مثبت داشت که چگونه ناف "طالبان" به هژمونیسم پاکستان بسته است. پاکستان به مثابه یک کشور نیمه مستعمره، پیوسته تلاش دارد که افغانستان را در وضعیت مستعمره یا دست کم ساحه نفوذی خویش حفظ کند. در اینجا یک نمونه از اظهارات اخیر مقامات پاکستانی در خصوص وابستگی "طالبان" به دولت پاکستان می آوریم. این سند به وضوح نشان میدهد که "طالبان" که خود وابسته و مزدور یک کشور خارجی هستند، هرگز صلاحیت و اهلیت یک نیروی ملی شدن را دارا نبوده، و در نتیجه نمی توان از آنها به مثابه یک نیروی ملی، وطنی و مقاومتر در مقابل اشغالگران یاد کرد. به سند زیر توجه کنید:

"یک مقام ارشد پاکستان برای نخستین بار علناً اظهار کرده است که رهبری طالبان افغان از پناهگاه‌های امن در داخل پاکستان برخوردار است و افزوده است که از آن به عنوان اهرم فشار استفاده می‌کند تا این گروه را به مذاکره بکشاند.



سرتاج عزیز، مشاور امور خارجی نخست وزیر پاکستان در حالی به حضور رهبری طالبان افغان در پاکستان اعتراف می‌کند که مقام‌های این کشور برای سال‌های متمادی پناه دادن به آن‌ها و یا نفوذ داشتن بر گروه طالبان را رد می‌کردند.

سرتاج عزیز روز سه شنبه این هفته که در نهاد "شورای امور خارجی" در واشنگتن صحبت می‌کرد، گفت: «ما تا حدی بر آن‌ها (طالبان) نفوذ داریم به خاطری که رهبری آن‌ها در پاکستان است، آن‌ها برخی تسهیلات صحتی را به دست می‌آورند و خانواده‌های شان آنجا زندگی می‌کنند.»

براساس رونوشت صحبت‌های او که در وب سایت بنیاد تحقیقی "شورای امور خارجی" نشر شده، او گفته است: «بنابراین، ما می‌توانیم با استفاده از این اهرم‌ها بر آن‌ها فشار وارد کنیم و بگوییم: 'بیا بیید به میز مذاکره'».

این اظهارات آنچه را که برای حلقه‌های دیپلماتیک از قبل معلوم بود تایید می‌کند، به ویژه این که پاکستان از تابستان سال گذشته به عنوان میانجی مذاکرات مستقیم صلح میان حکومت افغانستان و طالبان وارد عمل شد. این مذاکرات زمانی مختل گردید که فاش شد ملا محمد عمر رهبر قبلی گروه طالبان در سال 2013 فوت کرده است.

سرتاج عزیز زمانی این سخنان را ابراز می‌دارد که قرار است گفتگوی مستقیم میان نمایندگان حکومت افغانستان و گروه طالبان احتمالاً در پاکستان صورت گیرد.

تصور می‌شود که اکثر اعضای رهبری گروه طالبان در شهر جنوب غربی کوئته و یا هم در پشاور و کراچی زندگی کنند.

نمایندگان گروه هماهنگی چهارجانبه به شمول پاکستان، افغانستان، ایالات متحده امریکا و چین چهار بار تشکیل جلسه داده و سرانجام نقشه راه مذاکرات صلح با طالبان را تدوین کردند. این گروه چهارجانبه اعلام کرده بود که گفتگوی مستقیم میان حکومت افغانستان و نمایندگان طالبان در هفته اول ماه مارچ برگزار می‌شود.

سرتاج عزیز گفت که اسلام‌آباد طالبان را تهدید کرده است که اگر در گفتگوهای مستقیم شرکت نکنند، از پاکستان اخراج خواهند شد: «ما قبلاً بیش از دیدار هفتم جولای سال گذشته از برخی از این اهرم‌های

فشار استفاده کرده و گشت و گذار آن‌ها را محدود کرده بودیم، آن‌ها را در قسمت دسترسی به شفاخانه و دیگر تسهیلات در مضیقه قرار داده بودیم و آن‌ها تهدید کرده بودیم که اگر در مذاکرات شرکت نکنید، در آن صورت واضح است که ما شما را حداقل اخراج خواهیم کرد».

عزیز گفت که پاکستان در این میان نقش «تسهیل‌کننده» دارد و این به عهده کابل است تا این مذاکرات را ثمربخش بسازد: «ما مذاکره کنندگان واقعی نیستیم. بنابراین، امیدواریم در ادامه این پروسه خلوص ما در این کار مورد تصدیق قرار بگیرد و امیدواریم که حکومت افغانستان یک نقش فعال را برای موفقیت این مذاکرات بازی کند»^{xxiv}.

قسمی که در سند فوق می‌بینید، سرتاج عزیز خود اقرار میکند که "رهبری طالبان" در پاکستان است، و "پناهگاه‌های امن در پاکستان" توسط دولت آن کشور در خدمت "طالبان افغان" قرار داده شده است. حال حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را مورد خطاب باید قرار داد که چطور از چنین یک نیروی مزدور و فروخته شده، به مثابه یک نیروی مقاومتگر در برابر اشغالگران یاد کرده و تصریح می‌دهد که: "**واقعیت فعلی این است که صرفاً طالبان در افغانستان می‌جنگند.**"

چنین اظهارات، از سوی "طالبزدگی" عمیق این حزب را نشان می‌دهد و از سوی دیگر نشان می‌دهد که این حزب منکر مبارزات آزادیخواهانه علق‌های افغانستان در برابر اشغالگران است. انحراف عمیق خطی که این حزب در این خصوص حامل آن است، ریشه در "ضد امپریالیسم" ارتجاعی و غیر مائوئیستی آن دارد. این "ضد امپریالیسم" از

یکسو از تحلیل طبقاتی جامعه و تعیین دوستان و دشمنان خلق عاجز مانده، خودی و "بیگانه" و "خود فروخته" را تمیز نمی تواند، و از سوی دیگر، با "همسویی" با "طالبان"، سد راه عجز خلق شده، و خلق ها را از رهسپار شدن بسوی جنگ خلق مانع گردیده، مسیر تسلیم طلبی ملی و طبقاتی را می پیماید. اگر این حزب با "طالبان" همان برخوردی را - دست کم در حرف- میداشت که با "داعش" دارد- همان داعشی که "طالبان" دپروزی و برافرازنده گان امروزی درفش داعش اند-، دیگر هرگز این انحراف را نمی ورزید که یک نیروی اجنبی و حامل هژمونیسیم پاکستان و ارتجاع عرب را که همزمان با نافش با هزاران رشته با امپریالیستها بسته است، به مثابه یک نیروی مقاومتگر در برابر اشغالگران در خورد اذهان توده ها بدهد. امروزه طالبان " در یک سوم قلمرو افغانستان نفوذ یا کنترول دارند." xxv آیا این امر خود نشان نمی دهد که در واقع این پاکستان است که در یک سوم قلمرو افغانستان نفوذ یا کنترول دارد؟ آیا جنگ های اخیرکنند و دند غوری نشان دهنده آن نیست که این نیروی "مقاومتگر" خواهان آنست که برای اربابان خویش باز بساط یک حاکمیت قرون وسطایی دیگری را گسترده دارد. همانگونه که رژیم پوشالی بر سر اقتدار کنونی مورد تایید خلق های افغانستان نمی باشد، به همین گونه هر گونه الترناتیف ارتجاعی از جمله الترناتیف "طالبانی" که باز بخواهد افغانستان را در حالت مستعمره گی نگاه کند مورد تایید خلق ها نبوده و مائوئیست های افغانستان نیز در برابر چنان "الترناتیف"هایی قاطعانه ایستاده اند و خواهند ایستاد. تنها این حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

است که بازنده میدان بوده، و از الترناتیف "طالبانی" حمایت میکند. سازمان ما خط درشتی میان موضع گیری مائونیستی مبنی بر ضدیت با اشغالگران امپریالیست و مزدوران رژیم و "طالبانی" و موضع ارتجاعی و انحرافی "همسویی" با طالبان کشیده و اعلام میدارد که همانگونه که "ضد فنودالیسم" مزدوران امپریالیسم امریکا تحت لوای احزاب سرکاری نظیر حزب همبستگی افغانستان و نشریه های سرکاری شان نظیر "روزگاران" طرفی جز بدنامی و وطن فروشی نیست، به همان گونه "ضد امپریالیسم" دروغین کسانی یا نیروهایی که از همسویی با "طالبان" فروخته شده و مزدور امپریالیسم و ارتجاع حرف میزنند، طرفی جز وطن فروشی نخواهد بست. درست است که طالبان "تفنگ میزنند." مهم این است که بدانیم این تفنگ را به خاطر کی میزنند، برای کی میزنند. "طالبان" به خاطر منافع هژمونیستی دولت پاکستان و برای تامین منافع درازمدت امپریالیسم و ارتجاع عرب در منطقه تفنگ میزنند. از این نگاه، پروژه "طالبان" دراز آهنگ تر از پروژه رژیم پوشالی کنونی است. همانگونه که عمر "طالبان" دیرینتر از این رژیم است، پروژه شان نیز فراخ دامن تر از آن است که بتوان آنها را خاتمه یافته گرفت. ممکن است که بخش های معتابهی از "طالبان" در آینده، در وجود "داعش"، همان کاری را به نفع امپریالیسم خواهند کرد که دیروز کردند و امروز میکنند. این کار، هموار ساختن را برای گسترش سیطره استعماری امپریالیست ها در منطقه میباشد. "طالبان" به مفهوم واقعی کلمه، یک "سپاهی اجیر" است. این گردان ارتجاعی، هرگز مقاومتگر محسوب نگردیده و هرگز به مفهوم

اصیل و راستین کلمه در برابر اشغالگران امپریالیست تفنگ زده است و نخواهد زد.

13. "تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی"

از نگاه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، در زمان طالبان که "دوره جنگ میان طالبان و جهادی ها" بود، "تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی" به تضاد عمده مبدل گردیده بود.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و "شعله جاوید" (دور دوم) از یکسو بار ها از ساخته و پرداخته شدن "طالبان" بوسیله پاکستان و اربابان پاکستانی آن کشور یاد کرده و اذعان داشته است که میلاد "طالبان" در پاکستان صورت گرفته است، و حتا بیان داشته است که "طالبان یعنی امریکا"، اما هنگامی که از "زمان طالبان" و "دوره جنگ میان طالبان و جهادی ها" یاد میکند، در نگاه این حزب "طالبان" به یک نیروی "خودی" به مفهوم داخلی و غیر اجنبی مبدل گردیده، به همین خاطر تضاد عمده را در "تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی" می بیند. اگر واقعیت را قسمی که تطابق ذهن و عین اقتضا میکند ببینیم، و نه به گونه ذهنی گرایانه، "طالبانی" که خود نیروی اجنبی و اشغالگر و دست نشانده ء "پاکستان" بودند، "طالبانی" که هم اینک رهبری شان بنا بر اقرار سرتاج عزیز، در آغوش پاکستان و در "پناهگاه های امن" دولت پاکستان بسر میبردند، چطور ممکن است ضد اشغالگران امپریالیست عمل کرده و به

مثابه یک نیروی داخلی و افغانستانی، در صف دوستان خلق و در صف دفاع از وطن قرار داشته باشند؟

تر صدر سراج سکدر، صدر کمونیست های بنگلادیش را قبلا آوردیم و آن اینکه: نیمه مستعمره میتواند مستعمره داشته باشد.

اگر از زاویه این تر درخشان به واقعیت "دوره جنگ میان طالبان و جهادی ها و حاکمیت سیاه طالبانی" ببینیم، با توجه به پاکستانی بودن و زیر پر پر پاکستان بودن استراتژیک جنبش "طالبان"، میتوان گفت که: رژیم "طالبان" ساخته و پرداخته و برنامه کلان امپریالیستی عموما، و تافته بافته و کارخانه هژمونیک پاکستانی خصوصا بوده است. از این نگاه، افغانستان، مستعمره یک کشور نیمه مستعمره یعنی پاکستان بود. اگر این تر را در این خصوص اندر نیابیم، و در این مورد به خصوص به کار نیندیم، از تحلیل واقعیات آن زمان در مانده، و به سنگلاخ های تحلیل های سیاسی-ایدئولوژیک منحرف فرو مانده، و توانایی بررسی واقعیات را از دست میدهیم. یک تحلیل صحیح، باید بر اساس فاکت های غیر قابل اجتناب باشد. هر تحلیلی که در برابر فاکت های غیر قابل اجتناب قرار گیرد، ذهنی گری بوده، و خطی که بر مبنای چنان ذهنی گری پا گیرد، چیزی جز انحراف سیاسی-ایدئولوژیک نخواهد بود. در اینجا بحث "تضاد مرکب" را که در یکی از اسناد سازمان به آن پرداخته ایم، باز به کاوش نمی گیریم. صرف اینقدر تصریح میکنیم که بر مبنای شناخت از ماهیت چنان تضادی است که می توانیم این تحلیل صحیح را مطرح کنیم که "طالبان" یک بال کرکس اشغالگران، و رژیم پوشالی بال دیگر آن اند.

"طالبان" در گرو نگاه کلان اشغالگران در پیشروی بسوی آسیای میانه، چین ایران میباشد. این نگاه کلان، که در برابر هژمونیم "روس" صف آرایی نموده است، میخواهد با توله سگان "طالبی" و "داعشی" خویش، در میان مسلمانان منطقه سربازگیری کند. ساده سازی قضیه به گونه اینکه: یک تجاوز امپریالیستی ادامه دارد با رژیم پوشالی دست نشانده آن، و "طالبانی" که یگانه مقاومتگران در برابر آن تجاوز و رژیم پوشالی اند، چیزی نیست جز ارائه یک تحلیل خام و بی بنیاد از بازی های کلان امپریالیستی. این تحلیل، نمود را می بیند، اما از بود مسئله، پرده بر نمی دارد. امروزه، حتی یک کودک دبستانی از صنف چهارم به بالا میداند که "طالب" و "رژیم" هر دو، دو ابزار در دست یک نیرو است، نیرویی که هدفی جز به انقیاد کشاندن افغانستان ندارد. در نخستین شب آغاز تهاجم امپریالیسم امریکا بر افغانستان و بمباردمان های جنگنده های امریکایی در افغانستان، یکی از شعرای بیدار، پرده از تبنانی "داد رسان" امپریالیست و "دهشت افگنان" القاعده-یی-طالبانی برداشته، چنین سروده بود:

مانا یکی است "داد رس" و دهشت افگنان

خون فریب در رگ اسباب رفته است!

اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، پس از گذشت بیش از پانزده سال، هنوز کورکورانه گام برمیدارد، یا اینکه آگاهانه میخواهد برای توده ها چنین القا کند که "طالبان" و "القاعده" نیروی مقاومتی اند که در برابر اشغالگران قرار گرفته اند! از نگاه این حزب:

"طالبان را در نظر بگیریم (درینجا منظور از طالبان آن بخش از طالبان است که علیه اشغالگران و رژیم کرسی می جنگند و نه تسلیم شده های شان) :

طالبان کسانی اند که حاکمیت شان توسط اشغالگران سر نگون گردید ، حاکمیتی که تا حد زیادی با پشت گرمی و حمایت خود آنها به وجود آمده بود . ولی مقاومت طالبان علیه متجاوزین و اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده ادامه یافته است . "xxviii

از نظر سازمان ما، هیچگونه مقاومتی از سوی "طالبان" علیه متجاوزین و اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده وجود نداشته است، تا چه رسد به آنکه چنان یک مقاومتی ادامه یافته باشد. منظور آن نیست که "طالبان" از آنجایی که یک نیروی ارتجاعی اند، بنابر آن به حیث یک نیروی مقاومتگر بر ضد اشغالگران محسوب نمی شوند. مرتجعینی وجود داشته اند که گاه در برابر اشغالگران رزمیده اند. مثلا نمونه چانکایشک و مقاومت های هرچند بزدلانه و ناپیگیرش در برابر امپریالیسم جاپان از این دست است. منظور این است که "طالبان" به حیث یک نیروی مزدور اجنبی و ساخته و پرداخته بیگانگان، هرگز یک نیروی وطنی و مقاومتگر محسوب نمی شوند. نقد بخش هایی از "ضد فنودالیست" ها بر "ضد امپریالیست" ها در خصوص همسویی "ضد امپریالیستها" با "طالبان" در این است که "طالبان" به مثابه یک نیروی ارتجاعی، ممکن نیست که یک نیروی مقاومتگر در برابر اشغالگران امپریالیست محسوب گردند. نقد ما از این منظر نیست. نقد ما ماهیت غیر

افغانستانی و پوشالی بودن جنبش "طالبان" را نشانه میگیرد. ما اعلام میداریم که یک نیروی پوشالی و مزدور آی.اس.آی هرگز نمی تواند یک نیروی افغانستانی محسوب شود. از همین خاطر است که پیوسته اظهار داشته ایم که "طالبان" هرگز بخشی از صفوف مقاومت محسوب نمی شوند. تا اینجا، سه نگاه نسبت به "طالبان" مورد بررسی و مذاقه قرار گرفت:

(1) "ضد فئودالیست ها"، "طالبان" را یک نیروی ارتجاعی دانسته، لهذا امکان مقاومتگر بودن آنها در برابر اشغالگران را زیر سوال می برند.

(2) "ضد امپریالیست ها"، "طالبان" را یک نیروی ارتجاعی دانسته، در نتیجه مقاومت شانرا هم یک مقاومت ارتجاعی، اما به هر نوعی از مقاومت، در برابر اشغالگران امپریالیست میدانند.

(3) موضع سازمان ما. ما بر آنیم که مائوئیست ها هرگز نیرویی بیگانه با کشور نظیر "طالبان" را که ریشه و گذشته و اکنون شان سراپا آغشته به مزدوری به اجنبی ها باشد، یک نیروی محسوب نمی دارند. در اینجا سخن بر سر ارتجاعی یا انقلابی بودن نیست. موضوع آنست که "طالبان" افغانستانی محسوب نمی شوند، بلکه پوشالیانی اند که کمر به مزدوری پاکستان بسته اند، و در کنف حمایت دولت پاکستان، نقشه های شوم ارتجاع

عرب را نیز در عمل در افغانستان پیاده نموده، و در درازمدت، نیرویی محسوب میشوند که جاپای اشغالگران امریکایی-شرکا را بسوی سرزمین های فراتر در منطقه باز میکنند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، قسمی که بار ها مورد نقل قول قرار گرفت، بار ها از پاکستانی بودن منشاء و ریشه ء"طالبان" سخن گفته است. این حزب مشخصا "وزیرستان" پاکستان را مولود "طالبان" معرفی میدارد:

"منطقه وزیرستان نقش مهمی در تشکل و سازماندهی اولیه جنبش طالبان در پاکستان، بازی کرد و در دوره حکومت طالبان کماکان به عنوان یک مرکز تجمع پشت جبهه برای آنها و مجاهدین خارجی متحد شان باقی ماند. مشکل وزیرستان از موقعی شروع شد که رژیم مشرف به دستور اربابان امریکایی و انگلیسی اش، رژیم طالبان را از پشت خنجر زد و بصورت یکی از مضمولین " جنگ ضد تروریسم " در آمد"xxviii .

جنبشی که زادبوم و خاستگاه مادی و معنوی اش یک کشور کشور پاکستان باشد، جنبشی که تا اکنون مجری سیاست ها و خواست های دولت پاکستان است، جنبشی که همین اینک رهبران طراز اولش در خاک پاکستان در

"پناهگاه های امن دولت پاکستان" بسر میبرند، آیا چنین جنبشی را باید "افغانستانی" نامید یا پاکستانی و بیگانه؟ واضح است که اجنبی و دشمن منافع افغانستان. نویسنده پاکستانی، احمد رشید، در مورد حمایت نظامیان پاکستان از "طالبان" چنین افشاگری میکند:

"نظامیان پاکستان از سال 2001 میلادی بدینسو از طالبان افغانی حمایت نموده و این کشور به پناهگاهی امن برای رهبران طالبان افغانی تبدیل شده است..."^{xxix}

سطور فوق را احمد رشید بیش از چهار سال قبل از اعتراف سرتاج عزیز در خصوص پناه دادن به رهبری "طالبان" در پاکستان، نوشته است. حال که پرده ها بر افتاده اند و حتی دایه و حامی "طالبان" نیز از چهره پوشالی و وطن فروشی "طالبان" را آشکار میسازند، باز حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان دست از "همسویی" با "طالبان" و مقاومتگر خواندن این گروه مزدور برداشته است! هنوز در مخیله خط گذاران این حزب، "طالبان" نیروی مقاومتگر و جنگنده در برابر اشغالگران امپریالیست-و آنهم یگانه نیروی بالفعل جنگنده در برابر اشغالگر- بوده، و ذهن صفوف این حزب توسط چنین خزعبلاتی مسموم میشود.

14. "گماشتگان محبوب دیروز" هنوز "گماشتگان محبوب" اند نه "یاغیان مغضوب"

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، مشاطه گری تمام عیار از "مقاومت" طالبان انجام داده است. این حزب، این مشاطه گری را سیستماتیزه نموده است. نمونه جالبی از این مشاطه گری را در سندی از این حزب تحت عنوان: "طالبان" (گماشتگان محبوب دیروز یاغیان مغضوب امروز) میتوان یافت. این سند به گونه (پرسش و پاسخ) تهیه گردیده است. در مقدمه آن، چنین می خوانیم:

"نوشته که در ذیل می آید، خلاصه چندین جلسه پرسش و پاسخ میان فعالین و هواداران حزب و همچنان میان فعالین حزب و تعداد از خوانندگان "شعله جاوید" در مورد طالبان است که بصورت یک جلسه پرسش و پاسخ واحد تنظیم گردیده است." xxx

از آنجایی که مواضع انحرافی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در تحلیل ماهیت و وضعیت "طالبان" پیوسته مورد سوال و اعتراض "فعالین و هواداران حزب و همچنان میان فعالین حزب و تعداد از خوانندگان "شعله جاوید" در مورد طالبان" بوده است، این حزب خویشتن را ناگزیر یافته است تا مسئله "طالبان" را "بصورت یک جلسه پرسش و پاسخ واحد" تنظیم کند.

این سند افشاکننده و ژرفای انحراف دیدگاه این حزب از یک تحلیل سالم و مائونیستی بوده، و نشان دهنده و آنست که این حزب به

مشاطه گر تمام عیار "مقاومت طالبان در برابر اشغالگران" مبدل گردیده است. در اینجا بخش هایی از این سند را به بررسی و نقد گرفته، نشان خواهیم داد که تحلیل نادرست این حزب از ماهیت "طالبان" و قرار دادن آن در صف نیروی مقاومت، چگونه این حزب را بسوی تسلیم طلبی ملی در برابر هژمونیسیم دولت پاکستان کشانیده است.

به پرسش و پاسخ زیر از سند مورد بحث توجه کنید:

"پرسش:

وقتی که گفته می شود طالبان بخشی از مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده هستند، منظور این است که آنها نماینده تضاد ملی با اشغالگران و رژیم هستند ؟

پاسخ:

در همین سطح و به همین معنی محدود یعنی به عنوان بخشی از مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، بلی هستند"

این حزب، با قرار دادن "طالبان" به مثابه "بخشی از مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده" و "بله" گفتن به پرسش فوق، نشان میدهد که مزدوری "طالبان" به پاکستان و ماهیت اجنبی پرستی و اجنبی زدگی و بی ارادگی "طالبان" در کف نظامیان پاکستانی، و کارگزار آ.اس.آی بودن "طالبان" را کاملا "فراموشیده" و به مشاطه گری و تطهیر این نیروی مزدور و پوشالی می پردازد. این حزب نظام مورد خواست "طالبان" را "یک نظام نیمه مستعمراتی" میگوید. حال آنکه

"طالبان" خواهان تاسیس مجدد "یک نظام مستعمره" اند. آنان پوشالیانی اند که تحت الحمایه پاکستان دست نشاندۀ آن دولت بودند و خواهند بود. "طالبان" هم بهانه و هم ابزار تجاوز امپریالیست های اشغالگر امریکایی-شرکا بر افغانستان بوده اند. آنها بهانه بودند، زیرا که امریکا به بهانه "مبارزه علیه تروریسم" علیه طالبان اربابان القاعده اش، به افغانستان لشکر کشید. "طالبان" ابزار تجاوز امپریالیستی نیز هستند زیرا که اشغالگران از اینها استفاده ابزاری در جهت هموار ساختن را برای تجاوز امپریالیستی بر افغانستان کردند. اینکه حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، "طالبان" را بهانه ء تجاوز امپریالیستی بر افغانستان میخواند و نه ابزار، خود نشان دهنده درک ناقص و انحرافی این حزب است. این حزب چنان کمر به تطهیر و مشاطه گری "طالبان" بسته است که حتی رهبری "طالبان" را میرا از "تسلیم طلبی و سازشکاری" میخواند. این حزب، در پاسخ به این پرسش که: "آیا طالبان تسلیم طلبی و سازشکاری ندارند؟" چنین یاوه درایی میکند:

"رهبری عالی آنها در سطح مخالفت با اشغال و حاکمیت رژیم دست نشاندۀ تا حال تسلیم طلبی و سازشکاری نداشته است، البته از موضع خود ش. در درجات پائین تر رهبری شان و همچنان در صفوف پائین شان پهلو بدل کردن های مداوم و رفت و برگشت در رابطه با اسلامیست های مربوط به رژیم دست نشاندۀ، یک جریان ادامه دار است." xxxi

سپس در ادامه پاسخ، این حزب تناقض آمیزانه، از "سازشکاری و تسلیم طلبی" رهبری "طالبان" که برخاسته از عدم مخالفت طالبان با

"حالت نیمه مستعمراتی" باشد، یاد میکند. از نگاه این حزب، "در سطح مخالفت با اشغال و حاکمیت رژیم دست نشانده" نمی توان سخن از "تسلیم طلبی و سازشکاری" رهبری "طالبان" در میان گذاشت! این موضع و باور حزب، مشاطه گری و تطهیرگری محض است. حزب، چنان به "ضد اشغال" بودن مبارزه رهبری طالبان مومن است که امکان هر گونه تصور وطن فروشانه بودن "طالبان" را منتفی می نماید. حال آنکه همه میدانند که "طالبان" یک نیروی پوشالی و مزدور پاکستان و ساخته و پرداخته در آن مملکت بوده و بازیچه دستان آی.اس.آی و نظامیان آن کشور بوده و در جهت برآورده شدن اغراض شوم پاکستان در افغانستان شمشیر میزنند و میخواهند که بار دیگر افغانستان را به مستعمره یک کشور نیمه مستعمره یعنی پاکستان مبدل سازند. حتی مقامات پاکستانی نیز دیگر رو-در-بابیستی و شرم و آزرم را کنار گذاشته اند و اظهار میدارند که رهبران "طالبان" زیر فرمان شان قرار داشته و در آغوش پناهگاه های امن دولت پاکستان قرار دارند. اما، در چشم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، "طالبان" هیچگونه سازشکاری با اشغالگران نداشته اند! "طالبانی" که خود را به یک دولت نیمه مستعمره تسلیم و عرضه نموده و شرافت باخته اند، چگونه ممکن است که به مثابه روسییان سیاسی خود را در اختیار بازی های "پنهانی" اشغالگران امپریالیست قرار نداده و جرئت کنند که در برابر اشغالگران امپریالیست قرار کنند. پاکستان خودش کارگزار اوامر اشغالگران امپریالیست امریکایی است. چطور بتوان باور کرد که طالبان- به مثابه ء بنده ء بنده، در برابر خداوندگار خداوندگار خویش قرار بگیرد؟

از آنجایی که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، رهبری "طالبان" را سازش ناپذیر در برابر اشغالگران اعلام میدارد و "طالبان" را یک نیروی ملی و ضد اشغال معرفی میکند، پس راه را برای انحرافات نظری و عملی دیگر خویش می‌گشاید. نوبت به اظهار "همسویی" با طالبان میرسد. این حزب، در پاسخ به این پرسش که: "با توجه به شناختی که از طالبان و خط ایدئولوژیک - سیاسی شان وجود دارد، آیا امکان به وجود آمدن همسویی عمومی در مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده با آنها حتی در همان سطح محدودی که شما گفتید می‌تواند یک خواست عملی باشد؟"، چنین ژاژ پراگنی میکند:

"باید باشد، یعنی این همسویی عمومی یکی از ضرورت‌های انصراف ناپذیر مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده است. اگر طالبان نخواهند به این ضرورت انصراف ناپذیر پاسخ مثبت بدهند و جنگ علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده را نه به مثابه یک جنگ عمومی ضد اشغال و ضد حاکمیت پوشالی بلکه به مثابه یک جنگ مطلقاً ایدئولوژیک در نظر بگیرند، مسئولیت تاریخی براه انداختن جنگ داخلی در شرایط اشغال کشور بر عهده آنها است و این یک خیانت ملی است، چرا که مطلقاً به نفع اشغالگران و رژیم دست‌نشانده تمام می‌شود. ما مسئولیت داریم با تمام قوت و توان مان علیه این خیانت ملی مبارزه و مقاومت کنیم. در چنین صورتی جنگ علیه طالبان ماهیت دفاعی خواهد داشت و به مثابه جنگ علیه خائنین به مقاومت عمومی پیش خواهد رفت" xxxii.

"حزب" با الحزب دادن "طالبان" از "مسئولیت تاریخی براه انداختن جنگ داخلی" در آینده عموهومی که حزب دست به راه اندازی جنگ "ملی،مردمی و انقلابی" بزند، "طالبان" را از ارتکاب "خیانت ملی"می ترساند!!! زهی سفاهت سیاسی! "طالبانی" که ناف شان با خیانت ملی بریده شده است، "طالبانی" که بویی از وطن پرستی نبرده اند و پیوسته ابزار و بازیچه دست اشغالگران و اجانب بوده اند، لابد با این سخنان "حزب"، برایشان "غرور ملی" دست خواهد داد و از خیانت ملی به دور خواهند شد؟؟؟؟!!!

به رشته پرسش ها و پاسخ (های زیر از سندی که مورد بررسی ما است، توجه کنید:

پرسش:

آیا حزب در مناطق روستائی تحت کنترل طالبان فعالیت دارد ؟
پاسخ:

نه متأسفانه . ما به این محدودیت مهم دچار هستیم.

پرسش:

آیا حزب در آینده نیز قصد ندارد در این مناطق روابطی ایجاد کند و دست به فعالیت بزند ؟

پاسخ :

درینمورد شدیداً محدودیت داریم ، ولی قصد داریم.

پرسش :

حزب درین مناطق چگونه دست به فعالیت خواهد زد ؟ مگر طالبان اجازه

می دهند ؟

پاسخ:

نه ، اجازه نمی دهند . طالبان در مناطق شان حتی به حزب اسلامی گلبدین نیز اجازه نمی دهند آزادانه فعالیت کند . فعالیت های حزب در مناطق تحت کنترل طالبان ، در صورت به وجود آمدن ، باید مبتنی بر مخفی کاری و فشرده‌گی باشد و با تکیه بر ضرورت ایجاد هماهنگی عمومی در مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده پیش برده شود .

پرسش :

اگر حزب جنگ خود را داشته باشد و مناطقی را بدست آورد ، به طالبان اجازه خواهد داد درین مناطق آزادانه فعالیت نمایند ؟

پاسخ :

ما در اینمورد مشکلی نخواهیم داشت ، به شرط اینکه این عمل متقابل و دو جانبه باشد . یعنی چنین اجازه ای مشروط به آن است که طالبان نیز در مناطق شان چنین حقی را برای ما بپذیرند . اگر آنها به ما اجازه فعالیت ندهند ما نمی توانیم یک جانبه اقدام نمائیم . در چنین صورتی ممکن است حالتی پیش بیاید که بصورت رسمی و یا غیر رسمی به مناطق هم کاری نداشته باشیم .

پرسش:

بعضی ها می ترسند که به محض قد علم کردن حزب ، طالبان با اسلامیت های درون رژیم دست نشانده علیه حزب متحد خواهند شد و یکجا با آنها برای سرکوب حزب و توده های تحت رهبری حزب اقدام خواهند کرد . این ترس چقدر می تواند جدی باشد ؟

پاسخ :

چنین اتحادی از احتمال دور نیست ، ولی بسیار ضعیف است ، حد اقل در مراحل آغازین جنگ و در طول دوره دفاع استراتژیک . بر علاوه طالبان در تمام مناطق روستایی افغانستان بصورت گسترده حضور ندارند . آنها در مناطق مربوط به ملیت های غیر پشتون ، نه فعلا توان سرکوب دارند و نه به احتمال قریب به یقین در آینده توان سرکوب پیدا خواهند کرد . آنها فعلا در تمامی مناطق پشتون نشین کشور نیز حضور نیرومند و توان سرکوب ندارند و امکان زیادی وجود دارد که در ساحاتی از این مناطق در آینده نیز نتوانند توان سرکوب پیدا نمایند . مناطق پایگاهی طالبان در کشتزار های کوکنار در جنوب کشور است.

اما علیرغم تمامی این مسائل ، احتمال مورد حمله قرار گرفتن از سوی طالبان را باید در سازماندهی تمامی اشکال فعالیت های مبارزاتی در نظر گرفت . حتی ممکن است تجمعات و فعالیت های ملی – دموکراتیک تحت رهبری حزب در شهر ها مورد حمله کور کورانه طالبان و یا همراهان خارجی آنها قرار گیرد .

ایجاد همسویی عمومی در مقاومت علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان امر ساده و سهلی نیست و خود یک عرصه مبارزاتی است . حزب نه تنها باید حضور خود در میدان مبارزه و کارزار را بالای اشغالگران و رژیم پوشالی ، بلکه همچنان باید بالای طالبان و سائر اسلامیست های معارض

تحویل نماید . "xxxiii"

به قول قدما، "مالیخولیای بیهوده پختن" هم حدی دارد! "حزب" در خیالات خویش از "ایجاد همسویی عمومی با طالبان در مقاومت علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان" حرف میزند، و با آنکه میداند "طالبان" اصلا اهل "همسویی" با هیچ نیرویی به خصوص نیروهایی که مدعی "وطن پرست و مترقی بودن" باشد، نیستند، باز هم خود را میفرباید، و خواب روزی را می بیند که با "طالبان" سپاهی اجیر آی.اس.آی دوشادوش و همسویانه و البته در بستری از یک "همسویی عمومی" دست به مقاومت علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان بزند. به این میگویند مبارزه ءهمسویانه و دوشادوش یک نیروی دست نشانده و پوشالی در برابر اشغالگران و دست نشانندگان رژیمی شان! لابد "دست نشانده تا دست نشانده است"؟! "طالبان دست نشانده ءپاکستان" انگار "بد" نیستند و با آنها باید در یک "همسویی عمومی" علیه اشغالگران و دست نشانندگان رژیمی شان، دست به مقاومت ملی زد!!!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، به خاطر آنکه یک تطهیر کامل و بی غل و غش از "طالبان" مزدور آی.اس.آی به عمل آورد، خویشان را بیهوده در رنج می اندازد و به اصطلاح زور بیجا میزند تا موجودیت نیروهای خارجی، عمدتا پاکستانی در صفوف و رهبری طالبان را به نحوی توجیه و ترحیم کند! این حزب خوب میداند که موجودیت نیروهای خارجی، عمدتا پاکستانی در صفوف و رهبری طالبان، یک افسانه نیست، بلکه واقعیتی است که همگان بر آن واقف اند. پس به خاطر آنکه رنگ و پیرنگ ملی و ضد اشغالگری "طالبان" خدشه نپذیرد

و زیر سوال نرود، این حزب می بایست دست به کار شود و مسئله را می بایست به گونه یی حل کند حل شده اعلام دارد. نخست از " شعله جاوید"(دور دوم) نقل قولی میاوریم. این نقل قول را که قبلا در این اثر آورده ایم به خاطر آن دوباره در اینجا نقل میکنیم که با مواضع تظہیرگرایانه کنونی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بسنجیم و ببینیم که دروغگوی و سفیه سیاسی حافظه ندارد. ببینیم که "شعله جاوید" (دور دوم) اعتراف به موجودیت خارجی ها عمدتاً پاکستانی ها در صفوف طالبان نموده بود. اما "شعله جاوید"(دور سوم) میخواهد آن "خارجی" ها را افغانیزه کند! در شعله جاوید (دور دوم) چنین میخوانیم:

"بسیار خوب ، از طالبان شروع کنیم . طالبان يك جريان آمريكائي است . پاکستان و عربستان سعودي و آمريكائي ها نه تنها از لحاظ تسليحاتي و مهمات و نقشه هاي نظامي و غيره تقويتش مي کنند ، بلکه براي نبرو مي فرستند. پس از اینکه حزب اسلامي (حزب گلبدین) نتوانست سياست هاي آمريکا را پيش ببرد حذفش کردند . حزب اسلامي ديگر نيروي بحساب نمي آيد. بنابر اين يك صف بندي ديگر شکل گرفت : صف بندي طالبان که تعداد پاکستانی ها در آن آنقدر زیاد است که دیگر طالبان هم نمی توانند منکر شوند . می گویند افراد داوطلب اند . درواقع مزار خیلی افراد و افسر پاکستانی دستگیر شدند. میجرهای پاکستان و احزاب ارتجاعي پاکستانی درجنگ افغانستان در گیراند . سپاه صحابه يك ارتش براي خود درطالبان دارد . سعودي ها براي خود تشکيلات هاي خاصي دارند و غيره

. چندین دسته از خود پاکستانی ها هست و همین طور " اویغورها" که مربوط به استان سین کیانگ در چین هستند . "xxxiv"

مضحک آنست که همان "شعله جاوید"ی که میگفت: "صف بندی طالبان که تعداد پاکستانی ها در آن آنقدر زیاداست که دیگر طالبان هم نمی توانند منکر شوند ." حالا می آید و منکر موجودیت نیروهای پاکستانی و اجنبی در میان طالبان میشود! در صورتی که "دیگر طالبان هم نمی توانند منکر" موجودیت تعداد زیاد پاکستانی ها در صفوف شان شوند، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان چطور به خود حق میدهد که منکر موجودیت اجنبی ها، عمدتا اجنبی های پاکستانی در میان "طالبان" شود؟

حال نقل بالا از "شعله جاوید"(دور دوم) را با اظهارات "شعله جاوید" (دور سوم) در زیر بسنجید:

"پرسش :

آیا حزب نیروهای خارجی پان اسلامیستی را که دوش به دوش طالبان در افغانستان می جنگند ، نیروهای خارجی متجاوز و اشغالگر نمی داند و برای اخراج آنها از افغانستان مبارزه نمی کند ؟

پاسخ :

وجود نیروهای خارجی پان اسلامیستی در افغانستان ، از یک جهت ، نتیجه مداخلات امپریالیست های امریکایی و سائر امپریالیست های غربی ، در زمان جنگ مقاومت ضد شوروی ، حاکمیت جهادی ها و بعدا حاکمیت طالبان است . در آن زمان ها جهادی ها و طالبان و این جنگجویان

خارجی پان اسلامیست گماشتگان محبوب این قدرت های امپریالیستی بودند . پس از جهادی ها مغضوب واقع شدند و پس از آنها طالبان و القاعده نیز از موقعیت گماشتگان محبوب به موقعیت یاغیان مغضوب سقوط داده شدند ، مجموع نیروهای خارجی پان اسلامیستی در افغانستان ، یکجا با نیروهای طالبان به آوارگی افتادند . پس از سقوط رژیم طالبان در افغانستان ، نیروهای پان اسلامیست خارجی موجود در افغانستان در موقعیتی قرار گرفتند که از یکجانب در افغانستان جای نداشتند و از جانب دیگر در کشور های متبوع اصلی شان نیز تحت تعقیب و پیگرد بودند و نمی توانستند برگشت نمایند .

موضوع مهم در رابطه با جنگجویان پان اسلامیست خارجی این است که تعداد زیادی از آنها در زمان مقاومت ضد " شوری " و در زمان حاکمیت جهادی ها و طالبان اسناد تابعیت افغانستانی و پاکستانی ، با توافق حاکمیت های آن زمان این دو کشور ، گرفته اند . این افراد اکثرا تا زمان سقوط حاکمیت طالبان در میان قبایل پشتون دو طرف خط دیورند تا حدی مستحیل شده و در پیوند با آنها تشکیل خانواده داده اند . تعداد زیادی از آنها فرزندان دارند که دیگر پشتون به حساب می آیند و خود شان نیز در واقع افراد دارای دو تابعیت هستند .

به این ترتیب مشکل جنگجویان پان اسلامیست خارجی هم در افغانستان و هم در پاکستان یک مشکل پیچیده است . مشکل اینها در واقع تا حد زیادی مشکل خارجی های بومی شده است و آنهام خارجیانی که در کشور های اصلی اول شان تحت تعقیب و پیگرد هستند ، نه صاف و ساده مشکل نیروهای خارجی غیر قانونی در این دو کشور و در نتیجه قابل اخراج به

کشورهای اصلی شان . البته حاد شدن وضعیت عراق و پیدا شدن زمینه های وسیع فعالیت برای این نیروها در آن کشور ، گشایشی برای آنها به وجود آورد و تعداد زیادی از آنها ، بخصوص عرب های شان ، به عراق کوچیدند . ولی کماکان تعداد نسبتا قابل توجهی از این جنگجویان کماکان در دو طرف خط دیورند موجود هستند ، که مسائل ویژه خود را دارند و وضعیت شان با وضعیت نیروهای متجاوز و اشغالگر امریکایی و متحدین آنها فرق می نماید. "

اینکه "حزب" مدعی است که: موضوع مهم در رابطه با جنگجویان پان اسلامیت خارجی این است که تعداد زیادی از آنها در زمان مقاومت ضد "شوری" و در زمان حاکمیت جهادی ها و طالبان اسناد تابعیت افغانستانی و پاکستانی ، با توافق حاکمیت های آن زمان این دو کشور ، گرفته اند" ، چنین ادعایی مسخره است. دلایل مسخره بودن و بی پایگی این ادعا از این قرار است: سیل جنگجویان اسلامگرای خارجی که به صف مجاهدین/ "طالبان" پیوسته و با آنها یکجا شده اند، محدود به دوره مبارزه ضد سوسیال امپریالیستی نیست، بلکه جریانی است که تا امروز نه تنها ادامه داشته است، بلکه طی سالیان پس از تجاوز اشغالگران امپریالیست تحت رهبری امریکا به افغانستان، از نو شدت و افزایش چشمگیری داشته است. دوم اینکه، نسبت باز بودن و بی صاحب بودن مرز های افغانستان، از همه کشور های همسایه، جنگجویان پان اسلامیت، طی سالهای اخیر داخل خاک افغانستان شده با طالبان یکجا شده اند و این روند هنوز ادامه دارد و دست کم در آینده نزدیک نیز چنین

خواهد بود. سوم اینکه: اگر جنگجویان پان اسلامیت اجنبی کنونی، همه همان پان اسلامیت های دوره مقاومت ضد سوسیال-امپریالیستی باشند، این امر را نیز باید پذیرفت که این جنگجویان با توجه به گذشت بیش از سی و هفت سال از شروع مبارزه علیه تجاوز سوسیال-امپریالیسم روس، اگر هر جنگجویی حد اقل بیست سال میداشت، حال می باید به مرز پنجاه و هفت سالگی و بسوی شیخ فانی شدن پای گذاشته باشند! در این صورت، این خارجی های افغانی شده، شیخ های فانی خواهند بود که به زحمت توان حمل یک میل کلاشینکوف را با خود خواهند داشت. با توجه به اینکه نیروی جنگجوی اجنبی در کنار طالبان که بخش عمده اش جوان میباشد، می بینیم که ادعای کذایی حزب "کمونیست" مانوئیست افغانستان در این خصوص که جنگجویان "خارجی" کنونی همان خارجی های دوره ء مبارزه علیه تجاوز سوسیال-امپریالیسم اند که دیگر افغانیزه شده اند-از حقیقت برخوردار نیست و بوده هم نمی تواند. اگر قرار ادعای حزب، بخشی از این جنگجویان خارجی پان اسلامیت، یادگار دوره حاکمیت "طالبان" و همان جنگجویانی باشند که در دوره "طالبان" به صفوف طالبان در "امارت اسلامی افغانستان" پیوسته باشند، در این صورت دو موضوع روشن میشود: نخست اینکه، این حزب خود باز اقرار میکند که اجنبی ها بخشی از بدنه امارت اسلامی افغانستان را تشکیل داده بود. این خود موید غیر افغانستانی و ضد ملی بودن "طالبان" است. دوم اینکه این جنگجویان، طی حدود یک و نیم دهه که از سقوط "طالبان" میگذرد هنوز زنده هستند و دیگر نمایندگی از افغان های سابقا اجنبی میکنند!!! با توجه به فرار نیروهای خارجی متحد و همبسته با "طالبان" در سالهای اولیه پس از

فروپاشی امارت "طالبان" به خاک پاکستان، و با در نظر داشت تلفات وسیع بنده اصلی صفوف طالبان طی اینهمه سالیان-اعم از خارجی و "طالبان افغانستانی الاصل- دیگر باید متیقن بود که شمار جنگجویان به اصطلاح سابقا اجنبی-اینک باید بسیار تقلیل یافته باشد. حال آنکه هنوز هزاران جنگجوی اجنبی در سراسر افغانستان دوشادوش طالبان موجود هستند. حرف دیگر اینکه در کدام سالها و دقیقا در کجا در دوره حاکمیت جهادی ها یا "طالبان" و بر مبنای کدام اسناد گواهی دهنده، گواهی بر گرفتن شناسنامه (تذکره) افغانستانی توسط جنگجویان اجنبی پان اسلامیت میتوان سراغ گرفت. هنوز هیچ منبعی چنین مطلبی را نقل نکرده است. این ادعا، ساخته های ذهنی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است به منظور افغانی جلوه دادن خارجی هایی که هنوز در کنار طالبان قرار دارند.

"طالبان بر سر اقتدار افغانستانی" حتی نخواستند و نتوانستند که هم-خون های آنطرف دیورند خویش را افغانستانی بسازند و برایشان شناسنامه توزیع کنند، چی رسد به اینکه به صد ها و هزاران جنگجوی عرب تبار، چپچی، کشمیری، ازبیکستانی، چینی (سنکیانگ چین) و... را افغانی بسازند یا اینکه برایشان شناسنامه افغانی توزیع کنند. پشتونیزه شدن اجنبی ها نیز ادعایی است که تنها منبع آن حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تواند بود! در افغانستان پس از گذشت سده ها هنوز "سادات" دست از عرب بودن بر نمی دارند و در هیچ ملیتی به شمول ملیت اغلبا حاکم پشتون خود را مستحیل نساخته اند و مستحیل نگشته اند. پس

چطور میتوان ادعا کرد که طی یکی دو و حد اکثر سه دهه اجنبی های "طالبی" پشتونیزه شده باشند؟! اگر اخبار را به گونه منظم و جدی تعقیب کنید، هر از چند گاهی اخبار پیوستن شماری و گاه خیلی از پان اسلامیست های اجنبی از کشور های مختلف اسلامی به صفوف "طالبان" به نشر میرسد. آیا اینها هم به شکل معجزه آسا به محض پیوستن و همبستگی با "طالبان" در خاک افغانستان، آنا افغانیزه میشوند؟

تروریست های پان اسلامیست مرز نمی شناسند. بنابر آن، سخنی از برگشت نتوانستن آنها به اوطان اولیه شان و ناگزیری شان در اقامت دراز مدت برای دهه ها در افغانستان نمی تواند به گونه جدی در میان باشد. دو سوی خط دیورند، به مثابه اماکن مورد توجه پان اسلامیست ها، دست کم از 6 جدی 1358 خورشیدی بدین سو، بلا انقطاع مورد نظر و مرجع پان اسلامیست ها بوده است. از زمانیکه "طالبان" ظهور نموده اند تا امروز، دو سوی خط دیورند، پیوسته مورد ترکتازی های امواج مکرر پان اسلامیست ها واقع گردیده و این روند ادامه دارد. شبکه حقانی و لشکر طیبیه و مدارس پاکستانی، همه به سرباز گیری از میان هزاران داوطلب جنگجوی پان اسلامیست مربوط کشور های مختلف اسلامی در خاک پاکستان و بسوی افغانستان ادامه داده اند. بر مبنای افشاگری های "احمد رشید" نویسنده پاکستانی:

"لشکر طیبیه که توسط آی.اس.آی تربیه شده و در ارتباط نزدیک با القاعده و طالبان قرار دارند. کشور پاکستان نه تنها گروپ های جهادی را محافظت میکند و اجازه میدهد تا استخدام، تربیت و تمویل شوند، بلکه

آنها را کارکنان عادی اجتماعی تصور میکنند. بعد از حملات 2008 بمبئی، پاکستان رهبران لشکر طیبہ را برای چند هفته محدود در خانه مجلل تحت حراست نگهداشتند، بعد رهایشان کردند...^{xxxv}

موجودیت و فعالیت القاعده، شبکه حقانی و سایر شبکه های پان اسلامیست و تروریستی در تبتانی با "طالبان" در منطقه، خود گواه سرازیر شدن هزاران جنگجوی خارجی تازه دم در صفوف "طالبان" طی سالیان اخیر بوده است. پس مبرهن میگردد که ماست مالی کردن های حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، نمی تواند چهره ء سیاه و ضد ملی "طالبان" راسفید غازه عملی و ضد اجنبی بزند و قادر نیست تا از غلظت شدید ضد افغانستانی و مزدور اجنبی بودن "طالبان" بکاهد. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باید مواضع قبلی "شعله جاوید" (دور دوم) رایکبار دیگر خودش روی-خوانی کند، تا متوجه تناقض گویی های کنونی خویش شود. این حزب باید بداند که بارها در "شعله جاوید" (دور دوم) از موجودیت "میجر های پاکستانی" و خارجی ها در رهبری طالبان یاد کرده و به موجودیت تعداد زیادی از پاکستانی ها در صفوف طالبان تاکید ورزیده است. حال چگونه این حزب می آید و میخواهد "طالبان" را از لوٹ خارجی ها در صفوف و رهبری آن پاک کند؟ این کار را این حزب نمی تواند. با آنها پافشاری حزب در این خصوص، نشان دهنده آنست که این حزب به خاطر آنکه بتواند از "طالبان" یک چهره عملی و مقاومت گر ارائه دهد، ناگزیر است دروغ های "جدید" بیافد، و منکر موجودیت اجنبی ها در رهبری و صفوف "طالبان" شود، و حتی بی شرمانه مدعی گردد و دروغ

ببافد که نیروهای اجنبی که اینک با طالبان اند، پشتونیزه شده اند و در ادوار قبلی، تابعیت افغانستان را پذیرفته و شناسنامه افغانستان را اخذ نموده اند! به گزارش زیر که به بررسی مشرح موجودیت هزاران جنگجوی اجنبی در صفوف و در کنار "طالبان" در افغانستان می پردازد، توجه خوانندگان را جلب میکنیم. این گزارش را به خاطر مفادی که در تشریح موضوع دارد و مفاد آن دست رد به سینه ادعاهای دروغین نظیر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان میگوید به گونه مکمل در اینجا نقل میکنیم:

طالبان و گروه های خارجی عضو طالبان

"لوقت- با بررسی اوضاع میدانی جنگ در افغانستان، این واقعیت مهم مشهود است که در کنار طالبان افغانستان، اعضای گروه های تندرو اسلامی آسیای مرکزی مثل حزب اسلامی ازبکستان، حزب التحریر و از همه مهمتر طالبان پاکستانی و جنگجویانی که عنوان جهادی را با خود یدک می کشند در شمال افغانستان با نیروهای امنیتی داخلی در حال جنگ اند. این که گفته شود شورشیان منسوب به طالبان، در حال تبدیل شدن به یک جریان چند ملیتی هستند، هنوز زود است؛ اما با این حال بخشی از شبه نظامیان مسلح در شمال افغانستان بویژه در قندوز، بدخشان، تخار و فاریاب و...، جنگجویان خارجی هستند که به عنوان اجیرشدگان توسط سرویس های امنیتی برخی از کشورهای منطقه بویژه کشورهای عربی و پاکستان در افغانستان فعال شده اند.

هر چند طالبان سه چهار روز پس از تصرف شهر قندوز، مجبور شدند از این شهر استراتژیک عقب‌نشینی کند، اما نباید فراموش کرد که طالبان با همکاری دیگر گروه‌های تروریستی همسو توانسته است جبهات جنگی جدیدی در شمال افغانستان که قبلاً بسیار امن و به دور از دسترس طالبان بود، باز کند. طالبان اکنون جنگ را به ولایات تخار، بغلان و بدخشان کشانده و مناطقی نزدیک به فیض‌آباد مرکز ولایت بدخشان، جایی که قبلاً در آن پایگاه نظامی داشتند، را تصرف کرده‌اند.

براین اساس، در حالی که همه فکر می‌کردند پس از اعلام مرگ ملا عمر، طالبان دچار چنددستگی و انشعاب و سپس تضعیف خواهد شد، اما طالبان با تصرف شهرهای بزرگ و برخی فرمانداری‌ها در شمال افغانستان، قدرت خود را به نمایش گذاشته و بطور یقین می‌خواهد وزن خود را در افغانستان افزایش دهد تا ضمن تهدید دولت وحدت ملی، در میز مذاکرات نیز سهم بسزایی به دست بیاورد. واقعیت آن است که سقوط قندوز به عنوان دروازه آسیای مرکزی به دست طالبان، ولو به مدت کوتاه، سهل‌انگاری دولت وحدت ملی و عدم توانایی نیروهای امنیتی افغانستان در حفظ یک مرکز ولایت را نشان داد. شهری که از نظر ژئوپلیتیک اهمیت زیادی داشته و پنجمین شهر بزرگ افغانستان است، حاکی از این واقعیت مهم داشت که طالبان می‌تواند تسلط خود بر مناطق مهم ژئوپلیتیک را افزایش دهد و این می‌تواند در بلندمدت خطرناک بوده و اوضاع افغانستان را بیش از پیش بحرانی‌تر کند.

مایکل کوگلن، کارشناس آسیای مرکزی در موسسه «وودرو ویلسون» می‌گوید یکی از دلایل موفقیت طالبان در تصرف قندوز، جذب جنگجویان

غیرپشتون از گروه‌های تروریستی منطقه می‌باشد. برای اولین بار است که طالبان به صورت یک گروه چند قومی و چندملیتی متشکل از ازبک، اویغور و پنجابی‌های پاکستانی ظهور پیدا می‌کند. زیگفرید اولف، مدیر تحقیق در مؤسسه دموکراتیک آسیای جنوبی در بروکسل و محقق در دانشگاه مؤسسه آسیای جنوبی هایدلبرگ نیز، معتقد است طالبان برای گسترش تسلط خود بر ولایات شمالی افغانستان استراتژی سیاسی و ساختار جذب نیروی خود را تغییر داده است و در کنار پشتون‌ها، جنگجویان کشورهای دیگر را نیز استخدام می‌کند. یعنی علاوه بر عرب‌ها، پاکستانی‌ها و بنگلادشی‌ها، پناهندگان روئینگایی کشور میانمار که در بنگلادش ساکن شده‌اند و طالبان اویغورها را از منطقه خودمختار سین‌کیانگ کشور چین برای جنگ در ولایات شمالی افغانستان جذب می‌کنند. بنابراین حضور جنگجویان چند ملیتی در صفوف جنگ طالبان از یک واقعیت انکارناپذیر است. در جنگ طالبان در قندوز جنگجویانی از ازبکستان، چین، پاکستان، قرقیزستان، آذربایجان و کشورهای عربی حضور داشتند، اما تعداد پاکستانی و ازبکستانی‌ها بسیار بیشتر بود.

به نحوی که بر اساس گزارش رسانه‌ها، تعدادی از فرماندهان طالبان که در قندوز می‌جنگند، زمانی در پاکستان زندانی بوده‌اند و برخی دیگر در نابودی رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱ و به دنبال حمله نظامی آمریکا نقش کلیدی داشته‌اند.

به هر حال موضع تازه طالبان در جنگ شمال افغانستان، قابل تامل است. طالبان با جذب جنگجویانی از اقوام مختلف می‌خواهد حساسیت‌های قومی که در افغانستان منجر به درگیری‌های کشنده شده است را کاهش دهد. اما

این می‌تواند برای پاکستان نیز خطرناک باشد، چراکه بسیاری از گروه‌های تروریستی غیرپشتون که در ولایات شمالی افغانستان می‌جنگند تفکرات ضد پاکستانی دارند. پاکستان از آن دسته از طالبان افغانستانی که حامی پاکستان هستند حمایت می‌کند تا در نهایت بتواند یک دولت پشتون‌محور همسو و دوست با پاکستان در افغانستان ایجاد کند. همین سیاست می‌تواند جنگ در ولایات شمالی افغانستان را تشدید کرده و شمال را برای دولت افغانستان غیرقابل مهار کند.

با توجه به آنچه گفته شد به نظر می‌رسد دولت وحدت ملی بدون همکاری با کشورهای همسایه، نمی‌تواند اوضاع را تحت کنترل بگیرد و به نوعی از صدور گروه‌های تندرو خشونت‌طلب به شمال افغانستان جلوگیری کند. بنابراین همکاری نزدیک دولت وحدت ملی با کشورهای منطقه برای مبارزه با تروریسم يك ضرورت است. در کنار این دو جناح، اشرف‌غنی و دکتر عبدالله، باید اختلافات خود را کنار گذاشته و به موازات گفتگو با کشورهای دیگر یک موضع قوی بر ضد طالبان و گروه‌های مهاجم، اتخاذ کند. بدون شک تصرف قندوز به دست طالبان که در آن افراد غیرنظامی زیادی قربانی شدند، برای دولت وحدت ملی یک زنگ خطر جدی بود تا هرچه سریعتر بحران‌های داخلی را حل و فصل کنند. این در حالیست که با گذشت یک سال از عمر دولت وحدت ملی افغانستان، اختلافات سیاسی بین اشرف‌غنی و دکتر عبدالله کماکان به قوت خود باقی است. در واقع بحران عدم اعتماد در دولت وحدت ملی از قبل وجود داشت، اما سقوط قندوز بیش از پیش تفاوت رویکردها و مواضع متفاوت را عیان ساخت و به نوعی بار دیگر توجه کشورهای خواهان امنیت و ثبات در افغانستان

را به این درك رساند که نیروهای بین‌المللی به اصطلاح كمك به امنیت افغانستان، نه تنها در آموزش نیروهای امنیتی افغانستان، ضعیف عمل کرده‌اند، بلکه راهکار اساسی برای خروج افغانستان از بحران همکاری کشورهای منطقه و همگرایی آنهاست.

اسماعیل باقری" xxxvi

قسمی که در گزارش بالا میخوانیم، "طالبان" همانند گذشته، مرکز ثقل تجمع نیروهای پان اسلامیت در منطقه بوده اند. بنابر آن، تنها آنانیکه از لحاظ سیاسی سفیه اند میتوانند کالیوه منشانه مدعی شوند که "خارجی" هایی که در صفوف یا کنار "طالبان" قرار دارند، حالا افغانی و پشتونیزه شده اند، و طالبان یک نیروی مقاومت ملی در برابر اشغالگران و رژیم پوشالی دست نشانده میباشند! سرانجام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که اینهمه از خالص و مقاوم‌تر بودن "طالبان" دم میزند و منکر اجنبی ها در صفوف "طالبان" میشود، در برابر این ادعای خودش که شبکه "حقانی" را بخشی از "طالبان" می شمارد، چی گفتی دارد؟:

"بعضی از منابع خارجی، گروه تحت رهبری جلال الدین حقانی را نیز یک نیروی مستقل به حساب می آورند. اما این گروه، علیرغم ارتباطات معینی که به دلیل خویشاوندی حقانی با خاندان سلطنتی سعودی با دربار این کشور دارد و از جانب حلقات معینی از درباریان و شیخ های مرتبط به آنها حمایت می گردد، یک گروه کاملا مستقل نیست و در واقع یکی از گروه های مربوط به طالبان به شمار می رود. این گروه در زمان امارت اسلامی طالبان یکی از گروه های اصلی طالبان بود و در حال

حاضر نیز با وجودیکه نسبت به گروه های زیادی از طالبان با استقلالیت بیشتری حرکت می کند، کماکان دارای چنین وضعیتی است." xxxvii

پوشالی بودن و اجنبی نوازی "طالبان" را از زبان خود حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در زیر بخوانید. در ختم خوانش، برایتان باز این سوال مجددا پیدا خواهد شد که چرا این حزب، علی الرغم اذعان بر نکات نگاشته، باز هم مدعی است که در صف "طالبان" اجنبی ها وجود ندارد و اجانب همه در آن پشتونیزه شده اند. حال به نقل بیانات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در زیر می پردازیم:

"طالبان پاکستانی نه تنها در پاکستان فعالیت می نمایند بلکه در جنگ های افغانستان نیز بصورت نسبتا وسیع سهم می گیرند و حتی در مواردی نقش جنگی آنها نسبت به نقش جنگی طالبان افغانستانی بیشتر و چشمگیر تر است. مثلا عملیات انتحاری ای که طالبان انجام می دهند، کمتر توسط طالبان افغانستانی و بیشتر توسط طالبان پاکستانی صورت می گیرد. البته شرکت پاکستانی ها در جنگ های افغانستان منحصر به شرکت طالبان پاکستانی درین جنگ ها نیست و سائر گروه های بنیاد گرای مخالف اشغال افغانستان و مخالف رژیم کوزی در پاکستان نیز افراد شان را برای جنگ به افغانستان می فرستند. اما سطح شرکت آنها محدود است و این طالبان

پاکستانی اند که نیروی عمده پاکستانی شرکت کننده در جنگ های افغانستان را تشکیل می دهند. "xxxviii"

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان خود اقرار میکند که "این طالبان پاکستانی اند که نیروی عمده پاکستانی شرکت کننده در جنگ های افغانستان را تشکیل میدهند". سوال این است که در صورتی که "طالبان افغانستانی" اینهمه میدان را به اجانب باز نموده اند، و عمدگی در به اصطلاح نبرد "علیه اشغالگران" مربوط پاکستانی ها است، پس چگونه است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان "طالبان" را یک نیروی مقاومتگر علیه اجنبی ها میخواند. حال آنکه "طالبان" خود پوشالیانی اند که دشمن استقلال افغانستان بوده، و همانند رژیم پوشالی، صفتندی وطن فروش محسوب میشوند، نه یک صف بندی مقاومتگر علیه اشغالگران!

"خاموشی" معنا دار این حزب در مورد منابع تمویل و تجهیز "طالبان" طی سالیان "مقاومت ارتجاعی" شان علیه اشغالگران، نیز "خاموشی" معنا دار این حزب در مورد هم-پهلویی "القاعده" با "طالبان" طی این سالیان، خود نشان میدهد که از نظر این حزب، حامیان پاکستانی "طالبان" و نیز حامیان "القاعده" این گروه، نیز در شمار "مقاومتگران" علیه اشغال اند، اما "مقاومتگرانی" از نوع خارجی آن! چرا این حزب در این موارد "خاموشی" گزیده است؟ به خاطر آنکه اگر در این مورد اعتراض کند، این اعتراض به معنای "رد نمودن مشروعیت" مقاومتگری "برای" طالبان" است، چیزی که مورد قبول این حزب نیست. اگر "طالبان" بوسیله "القاعده"، دولت پاکستان-عمدتا آی.اس.آی و ارتجاع

عرب حمایه می شوند، و از این طریق "مقاومت" نام نهاد خویش را پیش می‌برند، این "مقاومت" چیزی نیست، جز نوعی دیگر از اشغالگری. در حقیقت، اشغالگران از چندین "سو" افغانستان را در تبنای هم مورد تجاوز و اشغال قرار داده اند: از سوی اشغالگران امریکایی-شرکا، از سوی "طالبان" و حامیان پاکستانی و "القاعده" شان، و از سوی سایر نیروهای خارجی از قبیل داعش! چشم حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان در خصوص "دین" اشغالگری "طالبان" و باداران کنونی شان، مطلقاً "کور" است. در این خصوص است، و این "کوری" است که نشان دهنده عمق تسلیم طلبی این حزب در برابر پاکستان و ارتجاع عرب، و از طریق آن در برابر اشغالگران "غربی" می‌باشد. یکی از وزرای اسبق "کابینه" طالبان در مصاحبه ای با "نیوز ویک" گفته است که: "ما در دستان پاکستان مانند گوسفندانی هستیم که هر زمان به هر سویی که بخواهند هدایت مان میکنند." xxxix

اقرار هایی از این دست از سویی کسانی که سابقه تولی کرسی های عالی در زمان "طالبان" داشته اند، خود نشان دهنده عمق وابستگی و پوشالی بودن "طالبان" است. با چنین ژرفای وابستگی، چگونه میشود باور کرد که "طالبان" مزدور دولت پاکستان، یک نیروی مقاومتگر در برابر اشغالگری باشند. "طالبان" خود سپاهی اجیری در دستان نظامیان پاکستانی و آی.اس.آی بوده، و بوسیله این نیروی مزدور، افغانستان مورد تهاول و دستخوش ترکتازی "طالبان" و شبکه های تروریستی نظیر "القاعده" و "حقانی" قرار میگیرد. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان،

"ناخود آگاهانه" "طالبان" را سپاهیان اجبر و وابسته به "القاعده" خوانده و مرگ اسامه بن لادن را از دلایل افزایش تسلیم طلبی "طالبان" میخواند:

"مسئله کشته شدن اسامه می تواند در این حد یا آن

حد باعث تضعیف القاعده در سطح جهانی و طالبان در

افغانستان گردد و این یعنی تضعیف مقاومت ارتجاعی علیه

امپریالیست های امریکایی و متحدین شان." xi

آیا "طالبان" که مرگ اسامه بن لادن پدر سیاسی-اقتصادی شان محسوب شده، و مرگش سبب "تضعیف مقاومت" این گروه میگردد، با اینهمه وابستگی مفرط به یک سازمان تروریستی و "غیر وطنی" میتوانند یک نیروی ملی و افغانستانی محسوب شوند؟ واضح است که خیر. پس چی گونه میتوانیم آنها را "مقاومتگر" و "ضد اشغالگر" بخوانیم. اسامه بن لادن و "القاعده" اش خود اشغالگرانی بودند که بر افغانستان حکم میراندند. "طالبان" پوشالیانی موم دستان آن اشغالگران بوده اند. این چگونه "مقاومتی" است که وابسته به زندگی و مرگ یک اشغالگر یعنی اسامه باشد. یک "مقاومت" هر چند "ارتجاعی" باشد، در صورتی مقاومت محسوب میشود که "وطنی" باشد. اگر یک "مقاومت" ناشی از وابستگی به یک نیروی خارجی و کشور خارجی دیگر باشد، در این صورت، به حیث "مقاومت" مطرح نخواهد بود. پس معلومدار است که "نبردگری طالبان"، هم ارتجاعی است و هم غیر مشمول تحت عنوان مقاومتگری. اگر "طالبان" علی الرغم ارتجاعی بودن، وابسته به یک دولت خارجی یا یک

سازمان تروریستی خارجی نمی بودند و از چنان منابعی تمویل و از سوی اشغالگران حفظ نمی شدند، در آنصورت، مبارزه شان علیه اشغالگران امریکایی-شرکا ، یک مقاومت محسوب میشد، و میشد گفت که آنها علی الرغم مرتجع بودن، دست به مقاومت علیه خارجی های اشغالگر زده اند. حال آنکه، "طالبان"قرار اقرار خود حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، حامل وابستگی مفرط به القاعده و حمایتگران خارجی خود هستند.

حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان از " پروسه دو جانبه سرکوب و تطمیع طالبان" بوسیله اشغالگران و رژیم پوشالی یاد کرده، و برای طالبان الحذر میدهد که فریب نخورند، و الا، آنها بسوی انتحار سیاسی خواهند رفت! "شعله جاوید" در این مورد چنین شرح میدهد:

"هدف آن همانطوری که سفیر جدید امریکا در افغانستان گفته است، دست کشیدن طالبان از جنگ، پذیرش قانون اساسی رژیم دست نشانده یعنی پذیرش اصولی نظام سیاسی مورد خواست امپریالیست ها در افغانستان و قطع رابطه با القاعده یعنی چشم بستن از دیدگاه ها و اهداف پان اسلامیستی ضد غربی و قطع علایق با حامیان پان اسلامیست خارجی شان است.

پذیرش این شرایط از طرف رهبری طالبان به معنی انتحار سیاسی است و باعث تسلیمی سیاسی طالبان خواهد شد، تسلیمی ای که می تواند به سرعت منجر به فروپاشی و اضمحلال فزیکتی تحریک طالبان گردد. طرح این شروط توسط اشغالگران امریکایی و رژیم پوشالی، صرفا

بصورت لفظی و در ظاهر با تسلیمی بلا قید و شرط طالبان فرق دارد،
ولی مضمون و هدفش با آن یکی است.^{xli}

قسمی که در فوق میخوانید، "شعله جاوید" علی الرغم آنکه از "حامیان پان اسلامیت خارجی طالبان" یاد میکند، اما باز هم از "طالبان" به مثابه یک نیروی سیاسی "وطنی" یاد میکند که نمی باید تن به "تسلیمی" بدهند و نمی باید انتحار سیاسی"کنند، و الا بسوی "فروپاشی و اضمحلال فزیک" روانه خواهند گردید! مشکل ما با "تحلیل" حزب در آن نیست که چرا این حزب "طالبان" را "دشمن غیر عمد" میخواند. مسئله آن است که این حزب چرا یک تحریک سراپا فروخته شده و متکی به سازمان تروریستی و خارجی "القاعده" را یک نیروی ضد اشغالگران و یک نیروی مقاومتگر معرفی میکند. این "مقاومتگران" مورد تایید حزب، باز بوسیله این حزب چنین رسوا و پوشالی معرفی میشوند:

"کشته شدن اسامه یک خطر جدی بروز تسلیم طلبی

در صفوف طالبان به وجود آورد."

وقتی که "تسلیم ناپذیری" و "مقاومتگری" یک نیرو، نه ناشی از ملی بودن و "وطن پرستی" آن، بلکه ناشی از وابستگی آن به یک سازمان تروریستی خارجی باشد، در چنین صورتی، آن نیرو، نه یک نیروی مقاومتگر و ضد اشغال، بلکه یک نیروی وابسته و فروخته شده به آن سازمان تروریستی خارجی خواهد بود. در اینصورت، حکم مقاومتگری در برابر اشغالگران برای چنین یک نیروی وطن فروش، منتفی است.

اشغالگر، اشغالگر است. این اشغالگر، اگر القاعده باش، اگر امریکا باشد، یا پاکستان، در هر حالتی، اشغال، اشغال است، و اشغالگر، اشغالگر میباید. این حرفی است که مورد توجه همه نیروهای انقلابی و مقاومتگر میباید. اما، مواضع حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، همیشه خلاف آنرا اتخاذ کرده است. این حزب، نیروی خارجی و اشغالگر "القاعده" به نحوی تطهیر کرده، و تبتانی آنرا با "طالبان"، به مثابه نیروهای مقاومتگر در برابر اشغالگران امریکایی-شرکا به معرفی گرفته است!

15. اقرار های "جانانه"

حالا نوبت آن رسیده است که از زبان و بیان خود حزب کمونیست (مائوئیست) اسناد مزدور مشی و دست نشاندهی و خارجی پرستی و غیر افغانی بودن "طالبان" و "امارت اسلامی طالبان" را به بررسی بگیریم. "شعله جاوید" دور سوم، شماره بیست و پنجم، چنین می نویسد:

"تسلیم ندادن اسامه به دولت امریکا توسط طالبان در سال 2001
یک جنبه دیگر نیز داشت. این " غیرت اسلامی و مهمان نوازی افغانی " طالبانی به مفهوم پذیرش خطر قطع حمایت های دولتی پاکستان، عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی از امارت اسلامی نیز بود، خطری که به وقوع پیوست. به عبارت دیگر طالبان و در راس آنها ملا عمر نه تنها بخاطر حفظ و ادامه پیوند با القاعده و اسامه، خطر دشمنی حامیان امپریالیست امریکایی و انگلیسی قبلی شان را بجان خریدند، بلکه حاضر

شدند که حمایت های رسمی دولت های اسلامی پاکستان، عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی را نیز درین راه قربانی نمایند.

البته مسلم است که " غیرت اسلامی و مهمان نوازی " ملا عمر در سال 2001، یک موضوع صرفا اعتقادی اسلامی و یک خصیصه خشک و خالی افغانی نبود، بلکه از یک عینیت نیرومند در میدان جنگ و عرصه سیاسی نیز برخوردار بود. در آن وقت چندین هزار از مجاهدین مسلمان خارجی در سنگر های جنگ افغانستان به نفع امارت اسلامی می جنگیدند و قاطعانه هم می جنگیدند. به عبارت دیگر این نیروها نه تنها از لحاظ کمیت قابل توجه بودند بلکه از کیفیت جنگی بالایی نیز برخوردار بودند. این مجاهدین مسلمان یا راسا به القاعده تعلق داشتند و یا هم در این سطح یا آن سطح توسط القاعده تنظیم و تجهیز می شدند. به عبارت دیگر جنگ امارت اسلامی در افغانستان صرفا جنگ طالبانی نبود، بلکه جنگ پان اسلامیستی و القاعده بی نیز بود و از این جنبه نیروی محوری قدرت امارت اسلامی طالبان را صرفا نظامیان طالب افغانستانی تشکیل نمی داد، بلکه مجاهدین مسلمان القاعده بی و غیر القاعده بی خارجی نیز بخش مهمی از این نیروی محوری بود.

هم اکنون نیز مجاهدین مسلمان خارجی بخش مهمی از نیروهای مقاومت جنگی اسلامیستی را در افغانستان تشکیل می دهند. تعداد زیادی از آنها پاکستانی اند و به تحریک اسلامی طالبان پاکستانی و سائر گروه های اسلامیست مقاومتجوی پاکستانی تعلق دارند. مجاهدین مربوط به گروه های اسلامیست کشور های آسیای میانه (ازبکستان، تاجیکستان،

ترکمنستان و قرغزستان) بخش مهم دیگری از این نیروها را تشکیل می دهند که به ویژه کم و بیش در سمت شمال فعال شده اند و تا حد معینی محدودیت ملیتی مقاومت جنگی اسلامی تحت رهبری طالبان را رفع کرده اند"

"شعله جاوید" از "موجودیت چندین هزار از مجاهدین مسلمان خارجی در سنگر های جنگ افغانستان به نفع امارت اسلامی" که "جنگیدند و قاطعانه جنگیدند" یاد میکند. آیا اینهمه نشان دهنده آن نیست که این عملا "اسامه" و آن "مجاهدین مسلمان خارجی" بودند که افغانستان را عملا در اشغال خود داشتند. چرا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، این "مجاهدین خارجی" را اشغالگر نمی خواند، و فقط اشغالگران امریکایی -شرکا را می بیند؟ به خاطری که "ضد امپریالیسم" این حزب، در گرو تأیید و تثبیت فئودالیسم در افغانستان است. در آن سوی سکه، "ضد فئودالیسم" مشاطه گران رژیم پوشالی و باداران خارجی آن، ضدیت با "فئودالیسم" را بهانه قرار داده، و بوسه بر چکمه های خونین اشغالگران و رژیم پوشالی دست نشانده آنها میزد.

شعله جاوید خود اقرار میکند که: "هم اکنون نیز مجاهدین مسلمان خارجی بخش مهمی از نیروهای مقاومت جنگی اسلامیستی را در افغانستان تشکیل می دهند. تعداد زیادی از آنها پاکستانی اند و به تحریک اسلامی طالبان پاکستانی و سائر گروه های اسلامیست مقاومتجوی پاکستانی تعلق دارند". در این صورت، چطور میشود تصور کرد که "امارت اسلامی افغانستان" یک امارت "وطنی" باشد. چطور می توان باور

کرد که "طالبان" واژگون شده از اریکه قدرت که هنوز زیر فرمان القاعده و دولت پاکستان قرار دارند، یک نیروی "مقاومتگر" و "وطن پرست" هستند؟

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، چنان طبل تسلیم طلبی به اشغالگران القاعده و "طالبان" را محکم می کوبد که حتی بیشترمانه مدعی میشود که "مجاهدین خارجی" مربوط به سایر کشور های اسلامی، محدودیت ملیتی تک ملیتی بودن "طالبان" را تا اندازه ای رفع کرده اند:

"مجاهدین مربوط به گروه های اسلامیست کشور های آسیای میانه (ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان و قرغزستان) بخش مهم دیگری از این نیروها را تشکیل می دهند که به ویژه کم و بیش در سمت شمال فعال شده اند و تا حد معینی محدودیت ملیتی مقاومت جنگی اسلامی تحت رهبری طالبان را رفع کرده اند".

آیا این بیانات بیشترمانه این حزب که گروه های اسلامیست کشور های آسیای میانه را هویت افغانستانی میدهد و آنان را حلال محدودیت های ملیتی مقاومت جنگی طالبان در افغانستان میخواند، نشان دهنده یک خط وطن فروشانه در تحلیل این حزب نیست؟ واضح است که چنین است. "شعله جاوید" با چنین مشاطه گری به "طالبان" و اشغالگران "القاعده" یی، میخواه اکت و ادای ضد امپریالیستی و ضد اشغالگری کند. حال آنکه با کرنشگری و تایید برهنه ء اشغالگران "القاعده"، خودش در ردیف پوشالیان موید اشغالگران پیوسته است. این حزب تا جایی به مشاطه گری

اربابان "طالبان" یعنی القاعده ادامه میدهد که لیست حامیان خارجی "طالبان" را که "در صفوف طالبان" افغانستان را اشغال نموده بودند، چنین "تکمیل" میکند:

"جنگجویان اسلامی چینی روسیه و اویغوری چین

را نیز باید بر این مجموعه علاوه کرد."

"مقامتگران" این حزب، این "مجاهدین خارجی" هستند!

چرا این حزب، "پان اسلامیزم پیکارجو" را یک نیروی اشغالگر نمی خواند؟ اگر میخواند، حتما از "طالبان" به مثابه یک دولت دست نشانده یاد میکرد. عملا میان "طالبان" به مثابه یک دولت دست نشانده "القاعده-شرکا" و رژیم پوشالی کنونی فرقی ماهوی وجود ندارد. اما نزد این حزب، القاعده یک نیروی اشغالگر نه بلکه یک نیروی مقاومتگر است!

این حزب، عمق وابستگی استراتژیژک "طالبان" به "القاعده" را چنین به بررسی گرفته، و عملا "مقاومتگری طالبان" را افساء میکند:

"این ترتیب تقابل تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی با پان اسلامیزم القاعده یی - طالبانی در افغانستان و عراق نه تنها باعث ضعف و ناتوانی عمومی پان اسلامیزم پیکارجو نگردیده، بلکه باعث تقویت و گسترش آن نیز شده است. هم اکنون، حتی بعد از کشته شدن اسامه، القاعده نسبت به سال 2001 به مراتب قوی تر و نیرومند تر است و طالبان و ملا عمر دلیلی ندارند که رابطه شان را با القاعده قطع

نماینده طالبانیزم یک پای پان اسلامیزم پیکار جو است و بدون پیوند با پای دیگر پان اسلامیزم پیکار جو یعنی القاعده، یک تصور بی معنی و بی مفهوم است. متحقق شدن این تصور هیچ مفهوم دیگری جز نابودی طالبانیزم نمی تواند داشته باشد. ^{xliii}

در صورتیکه قرار اقرار خود حزب، "طالبانیزم" بدون پیوند با القاعده، یعنی نابودی طالبانیزم. در این صورت، چگونه این حزب "طالبان" را یک نیروی "مقاومتگر" و "ضد اشغالگر" میخواند. یک نیروی در صورتیکه "مقاومتگر ضد اشغالگری" باشد، حتما یک نیروی "داخلی" و "بومی" محسوب میشود در صورتیکه این دو صفت را داشته باشد، چنین نیرویی نمی تواند دست نشانده و لعبتک اشغالگران تروریست باشد اگر چنین شد، این نیرو، یک نیروی پوشالی و بازیچه اشغالگران بوده، و هرگز یک نیروی ضد اشغالگران محسوب نمیشود.

16. "تماس های سری چند سال گذشته"

گاه که "انتقاد" حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان از "طالبان" گل میکند، دشنه را بر جگر گاه عدوام روابطه پشت پرده "طالبان" با خالقان امریکایی شان می مالد:

"جنايات امپرياليست های اشغالگر و دست نشانندگان خائن شان آنقدر عريان و اشكار است که در ننگرهار و در داخل ساختمان وزارت داخله رژیم در کابل، تا حال دو منسوبین پولیس خود رژیم، دست به تمرد زده و افسران و مشاوران نظامی امریکایی را به قتل رسانده اند. اوضاع

برای اشغالگران به قدری ضیق و خطرناک شده که آنها مجبوراً مشاورین
شان را از تمامی وزارتخانه های رژیم بیرون کرده اند.

در چنین شرایطی، "طالبان" که دیگر سلسله تماس های سری
چند سال گذشته شان با امپریالیست های امریکایی بر ملا شده و اکنون
آشکارا در پروسه به اصطلاح "صلح قطر" قرار گرفته اند و تلاش دارند
دوستی گذشته شان با دولت امریکا را تازه کنند، جدیداً "حقوق بشر" شناس
شده اند و در عکس العمل علیه اقدام اخیر افسران و سربازان امریکایی
در پایگاه نظامی بگرام، بجای بلند کردن شعار تشدید مقاومت علیه
اشغالگران، دست گذاری به سوی "سازمان های مدافع حقوق بشر" دراز
کرده و در اعلامیه مورخ 29 / 3 / 1433 هـ ق (21 / 2 / 2012 م
) خود

چنین ارقام می فرمایند:

« امارت اسلامی افغانستان در حالی که سوزاندن قرآن کریم را
از طرف اشغالگران امریکایی بشدت تقبیح می کند، از سازمان های مدافع
حقوق بشر می خواهد که طبق مسئولیت اخلاقی و بشری خویش، از این
گونه اعمال متجاوزین امریکایی جلوگیری بعمل آورده و مجرمین تاریخی
را که بر علیه کرامت انسانی مرتکب جرم شده اند، به سزای جنایات شان
محکوم نمایند.»

بدین ترتیب روشن است که طالبان بصورت اشکارا و روشن در مسیر "خود کشی سیاسی" قرار گرفته اند که اگر به طی طریق درین راه همچنان ادامه دهند، سر انجامی جز فروپاشی و یا مبدل شدن به بخشی از رژیم دست نشانده و توافق خفتبار با موجودیت دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا نخواهند داشت. "xliviii"

می بینیم که این حزب، که از "روابط سری" چندین ساله "طالبان" با اشغالگران یاد میکند، باز تشویش آنرا دارد که مبادا "طالبان" دست به خود کشی سیاسی بزنند! زهی تناقض پراگنی و "طالب پروری" که در کار این حزب است!

17. "مخالفت با طالبان"

هنگامی که حزب کمونیست "مائوئیست" افغانستان مخالف خویش را با "طالبان" مطرح میکند، "طالبان" را به مثابه یک نیروی داخلی که نماینده "فئودال کمپرادوریزم" باشد، در نظر میگیرد، نه یک نیروی پوشالی و پرورده امپریالیسم و دست نشانده اشغالگران که هنوز زندگی و مرگ اش متکی به حمایت خارجی ها، عمدتا القاعده و بادران امپریالیست آن تشکیلات امپریالیستی باشد. این خود عمق انحراف این حزب از یک تحلیل عینی و مائوئیستی را نشان میدهد. در اینجا، ناگزیر به نقل بخشی طولانی از یک سند این حزب مبادرت می ورزیم. در این بخش، قسمی که میخوانید، "طالبان" به مثابه یک نیروی افغانستانی و

مقاومتگر در نظر گرفته شده است، نه به مثابه یک نیروی پوشالی و کارگزار اشغالگران القاعده بی-شرکا:

"ما باید در درجه اول در مورد شناخت طبقاتی از طالبان روی این نکته انگشت بگذاریم که طالبان نماینده سیاسی آن بخش از فیودال ها و بورژوا کمپرادور هایی اند که طرفدار یک افغانستان نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی هستند و از همین موضع علیه اشغالگران می جنگند.

طالبان مخالف هر نوع ترقی و پیشرفت نیستند. آنها ترقی و پیشرفت نیمه فیودالی – نیمه مستعمراتی در چوکات امارت اسلامی را می خواهند، ولی مخالف ترقی و پیشرفت مستعمراتی – نیمه فیودالی هستند و همچنان مخالف ترقی و پیشرفتی هستند که در جهت مخالف منافع طبقاتی فیودال ها و بورژوا کمپرادور ها و طبعا در جهت مخالف وابستگی نیمه مستعمراتی به امپریالیزم، سیر نماید.

مسلم طالبان در پیوند با مافیای مواد مخدر قرار دارند. در عین حال باید گفت که قوت های اشغالگر و رژیم دست نشانده نیز در پیوند با مافیای مواد مخدر قرار دارند، و بلکه گردانندگان اصلی این مافیا در افغانستان هستند و منافع اصلی تولید و تجارت مواد مخدر را به جیب می زنند.

استخبارات پاکستان دو بخش است. بخش عمده در خدمت اشغالگران امپریالیست قرار دارد و با رژیم دست نشانده همکار است و بخش غیر عمده از طالبان حمایت می نماید. استخبارات پاکستان را نباید

در مخالفت یکدست با اشغالگران و رژیم دست نشانده به تصور در آورد. چنین تصویری بدین معنی است که استخبارات دولت وابسته پاکستان توان و جرئت ایستادگی در مقابل امپریالیست ها را دارد. دولتیان پاکستان مجموعاً سیاست دو رویانه ای در قبال اوضاع افغانستان بازی می نمایند، نه بدین خاطر که چنین سیاستی را به اتفاق هم در پیش گرفته اند، بلکه بدین خاطر که درینمورد میان خود شان منشعب هستند.

طالبان واقعا علیه اشغالگران می جنگند و نه ظاهراً، ولی البته بر اساس مواضع و خواست های خود شان. در عین حال باید بگوییم که سیاست های عمیقاً ارتجاعی فیودالی - کمپرادوری و مبتنی بر شوونیسم ملیتی و شوونیسم جنسیتی غلیظ طالبان، به نوبه خود و بصورت غیر مستقیم به اشغالگران و رژیم دست نشانده مدد می رساند که برای اشغالگری و وطنفروشی شان بهانه های فریبنده ای فراهم نمایند.

مهم است که ما دشمن عمده و مبارزه و مقاومت علیه دشمن عمده را هرگز فراموش نکنیم و هر مسئله ای را در قدم اول و بصورت عمده در رابطه با این مسئله مدنظر قرار دهیم. آیا سند " سازمان انقلابی " هرگز دشمن عمده را به فراموشی نمی سپارد؟ نه، اینگونه نیست. مثلاً در همین جملات نقل شده در فوق، " سازمان انقلابی... " کمتر روی جنگیدن طالبان علیه اشغالگران، و آنها با اما و اگر و اگرچه، و بیشتر روی وابستگی طالبان به استخبارات پاکستان و سیاست های غلیظ ارتجاعی و ضد ترقی آنها و خدمتگذاری غیر مستقیم شان به اشغالگران صحبت می نماید.

ما در مورد طالبان اینگونه صحبت نمی‌نماییم. ما در مورد طالبان می‌گوییم که: چون طالبان یک نیروی ارتجاعی فیودال – کمپرادور دارای سیاست های غلیظ شوونیستی ملیتی و شوونیسم مرد سالار و در عین حال تئوکرات بنیادگرا و وابسته به مراجع قدرت ارتجاعی خارجی و در نهایت وابسته به امپریالیزم است، در رابطه با کلیت مبارزه برای انقلاب دموکراتیک نوین، دشمن استراتژیک ما محسوب می‌گردد. اما در شرایط فعلی که باید مبارزه و مقاومت عمدتاً علیه دشمن عمده فعلی یعنی اشغالگران و رژیم دست‌نشانده پیش برده شود، باید توجه کنیم که طالبان علیه آنها می‌جنگند و لذا یک نیروی مقاومت‌کننده ولو ارتجاعی علیه آنها محسوب می‌گردند. به همین جهت تا آنجائیکه طالبان علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده می‌جنگند، باید با آنها همسویی نشان دهیم، ولی تا آنجائیکه سیاست های ارتجاعی فیودال – کمپرادوری را اعمال می‌نمایند، باید با آنها مخالفت کنیم و علیه شان مبارزه نماییم.

ما در مخالفت با طالبان و مبارزه علیه آنها نیز توجه داریم که در قدم اول آنها را به مثابه آماج عمده مبارزات مسلحانه انقلابی در شرایط کنونی نشانی نکنیم و علیه تسلیم‌طلبی های آنها در قبال دشمن اشغالگر و نیز آن جنبه از سیاست های شان که به اشغالگران و دست‌نشانندگان شان بصورت غیر مستقیم کمک می‌رساند و جلو بسیج همگانی و سرتاسری توده‌ها علیه دشمن عمده شان را می‌گیرد، افشاگری و مبارزه نماییم و پس از آن علیه سائر جنبه های ارتجاعی خط‌فکری و سیاسی آنها.

در مورد موضوع اتحاد با طالبان باید توجه گردد که یقیناً چنین اتحادی، از لحاظ صرفاً تیوریک، اتحاد علیه دشمن عمده با نیرویی است که دشمن استراتژیک انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می‌گردد، اما در شرایط فعلی دشمن عمده محسوب نمی‌گردد؛ ولی از لحاظ عملی موضوعی است که فعلاً نمی‌تواند اصلاً مدنظر قرار بگیرد. در هر حال نادرست است که ما مثل اشغالگران و رژیم دست‌نشانده در مورد طالبان صحبت نماییم."

در این جا ما قصد حمایت از مواضع "سازمان انقلابی افغانستان" را نداریم. آن سازمان، در ردیف نیروهای "ضد فئودالیستی" است که با هزاران رشته به اشغالگران امپریالیست رگ و رشته دارد. این سازمان، از بطن یک حرکت مشاطه‌گرانه در آغوش رژیم پوشالی کرزی بوجود آمده است. نقد ما متوجه تحلیل نادرست حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از ماهیت "طالبان" است. این حزب خود اقرار میکند که "طالبان" بوسیله "بخش غیر عمده" آی.اس.آی حمایت میشوند. با اینهمه این حزب از "اتحاد" با "طالبان" و "اتحاد علیه دشمن عمده با نیرویی" که "دشمن استراتژیک انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان محسوب می‌گردد" یاد میکند. نخست باید از این حزب پرسید که چگونه این اتحاد با "دشمن استراتژیک انقلاب دموکراتیک نوین" را توجیه میکند؟ اگر در بستر "مقاومت مشترک علیه اشغالگران"، در این صورت، آیا ماهیت پوشالی و مزدوری "طالبان" به القاعده و وابستگی آن به آی.اس.آی را چگونه از نظر می‌اندازد؟ آیا نیرویی مزدور و وابسته به اجانب نظیر

"طالبان" میتواند یک نیروی مقاومت محسوب شود؟ این حزب خود در
سطور فوق، در جایی اقرار میکند که "طالبان":

"وابسته به مراجع قدرت ارتجاعی خارجی و در نهایت وابسته
به امپریالیسم است". وقتی که نیرویی در نهایت وابسته به امپریالیسم بوده
و وابسته به مراجع قدرت خارجی باشد، چگونه ممکن است که چنین یک
نیرویی را یک نیروی مقاومتگر، ولو حامل یک مقاومت ارتجاعی،
محسوب کرد؟ در اینجا است که درک انحرافی این حزب از ماهیت و هستی
"طالبان" بر ملا میگردد، و دست "ضد امپریالیسم" وی رو میشود!

قرار اقرار حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

"اسامه رهبر القاعده تا زمان کشته شدنش در اول می 2012)
11 ثور 1391) در پاکستان بود و با وجود آنکه محدودیت های نسبتاً
وسعی برایش به وجود آمده بود، فعالانه و از نزدیک به حمایت های
جنگی، آموزشی، تسلیحاتی و مالی خود از طالبان ادامه می داد." xliiv

پرسش "ساده" ما از رهبری این حزب آن است که: در
صورتی که "طالبان" تا آخرین رمق بن لادن، زیر پوشش مستقیم حمایت
های "جنگی"، "آموزشی"، "تسلیحاتی" و "مالی" وی قرار داشتند، این
حزب چطور مدعی میشود که "طالبان" یک نیروی "مقاومتگر" در برابر
اشغالگران است، حال آنکه "طالبان" خود بازیچه آمال اشغالگران القاعده
بی تحت رهبری اسامه بن لادن بودند؟

18. "درفشانی های" نشریه "شعله جاوید-دور چهارم"

"شعله جاوید" با آنکه پوشالی بودن و مزدور بودن "طالبان" را از همان بدو تاسیس تا اینک به بررسی میگیرد، اما هیچگاه صریحاً "طالبان" را بخشی یا دست کم کارگزار گردان اشغالگران نمی داند. به سطور زیر از حزب کمونیست "مائونیست" افغانستان، توجه کنید:

"تحریک اسلامی طالبان عمیقاً و شدیداً از محدودیت های مختلف رنج می برد. در واقع تحریک اسلامی طالبان از همان ابتدای سرهمبندی شدن توسط دولت پاکستان، حمایت های مستقیم ارتجاع عرب و حمایت های غیر مستقیم امپریالیست های امریکایی و انگلیسی، ذاتاً به مثابه یک حرکت فوق العاده ارتجاعی بنیادگرایانه و دارای محدودیت های مختلف بر اه افتاد، محدودیت هایی که اساساً همه تا حال بر حال باقی مانده اند." xlv

وقتی که قرار اقرار خود "شعله جاوید"، آن "محدودیت های مختلف" تحریک اسلامی طالبان، "تا حال بر حال مانده اند"، پس چگونه ای حزب، "طالبان" را یک نیروی ض اشغالگران معرفی میکند؟ با ایضاح پوشالی و وابسته بودن "طالبان" به قدرت های خارجی، باز چرا این حزب "طالبان" را فقط "یک حرکت فوق العاده ارتجاعی بنیادگرایانه" میخواند و نه یک نیروی مزدور و پوشالی در خدمت اشغالگران؟ و نه یک سپاهی اجیر مشمول پروسه اشغالگری افغانستان توسط امپریالیست های غربی؟

19. "داعش" اشغالگر و "طالبان" مقاومترگر

توسط آنها، یا حداقل مسامحه و ممانعت در قبال شان، از یکطرف و تبلیغات پیهم اغراق آمیز رژیم دست نشانده در مورد "خطر داعش" در افغانستان از جانب دیگر، آن حرکت های ارتجاعی فرقه گرایانه مذهبی است که در صورت دوام و تعمیق و گسترش بیشتر می تواند هم طالبان را یکبار دیگر بصورت بالفعل به یک نیروی فرقه گرای مذهبی و ملیتی خادم و خدمتگار امپریالیست های اشغالگر امریکایی و متحدین شان تبدیل نماید و هم بنیادگرایان شیعه و سنی داخل رژیم دست نشانده را به سوی سهمگیری بیشتر در جنگ های فرقه یی مذهبی در افغانستان سوق دهد. اینچنین وضعیتی نه تنها افغانستان را عمیقاً و وسیعاً به گرداب جنگ های فرقه گرایانه مذهبی کل منطقه خواهد کشاند، بلکه در نهایت باعث به فراموشی سپردن نبرد علیه اشغالگران توسط طالبان و تقویت بیشتر بنیادگرایی سنی و شیعه در درون رژیم دست نشانده خواهد شد. ^{xlvi}

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان همانند گذشته ها به طالبان هشدار میدهد و رهبری شانرا "نصیحت" میکند که مبادا "نبرد علیه اشغالگران" را به "فراموشی" سپارده و به اشغالگران تسلیم شوند. "طالبانی" که همانند داعش نمایندگی از یک سپاهی اجیر خارجی میکنند، یعنی طالبانی که بخشی از نیروی اشغالگر و "پان اسلامیت" القاعده در افغانستان هستند، اگر هم "ظاهراً" در تقابل با اشغالگران امریکایی-شرکا "قرار گرفته باشند"، با آنهم خود در خدمت اشغالگرانی از دست دیگر قرار گرفته اند. این "تقابل" با اشغالگران امریکایی-شرکا، مانع از آن نشده است که "طالبان" توقع بندگی به القاعده را از گردن بیرون کنند. حزب

کمونیسیت (مائوئیست) افغانستان، "طالبان" را یک نیروی "داخلی" و داعش را یک نیروی خارجی میخواند:

"داعش یک دشمن اشغال‌گر ارتجاعی خارجی است و مشابه با اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشانندگان شان آماج جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌باشد.

اما طالبان با وجودی که برای تبدیل افغانستان از یک کشور مستعمراتی به یک کشور نیمه مستعمراتی می‌جنگد و یک نیروی مقاومت‌کننده ارتجاعی است، اما در هر حال یک نیروی مقاومت‌کننده و یک نیروی داخلی است. بنابراین این نیرو نمی‌تواند آماج مستقیم جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی تلقی گردد. به عبارت دیگر تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در اصل علیه اشغال‌گران امپریالیست و خابنین ملی دست‌نشانده شان متوجه است و نه طالبان. ^{xlviii}

اینکه "داعش یک دشمن اشغال‌گر ارتجاعی خارجی" است، مورد تأیید سازمان ما نیز میباشد، اما "فراموشیدن" اینکه "طالبان" ابزار و کارگزاران اشغال‌گران "القاعده" در افغانستان میباشند، و "فراموشیدن" اینکه "طالبان" نیروهای مزدور هژمونیک پاکستان در افغانستان میباشند، و در نتیجه "فراموشیدن" اینکه "طالبان" یک نیروی مزدور و ناافغانستانی میباشند، خود نشان دهنده آنست که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، با "نیروی داخلی" خواندن "طالبان"، آب در آسیاب اشغال‌گران القاعده-شرکا ریخته، و در برابر اشغال‌گران امریکایی-

داعشی...، به اشغالگران القاعده-شرکا تکیه میکنند. از نگاه سازمان ما، القاعده و داعش، هر دو، دو پروژه از یک آبشخور یعنی امپریالیسم امریکا اند. این دو، هر دو همین حالا، به طرقی ظاهرا "متفاوت"، در خدمت آمال و اغراض هژمونیستی و امپریالیستی قرار داشته، و نیروهای بیگانه و اشغالگر محسوب میشوند. سازمان ما "طالبانی" را که مولود شان خارج از خاک افغانستان بوده است، "طالبانی" که تا امروز از پستان پاکستان، امارات متحده عرب، قطر و عربستان سعودی میمکنند، و سرانجام "طالبانی" که چوبدست القاعده اند، را هرگز یک "نیروی داخلی" نمی داند. همانگونه که "داعش" در افغانستان از میان افغانستانی ها سرباز گیری میکند، اما به هر حال یک نیروی خارجی محسوب میشود، به همانگونه القاعده که از میان افغانستانی ها سرباز گیری نموده است و آنان را در صفوف "طالبان" قرار داده است، نیز یک نیروی خارجی محسوب میشود. همانگونه که افغانستانی های سابقا "طالبی" داعش شده، نیروی اشغالگر محسوب میشوند-یعنی اینکه در خدمت داعش قرار گرفته اند، به همان گونه، افغانستانی های "طالب" که کارگزاران القاعده اند، و در خدمت اشغالگران القاعده -شرکا قرار دارند، نیز "نیروی داخلی" محسوب نگردیده، و بخشی از نیروی اشغالگر و دشمنان خلق افغانستان محسوب میشوند. آیا "ظاهر" این امر که داعش در افغانستان علیه رژیم پوشالی و اربابان این رژیم برزمد، داعش را به یک نیروی داخلی و ضد اشغالگران یعنی به یک نیروی مقاومتر مبدل خواهد ساخت؟ واضح است که نه. به همین گونه، القاعده و توله سگان "طالبی" اش، با این "تظاهر" که علیه رژیم پوشالی و اربابان اش میرزمنند، هرگز یک نیروی "داخلی" یا

مقاومتگر محسوب نمی گردند. به این بیانات "عجیب" حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، دقت کنید:

"یک موضوع قابل توجه دیگر در مورد طالبان این است که هم اکنون تعداد زیادی از نیروها و افراد جنگجوی ارتجاعی خارجی در صفوف نیروهای جنگی آنها موجود هستند. ما این نیروها و افراد را نیروها و افراد بالقوه داعشی محسوب می‌نماییم؛ زیرا به محض مساعد شدن شرایط و یا گیر ماندن شان در محاصره، مثلاً آغاز و پیشرفت مذاکرات صلح میان طالبان و رژیم، آنها یکبار دیگر بیرق سیاه داعش را برخواهند افراشت و بیرق سفید طالبان را مجدداً پایین خواهند کشید و طبعاً نیروهای دیگری از میان طالبان را نیز بطرف خود خواهند کشید. ما باید درین مورد افشاگری های لازمه را به عمل آوریم."^{xlviii}

وقتی که این حزب اقرار میکند که "اکنون تعداد زیادی از نیروها و افراد جنگجوی ارتجاعی خارجی" در صفوف طالبان موجود است، آیا این خود اقرار به پوشالی بودن و دست نشاندگی بودن "طالبان" نیست؟ آیا این خود نمی‌رساند که "طالبان" یک نیروی داخلی نه بلکه نیروی مزدوری هستند که در میان شان "تعداد زیادی از نیروهای و افراد جنگجوی خارجی، عمدتاً القاعده ای وجود دارد. اینکه اگر "مذاکرات صلح میان طالبان و رژیم" پیش برود، و سپس، بخشی از به اصطلاح بیرق "سفید" ، به بیرق "سیاه" تبدیل شود، این شیوه بیان و افاده مطلب حزب، آیا به این مفهوم نیست که در صورتی که "طالبان" تسلیم طلب شوند، بخش مقاومت گر آن که مبدل به داعش گردند، در برابر رژیم پوشالی و

اشغالگران حامی این رژیم قرار میگیرند؟ اگر منظور حزب این باشد که تسلیم طلبی "طالبان" به رژیم و اشغالگران امریکایی-شرکا، سبب کشانیدن شدن ناراضیان شان بسوی داعش خواهد شد. آیا این تحلیل، رساننده این امر نیست که از نظر این حزب، در حقیقت داعش که آغوش باز به ناراضیان و مخالفان تسلیم طلبی بخشی از "طالبان" میشود، به مثابه یک نیروی ضد رژیم پوشالی و ضد اشغالگران امپریالیست رژیم عمل میکند؟ آیا این افاده موضوع، متناقض با این موضع گیری این حزب نیست که داعش را یک نیروی اشغالگر و خارجی میخواند؟ به این ترتیب، آیا این حزب، به داعش یک "اتورپته" ضد اشغالگری قائل نمیشود؟ همانگونه که سالهاست که این حزب برای "طالبان" و اربابان القاعده-شرکای وی این چنین یک "اتورپته" ای را قائل گردیده است. اگر افغانستانی هایی که به داعش پیوسته اند، بخشی از نیروی اشغالگر داعش محسوب میشوند، چرا "طالبان" که بخشی از گردان پان-اسلامیسم تحت قیادت القاعده بوده اند، و به مثابه پوشالیان زیر قیمومیت شان "حکم رانده" و ابقا شده اند، بخشی از نیروی اشغالگر القاعده در افغانستان محسوب نمی شوند؟ پاسخ به این چرا را از حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان خواهانیم.

20. "ضد امپریالیزم" حزب کمونیست (مائوئیست)
افغانستان در برابر "ضد فئودالیسم" سازمان رهایی افغانستان

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، تسلیم طلبی ها و تسلیم
شدن سازمان رهایی افغانستان به اشغالگران امپریالیست را چنین به نقد
و رد میکشد:

"وقتی افغانستان مورد تهاجم و
اشغالگری امپریالیست ها به رهبری
امپریالیست های امریکایی قرار گرفت، از
یکطرف سازمان رهایی در سطح سازمانی
همچنان به "سیاست موشمردگی" در قبال
وضعیت اشغال امپریالیستی کشور و قدرتگیری
پوشالی رژیم دست نشانده ادامه داد و از
طرف دیگر، در سطوح غیر سازمانی و به اصطلاح
دموکراتیک سیاست ضد طالبانی خود را
همچنان ادامه داد و ظاهرشاهی خواهی سابقش
را در شکل حمایت از رژیم دست نشانده حامد
کرزی و مقدم بر آن اشغالگران امپریالیست
امریکایی و متحدین شان پیش برد و به این
ترتیب حتی نه سیاست تسلیم طلبی بلکه سیاست
تسلیمی این سازمان در قبال اشغالگران
امریکایی و متحدینش و رژیم دست نشانده
آن ها شکل گرفت.

سازمان رهایی افغانستان در مبارزه و مقاومت علیه رژیم کودتای هفت ثور و تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیزم شوروی سهم گرفت و بصورت جدی و بصورت نسبتاً وسیع فعال بود و در همان حد نیز قربانی داد. اما این سهمگیری از لحاظ ایدیولوژیک مبتنی بر تیوری رویزیونیستی سه جهان و از لحاظ سیاسی مبتنی بر خواست انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی در افغانستان بود و این خط و مشی در مشعل رهایی بصورت بسیار روشن تیوریزه شد.

ولی حتی همین خط و مشی در ابتدای رژیم کودتا توسط "گروه انقلابی خلق های افغانستان" یعنی گروهسلف سازمان رهایی در پیش گرفته نشد. نظر "گروه..." در ابتدا راجع به رژیم کودتا این بود که ریفورم های آن رژیم روحیات مبارزاتی توده ها را می خواباند و لذا ما باید برای یک دوره نسبتاً طولانی فروکش مبارزاتی آمادگی بگیریم. به همین جهت رهبران آن نظر دادند که حالت "یاغیگری" زنده یاد مجید باید خاتمه یابد و او باید تاکتیک مصالحه با

رژیم را در پیش بگیرد. براساس همین نظر، کمیته مرکزی مشترک "گروه انقلابی...". و جناح تحت رهبری زنده یاد مجید فیصله کرد که باید وی به ملاقات سران رژیم برود و با آن ها آشتی نماید. به این ترتیب جریان ملاقات زنده یاد مجید با دستگیر پنجشیری و سپس حفیظ الله امین، یا بنا به گفته سازمان انقلابینورمحمد تره‌کی، پیش آمد و پس از آن وی از حالت مخفی بیرون گردید و زندگی قانونی را در پیش گرفت. اما این زندگی قانونی فقط مدت سه ماه دوام کرد و پس از آن زنده یاد مجید با خطر دستگیری توسط رژیم مواجه گردید و ناچار شد مجدداً راه زندگی مخفی را در پیش بگیرد.

بهر حال جریان بعدی وقایع، و از جمله پیدا شدن خطر دستگیری برای زنده یاد مجید و مخفی شدن مجددش، عملیات ساخت که رژیم کودتا نه تنها قادر نیست روحیات مبارزاتی توده ها را بخواباند، بلکه آن را بیشتر از پیش و بطور روزافزون بر می انگیزاند و مشتعل می سازد. بر این اساس بود که خط و مشی ضد رژیم کودتا در "گروه انقلابی...".

شکل گرفت و در فعالیت های سیاسی سازمانی و دموکراتیک آن و مهم تر از همه در کودتای بالاحصار کابل در سال 1358 تبارز یافت. سپس زمانی که قوت های نظامی شوروی سوسیال امپریالیستی در ششم جدی سال 1358 به افغانستان حمله و تجاوز نموده و کشور را اشغال کردند و موضوع مقاومت و مشخصاً جنگ مقاومت علیه قوای اشغالگر و رژیم دست نشانده اشغالگران مطرح گردید، خط و مشی مشعل رهایی، با همان صفاتی که فوقاً بر شمردیم، در سازمان رهایی به وجود آمد و مورد عمل قرار گرفت.

اما سازمان رهایی در قبال اشغالگران امپریالیست کنونی و رژیم دست نشانده شان در طول چندین سال یک سیاست تسلیمی محض را در پیش گرفت. در جریان این سال ها منسوبین این سازمان بخشی از رژیم دست نشانده بودند، در لویه جرگه های رژیم شرکت کردند، در تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان سهم گرفتند و با حمایت از این قانون اساسی، حزب یا احزاب قانونی تشکیل

دادند و آن حزب یا احزاب را در وزارت عدلیه رژیم راجستر کردند، به هر دو مجلس پارلمان مرکزی رژیم نمایندگان شان را فرستادند و در شوراهای ولایتی رژیم نیز سهم گرفتند، در انتخابات ریاست جمهوری رژیم از حامد کرزی پشتیبانی کردند و برایش کارزار انتخاباتی براه انداختند ومنسوبین به اصطلاح دموکراتیک سازمان رهایی از همان اولین گام شکل گیری رژیم دست نشانده در «تجمع خاینین ملی در بن در زیر بال و پر امپریالیست های اشغالگر» سعی کردند بخشی از آن باشند، ولی نتوانستند نقش مستقیمی در آن "تجمع" بگیرند. در طول این مدت سازمان رهایی و منسوبین به اصطلاح دموکراتیک آن نه علیه کلیت رژیم دست نشانده بلکه علیه بنیادگرایان و جنگ سالاران جنایتکار شامل در آن فریاد سر می دادند و خواهان آن بودند که امپریالیست های اشغالگر در مطابقت با "نورم های دموکراتیک جهانی" آن جنایتکاران را از رژیم تصفیه نمایند و به دموکرات های حقیقی، که در واقع بخودشان

اشاره داشتند، چانس شرکت وسیع در حکومت را بدهند.

به این ترتیب همان گونه که "گروه انقلابی" در ابتدای روی کار آمدن رژیم کودتای 7 ثور فکر می کرد که ریفورم های اقتصادی آن رژیم برای یک دوره طولانی تحركات مبارزاتی ضد اشغالگران و ضد رژیم در میان توده ها را می خواباند و یا حداقل به حالت فروکش دچار می سازد؛ سازمان رهایی نیز در ابتدای شکلدهی رژیم دست نشانده کنونی توسط اشغالگران امپریالیست فکر می کرد که "دموکراسی طلبی" های سیاسی اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده آنان تحركات مبارزاتی ضد اشغالگران و ضد رژیم در میان توده ها را برای یک دوره نسبتاً طولانی به حالت مفلوج خواهد انداخت. "xlix

از نظر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

"راز این که سازمان رهایی رویونیست و مبتلا به راستروی استراتژیک انقلاب اسلامی خواهی و جمهوری اسلامی خواهی در سطح

کشوری و راست روی استراتژیک سه جهانی در سطح بین المللی، چگونه در سال های اخیر حیات داکتر فیض به چپروی تاکتیکی و برخورد های تند جنگی ضد اخوانی افتاد، نه تنها باید در عکس العمل های اجباری سازمان رهایی علیه سیاست های تروریستی حزب اسلامی در قبال منسوبین آن سازمانو منسوبین سایر سازمان های برخاسته از میان منسوبین سابق جریان شعله جاوید، جستجو گردد، بلکه تا حد معینی به تأثیر پذیری سازمان رهایی از سیاست های تند ضد بنیاد گرایی اسلامی "حزب کمونیست کارگری ایران" نیز ربط داشته است. در واقع این "چپ روی" تاکتیکی ضد اخوانی، راست روی استراتژیک این سازمان یعنی انقلاب اسلامی خواهی و جمهوری اسلامی خواهی را می پوشاند.

اما این چپروی تاکتیکی ضد اخوانی رفته رفته در خدمت به استراتژی مبارزاتی مرحله یی یا زیر مرحله یی راست روانه دیگر سازمان رهایی قرار گرفت و در نتیجه بنیادگرایان و اخوانی ها به دشمن عمده در نزد این سازمان مبدل گردید."

قسمی که از استنتاج فوق بر می آید، از نگاه این حزب، سازمان رهایی افغانستان "بنیادگرایان و اخوانی ها" را دشمن عمده خوانده، و روی این خوانش انحرافی، تن به تسلیم طلبی به اشغالگران امپریالیست داده، و به مشاطه گری رژیم پوشالی تن در داده است. ما به چنین یک استنتاجی، موافق هستیم. این نقد صحت دارد. اما، انحراف بنیادین خود حزب آن است که "طالبان" را به مثابه یک "نیروی داخلی" قلمداد کرده، و حرفی از اشغالگری القاعده و دست نشانده بودن "طالبان" در سالیان پس از (حادثه

۱۱/۹ سپتامبر) عمل نمی آورد. می بینیم که نقد "ضد امپریالیستی" این حزب از "ضد فئودالیسم" سازمان رهایی، با آنکه صحت دارد، اما کامل نیست. در صورتی این نقد جامع و مانع می بود که پرده از ماهیت پوشالی "طالبان" نیز برداشته و آنها را یک نیروی ضد اشغالگران و یک نیروی مقاومتگر معرفی نمی داشت، و تسلیم شدن "طالبان" به اشغالگران القاعده را نشانه میگرفت. با این نشانه گرفتن، این حزب در روشنگری در میان توده ها در راستای بسیج خلق بسوی یک مقاومت راستین فرا سوی جنگ خلق، سهم شایسته ای ایفا میکرد.

21. نقد "سازمان رهایی افغانستان" از "ضد امپریالیستی نبودن طالبان"

"سازمان رهایی افغانستان" در سندی تحت عنوان: (چرا "تحریک طالبان" آزادیبخش و ضد امپریالیستی نیست)، به زعم خود ماهیت ارتجاعی "طالبان" را دلیل بر "آزادیبخش نبودن و ضد امپریالیستی نبودن" آنها می شمارد. در این سند، این سازمان، علاوه بر بررسی نگاه های بخشهایی از تروتسکیست ها و مواضع انحرافی مدافع اسلامگرایی حزب کمونیست هند (مائوئیست)، ضمناً، نگاه هایی نظیر نگاه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به "طالبان" را نیز به نقد و رد میکشد. نگاه این سازمان، نگاه رسمی "ضد فئودالیست" ها نسبت به "طالبان" و نسبت به مواضع "ضد امپریالیست" های نظیر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مورد "طالبان" است. این نگاه، فرقی ماهوی با

نگاه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در خصوص "طالبان" ندارد. این هر دو نگاه، "طالبان" را یک نیروی ارتجاعی میخوانند. فرق شان در ظاهر است، و آن اینکه: حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، "طالبان" را مرتجع، اما مقاومتر خوانده، و از "مقاومت ارتجاعی طالبان" علیه اشغالگران یاد میکند. اما، سازمان‌های افغانستان، میکوشد تا اثبات کند که یک نیروی ارتجاعی نظیر "طالبان" نمی‌تواند مقاومتر باشد. آنچه که این سازمان‌ها مانند حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان "به فراموشی سپرده است" این است که: طالبان تنها یک نیروی ارتجاعی نیست، بلکه در قدم نخست، یک نیروی اشغالگر و بیگانه بوده، و به مثابه یک سپاهی اجیر، به دستور پاکستان، و در کنف حمایت آن کشور و شرکای جرمی اش، افغانستان را تحت درفش آی.اس.آی به اشغال در آورده، و در این اشغال، هزاران تن از ارتش پاکستان و جنگجویان القاعده و سایر نیروهای اسلامگرای خارجی دخیل بودند. طالبان، یک نیروی اشغالگر هستند، و مضاف بر آن، یک نیروی ارتجاعی نیز هستند. واضح است که هر نیروی اشغالگر، ارتجاعی است. این نیروی اشغالگر مرتجع، نماینده‌گی از یک حاکمیت فنودال کمپرادور دست‌نشانده می‌کرد، حاکمیتی که زیر نام "طالبان" در حقیقت بوسیله آی.اس.آی و القاعده رهبری و مدیریت شده، و تحت نظارت مستقیم سی.آی.آی قرار داشته و منافع و مطامع امپریالیسم امریکا-شرکا را در منطقه نمایندگی می‌کرد. صدر اکرم یاری به درستی می‌گفت:

... هنگام برخورد با اشکال و پدیده های انارشیمیستی،
لیبرالیستی، و پوچیسیم با دید ظاهری نمی توان تمیز داد که دارندگان این
صفات ، اپورتونیست راست اند یا و یا چپ. بلکه شناخت ماهیت ایشان
فقط و تنها از مطالعه تاریخ مبارزه و از روی مشی سیاسی ای صحیح که
در آن دوره مشخص، منعکس سازنده حقیقی در وضع عینی جنبش باشد،
میسر میگردد."

برای تمیز دادن "صدف از چشم ماهی" یعنی برای باز شناختن
"اپورتونیسم راست از چپ"، که فصل مشترک شان همان جدایی ذهن از
عین است، و در خصوص نگاه این دو اپورتونیسم در مورد طالبان،
مادامیکه این هر دو، "طالبان" را "یک نیروی ارتجاعی" میخوانند، و نه
اشغالگر، همین "ارتجاعی" خواندن، و فراموشیدن "اشغالگر بودن
طالبان" از سوی دو گرایش اپورتونیستی "ضد فئودالیست" و "ضد
امپریالیست"، نشان دهنده آنست که این هر دو گرایش، دچار ذهنی گری
و "ندیدن واقعیات" گردیده، با این "ندیدن" فصل مشترک شان هویدا
میگردد. "تاریخ مبارزه" نشان میدهد که "طالبان" یک نیروی اشغالگر و
مزدور بوده، بنابر آن، نگاه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که آنان
را "مقاومتر" میخواند، یک موضع انحرافی و غلط است. همانگونه، به
بهانه مبارزه علیه "فئودالیسم"، لمیدن سازمان رهایی افغانستان-شرکا بر
بستر خون و خیانت حمایت از حامد کرزی-شاه شجاع ثالث- خود نشان
دهنده یک موضع انحرافی بوده که منجر به خیانت این سازمان به مادر-
وطن گردیده و این سازمان عملا با این حمایت از رژیم پوشالی، به تسلیم

طلبی ملی و طبقاتی کامل تن در داد. آری! "مطالعه تاریخ مبارزه" همانگونه که فصل مشترک اپورتونیسیم راست و "چپ" را نشان داده است، ما را قادر ساخته است تا "صدف را از چشم ماهی" تمیز کنیم.

22. فرجام سخن: نیمه مستعمره میتواند مستعمره داشته

باشد

برای درک این تز صحیح صدر سراج سکدر (نیمه مستعمره میتواند مستعمره داشته باشد) ، در اینجا بخشی از (اعلامیه و برنامه حزب کمونیست بنگلادیش-مائونیست) را نقل میکنیم:

" در خصوص تضاد داخلی، در دوره ماقبل سال 1971 سراج سکدر از تضاد ملی خلق بنگال شرقی با نیروهای استعمارگر پاکستان سخن گفت، و در دوره عپس از 71، وی به بیان تضاد ملی خلق بنگال شرقی با توسعه طلبی هندی پرداخت. در سال 71، با اشغالگری هندی ها، توسعه طلبی هندی به جای پاکستان، به تضاد عمده مبدل گردید. این عبارت از تیوری سراج سکدر است که ممکن است یکی از کشور های تحت ستم، به تضاد عمده برای یکی دیگر از کشور های زیر ستم مبدل گردد، یا ممکن است به تضاد عمده برای ملیت های تحت ستم در داخل کشور خویش مبدل گردد. این به معنای آن است که نیمه مستعمره میتواند مستعمره داشته باشد. برای اثبات حقایق این تیوری، سراج سکدر می بایست نبرد های جدی را بر ضد رویونیسم پیش ببرد. به حیث یک کشور نیمه مستعمره ، کشور قبلا ذکر شده تحت حاکمیت امپریالیسم قرار

دارد، اما انکشاف و رشد کاپیتالیسم انحصاری در این کشور نیمه مستعمره، ممکن است ملیت ها یا کشور های دیگری را تحت قیادت آن در آورد. این امر در روسیه عمبا قبل دوره انقلاب نیز به وقوع پیوسته است.

با انحراف ورزیدن از تیوری "مستعمره" سراج سکدر، انور کبیر فورمولبندی "نو-مستعمره" را مطرح نمود... که از سالیان 90 بدین سو که پس از کنگره سوم {حزب} یک رویزیونیسیم آشکار است. تیوری در رابطه به "نو مستعمره" یک تیوری خروشچفی بوده که بوسیله مائوئیست ها رد گردیده است. ¹¹

افغانستان در زمان حاکمیت "طالبان" به مستعمره یک کشور نیمه مستعمره-پاکستان-مبدل گردیده بود. پاکستان، به مثابه یک کشور نیمه مستعمره، از سبب رشد کاپیتالیزم بروکراتیک انحصاری خویش، دست به هژمونیزم زده، و یک کشور ستمدیده ادیگر را یعنی افغانستان را در از درجه رشد پایین تر از وی قرار داشت، بوسیله مزدوران "طالبی" خویش، به اشغال در آورد. این اشغالگری را، تمام اسناد و شواهد و تاریخ آن سالیان، گواهی میدهد. ندیدن اشغال صریح افغانستان از سوی پاکستان، تنها از چشمان کوری ساخته است که در ذهن شان نیز خطور نمیکند که یک کشور نیمه مستعمره میتواند مستعمره داشته باشد. محض مرتجع خواندن "طالبان" نمی تواند علت "آزادیبخش نبودن" آن "تحریک" محسوب گردد. تا زمانیکه "طالبان" را به مثابه یک نیروی اشغالگر، طرد نکنیم، نمی توانیم از لوٹ واهیات و ژاژخایی هایی نظیر اینکه : "طالبان واقعا علیه

اشغالگران میرزمند" رهایی حاصل کنیم. هنگامیکه اشغالگر بودن "طالبان" را آماج قرار دهیم، دیگر در ذهن مان نیز "خطر" نخواهد کرد که "طالبان" یک نیروی مقاومتگر اند، چه رسد به اینکه در سطح یک موضع گیری سیاسی، آنهم یک موضع گیری "مائوئیستی" آنرا در خورد جنبش انقلابی کشور دهیم. اشغال افغانستان از سوی پاکستان، یکبار دیگر صحت تز مائوئیستی رفیق سراج سکدر را بر ملاءساخته است. امروزه، دستان ناپاک مداخله گران ایرانی و اشغالگران سابق پاکستانی، باز در کار است، و پیوسته در صدد اند که دست کم بر بخش هایی از سرزمین ما بساط اشغالگری و استعمار خویش را پهن کنند. درک تز "نیمه مستعمره میتواند مستعمره داشته باشد" ما را در برابر مداخلات و اشغالگری های کشور های همسایه و منطقه آماده ساخته، و ما را از تسلیم طلبی و انقیاد ملی به دور میدارد. همانگونه که علیه اشغالگران امریکایی-شرکا و رژیم پوشالی دست نشانده شان موضع گیری قاطع اتخاذ نموده ایم، می باید علیه خطر اشغالگری از سوی یک کشور نیمه مستعمره نیز موضعگیری قاطع اتخاذ کنیم، و دست کم نگذاریم که نیروهای اشغالگر یک کشور هژمونیست نظیر پاکستان، یعنی نگذاریم که "طالبان" مزدور و اشغالگر، برای ما تعیین مقدرات کنند. همانگونه که در برابر اشغالگران امریکایی-شرکا و داعش می ایستیم، می باید در برابر اشغالگران القاعده و "چوکره" های "طالبی اش نیز ایستاده، و تن به هیچ گونه انقیاد طلبی ملی و طبقاتی ندهیم. دو انحراف در یک مسیر یعنی مسیر تسلیم طلبی و انقیاد ملی را به بررسی گرفتیم، و در پرتو تز صحیح صدر اکرم یاری پی بردیم که: اپورتونیسیم راست و "چپ" هر دو، نشاندهء جدایی ذهن از عین بوده

اند. دو انحراف مورد بحث ما نیز، از آنجایی که جدایی ذهن از عین بوده اند، به حیث انحراف مطرح گردیده اند. این جدایی ذهن از عین در مورد این دو انحراف، از عین مسیر گذشته است: مسیر انقیاد طلبی

پا نوشت ها و گرفتگاه ها:

ⁱ <http://web.archive.org/web/20091027024428/http://us.geocities.com/rozgaran2/no3/3mubariz.htm>

ⁱⁱ <http://old.hambastagi.org/alamya2.htm>

ⁱⁱⁱ سازمان رهایی افغانستان، حین مواجهه با مخالفت برخی از افراد در صفوف پایین تشکیلات خویش در خصوص کارزار حمایت از کاندیداتوری حامدکرزی-شاه شجاع سوم- در "انتخابات پوشالی"، حتی خاک به چشم صفوف معترض می پاشید. در آن سالها، جوانانی که عضویت این تشکیلات رویزیونیستی را داشتند، حین مواجهه با پرسش

انتقادی و اعتراضی عناصر کمونیستی از تسلیم طلبی "سازمان رهایی" در خصوص سرسپردگی در حمایت از حامد کرزی و اشغال امپریالیستی، میگفتند که: سازمان ما، با وجودی که حامد کرزی را در برابر کاندیدا های جهادی، ترجیح میدهد، اما به صورت دقیق، از هیچ کاندیدی حمایت رسمی نمیکند، و ما را در این امر که به کی "رای" بدهیم، آزاد مانده است، اما تاکید نموده است که به فردی "رای" بدهیم که دستش به خون مردم آلوده نباشد، و مربوط به بنیادگرایان تنظیم های جهادی نباشد. با این شیوه استدلال، صفوف ناآگاه، از سوی رهبری خاین این سازمان اغفال میشدند. حینیکه از این ناآگاهان می پرسیدند که چنین شخصی از نظر شما و تشکیلات تان در میان این کاندیدان کیست؟ در جواب میگفتند: یگانه فرد مناسب، که در برابر جهادی ها هم- با توجه به حمایتی که از سوی امریکایی ها میشود، و توانایی ایستادگی هم دارد- حامد کرزی است. از سوی دیگر، سخنگوی سازمان رهایی، در پاسخ به یکی از خبرنگاران، گفته بود که ما در انتخاب از میان (بد و بد تر)، حامد کرزی را در برابر جهادی ها مورد حمایت قرار داده ایم، اما صفوف مانرا ملزم به رای دادن به فرد مشخصی نمیکیم. هر کس، در انتخاب کاندید مورد نظرش آزاد است! به این ترتیب می بینیم که سازمان رهایی افغانستان، به شدید ترین وجهی، تن به تسلیم طلبی، تظاهر به ندانم کاری و بی مبالاتی داده و میخواهد چهره عکریه تسلیم شدگی خویش را با (آزاد گذاشتن صفوف در انتخاب کاندیدای مورد نظر شان)، میخواهد پنهان کند. حال آنکه همین "پنهانکاریها" نشان دهنده عمق وابستگی سیاسی-ایدئولوژیک این تشکیلات رویزیونیستی به اشغالگران امریکایی-شُرکا بوده، و نشان میدهد که این "ضد فنودالیست ها" در پناه اشغالگران امپریالیست لمیده اند، تا در برابر نیروهای فنودالی صف آرایی کنند، و از "فرصت" بدست آمده از "برکت" حضور جامعه جهانی" به نفع "دموکراسی" استفاده کنند.

iv از این به بعد، نقل قول هایی که از نشریات این حزب می آوریم، همه به نقل از مواد مندرج در وبسایت ای حزب، مطابق مندرجات ادوار نشراتی نشریه "شعله جاوید" و پخش انترنتی آن است.

v شعله جاوید، دور دوم، شماره سیزده، حمل 1374 خورشیدی

vi از این به بعد، هر جا که از "شعله جاوید" میگوییم، منظورمان نقل از مندرجات دور دوم این شماره که ارگان نشراتی حزب کمونیست افغانستان بود، میباشد. البته هنگامی که به بررسی مواد دور سوم مرتبط به "طالبان" بپردازیم، آنگی ذکر "شعله جاوید" به بررسی دور سوم انتشارات آن، و به حزب کمونیست(مائونیست) افغانستان مربوط خواهد بود. هنگامی که مندرجات دور سوم نشرات "شعله جاوید" را به بررسی بگیریم، مشخص خواهیم نمود، تا حین ذکر منبع، خطر التباس با دور دوم متصور نباشد.

vii شعله جاوید، دور دوم، شماره سیزده، حمل 1374 خورشیدی.

viii منبع بالا، همان شماره

ix شعله جاوید، دور دوم، شماره هجدهم، دلو 1375 خورشیدی

x همان منبع، همان شماره

xi همان منبع، دور دوم، شماره نوزدهم، 1376 خورشیدی

xii همان اثر، دور دوم، شماره بیست و یکم، ثور 1377 خورشیدی

xiii همان اثر، دور دوم، شماره بیست و یکم، ثور 1377 خورشیدی
xiv همان اثر، دور دوم، شماره های بیست و چهار و بیست و پنج (در یک جلد)،
جوزای 1379 خورشیدی

xv همان اثر، دور دوم، شماره بیست و هشتم، مارچ 2002
xvi همان اثر، دور دوم، شماره بیست و هشتم، مارچ 2002
xvii همان اثر، دور دوم، شماره بست و هشتم، مارچ 2002

xviii

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara2.html

xix

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara6.html

xx

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara6.html

xxi

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara8.html

xxii

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara9.html

xxiii

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara12.html

xxiv <http://www.dw.com/fa-af/%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%B1%D8%A7%D9%81-%D8%AF%DB%8C%D8%B1%D9%87%D9%86%DA%AF%D8%A7%D9%85-%D9%BE%D8%A7%DA%A9%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D9%87-%D8%AD%D8%B6%D9%88%D8%B1->

<http://www.darivoa.com/content/gen-nicholson-resumed-resolute-support-mission-/3215966.html>

xxv <http://www.darivoa.com/content/gen-nicholson-resumed-resolute-support-mission-/3215966.html>

xxvi

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara1_3.html

xxvii

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara1_3.html

xxviii

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara1_4.html

xxix رشید، احمد. پاکستان در پرتگاه ترجمه: داکتر نجیب اللہ بارکزی. 2013 میلادی. ص 7

xxx

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara1_5.html

xxxi

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara1_5.html

xxxii

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara1_5.html

xxxiii

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara15.html

همان اثر، دور دوم، شماره بیست و یکم، ثور 1377 خورشیدی

رشید، احمد. پاکستان در پرتگاه ترجمه: داکتر نجیب الله بارکزی. 2013 میلادی. ص. 44.

xxxvi

<http://alwaght.com/fa/News/19217/%D8%B7%D8%A7%D9%84%D8%A8%D8%A7%D9%86-%D9%88-%DA%AF%D8%B1%D9%88%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%AE%D8%A7%D8%B1%D8%AC%DB%8C-%D8%B9%D8%B6%D9%88-%D8%B7%D8%A7%D9%84%D8%A8%D8%A7%D9%86>

xxxvii

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara19.html

xxxviii

http://www.sholajawid.org/farsi/shola/shomaraha_html/shomara19.html

xxxix <http://europe.newsweek.com/how-pakistan-helps-taliban-74299?rm=eu>

ر.ک: شعله جاوید، دور سوم، شماره بیست و پنجم

همان اثر، همان شماره

همان اثر، همان دور، همان شماره

"شعله جاوید"، دور سوم، شماره بیست و ششم

"شعله جاوید"، دور چهارم، شماره نخست. از این بعد، نقل قول ها از "شعله xlv
جاوید"، از دور چهارم انتشارات آن است.

همان اثر، همان دور، همان شماره xlv

"شعله جاوید"، دور چهارم، شماره پنجم xlv

همان اثر، دور چهارم، شماره هفتم xlvii

همان اثر، همان دور، همان شماره xlviii

همان اثر، همان دور، همان شماره xlix

همان اثر، همان دور، همان شماره i

li http://sarbaharapath.com/?page_id=59